



پایۂ نهم / دورۂ اول متوسطہ



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی



فارسی - پایه نهم دوره اول متوسطه - ۹۰۳

سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

علیرضا چنگیزی، حاتم زندی، محمدرضا سرشار، محمدرضا سنگری، اسدالله شعبانی، عبدالعظیم کریمی، زهرا السادات موسوی، ملاحت نجفی، شهین نعمت‌زاده و عباسعلی وفایی (اعضای شورای برنامه‌ریزی)
فریدون اکبری‌شلدره، علیرضا چنگیزی، محمدرضا سنگری و عباسعلی وفایی (اعضای گروه تألیف) -
علی شیوا (ویراستار)

اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی

احمدرضا امینی (مدیرامورقنی و چاپ) - مجید ذاکری یونسی (مدیر هنری) - جواد صفری (طراح گرافیک،
طراح جلد و صفحه‌آرا) - بهرام ارجمندنیا و سیاوش ذوالفقاریان (تصویرگران) - کامران انصاری (طراح خط رایانه‌ای) -
فاطمه باقری مهر، رعنا فرج‌زاده دروئی، شاداب ارشادی، فریبا سیر، حمید ثابت کلاچاهی و فاطمه رئیس‌یان فیروزآباد
(امور آماده‌سازی)

تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)

تلفن: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کدپستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹

وبگاه: www.chap.sch.ir و www.irtextbook.ir

شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران:

تهران - کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ (داروپخش)

تلفن: ۵ - ۴۴۹۸۵۱۶۱، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۳۷۵۱۵-۱۳۹

شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»

چاپ یازدهم ۱۴۰۴

نام کتاب

پدیدآورنده

مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف

شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف

مدیریت آماده‌سازی هنری

شناسه افزوده آماده‌سازی

نشانی سازمان

ناشر

چاپخانه

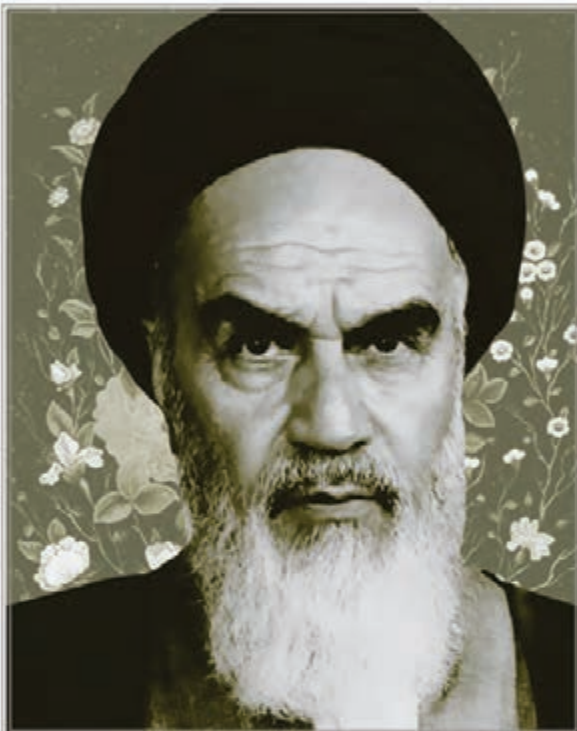
سال انتشار و نوبت چاپ

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به‌صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

محتوای این کتاب تا پایان سال تحصیلی ۱۴۰۵-۱۴۰۶ تغییر نخواهد کرد.

ISBN 978-964-05-2428-2

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۲۴۲۸-۲



فرزندان عزیزم، امید است با نشاط و خرمی درس‌هایتان را خوب بخوانید و در همان حال، به وظایف اسلامی که انسان‌ها را می‌سازد، عمل کنید و اخلاق خود را نیکو کنید و اطاعت و خدمت پدران و مادرانتان را غنیمت بشمارید.

امام خمینی (قَدَسَ سِرُّهُ)

■ پیشگفتار: سخنی با دبیران گرامی | ۶

■ ستایش: به نام خداوند جان و خرد | ۹

■ فصل اول: زیبایی آفرینش | ۱۱

■ ۱۲ | درس ۱- آفرینش همه تنبیه خداوندِ دل است

■ ۱۶ | حکایت: سفر

■ ۱۷ | درس ۲- عجایبِ صُنْعِ حق تعالی

■ ۲۲ | شعرخوانی: پرواز

■ فصل دوم: شکفتن | ۲۳

■ ۲۴ | درس ۳- مثل آینه، کار و شایستگی

■ ۲۹ | حکایت: باغبانِ نیک اندیش

■ ۳۰ | درس ۴- هم نشین

■ ۳۶ | روان خوانی: درِیچه‌های شکوفایی

■ فصل آزاد: ادبیات بومی | ۴۱

■ ۴۲ | درس ۵ - درس آزاد

■ ۴۵ | حکایت

■ ۴۶ | شعرخوانی

■ فصل سوم: سبکِ زندگی | ۴۷

■ ۴۸ | درس ۶- آدابِ زندگانی

■ ۵۳ | حکایت: شو، خطر کن!

■ ۵۴ | درس ۷- پرتوِ امید

■ ۵۸ | درس ۸- همزیستی با مامِ میهن

■ ۶۴ | شعرخوانی: دوراندیشی

فصل چهارم: نام‌ها و یادها | ۶۵

۶۶ | درس ۹ - راز موفقیت

۷۴ | درس ۱۰ - آرشی دیگر

۸۱ | حکایت: نیک‌رایان

۸۲ | درس ۱۱ - زنِ پارسا

۸۸ | روان‌خوانی: دروازه‌ای به آسمان

فصل پنجم: اسلام و انقلاب اسلامی | ۹۱

۹۲ | درس ۱۲ - پیام‌آور رحمت

۹۷ | حکایت: سیرت سلمان

۹۸ | درس ۱۳ - آشنای غریبان، میلادِ گل

۱۰۳ | درس ۱۴ - پیدای پنهان

۱۱۰ | شعرخوانی: بودِ قدر تو افزون از ملایک

فصل آزاد: ادبیات بومی | ۱۱۱

۱۱۲ | درس ۱۵ - درس آزاد

۱۱۵ | روان‌خوانی

فصل ششم: ادبیات جهان | ۱۱۷

۱۱۸ | درس ۱۶ - آرزو

۱۲۳ | درس ۱۷ - سازده کوچولو

۱۳۵ | روان‌خوانی: دو نقّاش

نیایش: بیا تا برآریم دستی ز دل | ۱۳۸

واژه‌نامه | ۱۳۹

اعلام: اشخاص، آثار | ۱۴۷

کتابنامه | ۱۵۸

سخنی با دبیران گرامی

به نام چاشنی بخشِ زبان‌ها حلاوت بخشِ معنی در بیان‌ها

سپاس بیکران، خدای رحمان را که بختِ بلندِ خدمت به آموزش عمومی کشور را بهره‌ما ساخت.

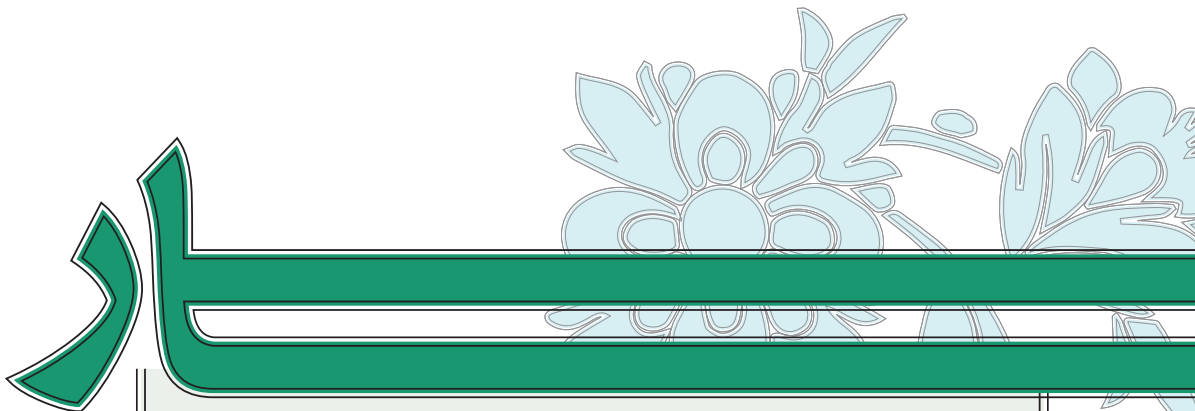
پس از ستایش پروردگار مهربان، یادآور می‌شویم کتاب فارسی پایه‌نهم، بر بنیاد رویکرد عام «برنامه‌درسی ملی جمهوری اسلامی ایران»، یعنی شکوفایی فطرت الهی، استوار است و با توجه به عناصر پنجگانه (علم، تفکر، ایمان، اخلاق و عمل) و جلوه‌های آن در چهار پهنه (خود، خلق، خلقت و خالق)، بر پایه‌اهداف «برنامه‌درسی فارسی»، سازماندهی و تألیف شده است.

امیدواریم آموزش این کتاب، به رشد و شکوفایی زبان و ادب فارسی و پرورش شایستگی‌ها در نسل نوجوان و جوانان، یاری رساند و به گشایش کرانه‌های امید و روشنایی فراروی آینده‌سازان ایران عزیز بینجامد.

برای اجرای نیکوتر این برنامه و اثربخشی فرایند آموزش، توجه همکاران ارجمند را به نکات زیر، جلب می‌کنیم:

■ رویکرد خاص برنامه‌فارسی‌آموزی، رویکرد مهارتی است؛ یعنی بر آموزش و تقویت مهارت‌های زبانی و فرازبانی، تأکید دارد و ادامه‌منطقه‌ای کتاب‌های فارسی دوره ابتدایی و پایه‌های هفتم و هشتم است به همین روی، لازم است همکاران گرامی از ساختار و محتوای کتاب‌های پیشین، آگاهی داشته باشند.

■ رویکرد آموزشی کتاب، رویکرد فعالیت‌بنیاد و مشارکتی است؛ بنابراین، طراح و به‌کارگیری شیوه‌های آموزشی متنوع و روش‌های همیاری و گفت‌وگو توصیه می‌شود. حضور فعال دانش‌آموزان در فرایند یاددهی - یادگیری، کلاس را سرزنده، بانشاط و آموزش را پویاتر می‌سازد و به یادگیری، ژرفای بیشتری می‌بخشد.



■ در بخش مهارت‌های خوانداری، بایسته است ویژگی‌های گفتاری و آوایی زبان فارسی همچون لحن، تکیه، آهنگ و دیگر خُرده مهارت‌ها به طور مناسب، مورد توجه قرار گیرد.

■ در آموزش، از بیان مطالب اضافی که به انباشت دانش و فرسایش ذهنی دانش آموزان، منجر می‌شود، پرهیز گردد. این موضوع، به ویژه، در دانش زبانی و ادبی، به طور جدی رعایت گردد. مباحث دستوری، ادبی و زبانی در سال‌های آینده، با گستردگی بیشتری بیان خواهد شد؛ بنابراین، به همین اندازه و محدوده کتاب، باید بسنده کرد.

■ دانش زبانی و ادبی، برگرفته از متن درس است و پیوستگی زیادی با محتوای درس دارد. آموزش این نکات به درک و فهم بهتر متن، کمک می‌کند، بنابراین «متن‌محوری» در این بخش، از اصول مورد تأکید است.

■ روان‌خوانی‌ها، شعرخوانی‌ها و حکایات با هدف پرورش مهارت‌های خوانداری، ایجاد نشاط و طراوت ذهنی، آشنایی با متون مختلف و مهم‌تر از همه، پرورش فرهنگ مطالعه و کتاب‌خوانی، در ساختار فارسی گنجانده شده‌اند. در پایان همه «روان‌خوانی‌ها» بخش «فرصتی برای اندیشیدن» با دو پرسش، تدوین شده است. این پرسش‌ها برای تقویت سواد خواندن، توانایی درک و فهم، پرورش روحیه نقد و تحلیل متون، تنظیم گردید.

■ در بخش «خودارزیابی» سه پرسش آمده است؛ نقطه‌چین به معنای باز بودن دامنه پرسشگری است. تقویت توانایی فهم و درک متن، یکی از برجسته‌ترین اهداف آموزشی این بخش است. ایجاد فرصت برای تأمل در لایه‌های محتوا و همفکری گروه‌های دانش‌آموزی، به پرورش قدرت معناسازی ذهن زبان‌آموزان کمک می‌کند. ■ فعالیت‌های بخش «گفت‌وگو» مربوط به قلمرو مهارت‌های گفتاری زبان است، از نوشتن

پاسخ در این بخش، خودداری گردد تا فرصت پرورش سخن گفتن و تقویت فن بیان، فراهم آید و فرهنگ هم‌اندیشی و گفت‌وگو سازنده و روحیه نقدپذیری، نهادینه شود.

■ فصل «ادبیات بومی» با درس‌های آزاد، فرصت بسیار مناسب برای توجه به اصل پانزدهم قانون اساسی و تحقق آن است تا با مشارکت دانش‌آموزان عزیز و راهنمایی دبیران گرامی از گنجینه‌های فرهنگ سرزمینی و ادبیات زبان مادری در غنی‌سازی کتاب درسی، بهره‌برداری شود. برای تولید محتوای این درس‌ها پیشنهاد می‌گردد به موضوع‌های متناسب با عنوان فصل در قلمرو فرهنگ، ادبیات بومی، آداب و سنن محلی، نیازهای ویژه نوجوانان و جوانان و دیگر ناگفته‌های کتاب، پرداخته شود.

■ فرصت‌ها و فعالیت‌های نوشتاری، به گونه‌ای طراحی و سازماندهی شده‌اند تا یادگیری و تثبیت آموخته‌ها و کاربرد صحیح آنها به درستی محقق شود. فعالیت‌های نوشتاری، تمرینی برای درست‌نویسی و تقویت سواد ادراکی محتوای کتاب فارسی است.

■ فعالیت‌های نوشتاری باید در دفتر پاسخ داده شوند. نوشتن پاسخ برخی از فعالیت‌های نوشتاری در کلاس به صورت گروهی، به پرورش تفکر جمعی دانش‌آموزان کمک می‌کند و روحیه مشورت‌پذیری و هم‌اندیشی را شکوفا می‌سازد.

■ درس نگارش و انشا که در پرورش ذهن، خلاقیت و تقویت توان نویسندگی بسیار مؤثر است؛ از مهرماه سال ۱۳۹۳، در قالب کتابی جداگانه، طراحی شده است؛ به همین سبب، فعالیت‌هایی که ماهیت نگارشی دارند؛ در این کتاب، دیده نمی‌شوند.

■ همه عناصر ساختاری و محتوایی کتاب فارسی، بر بنیان اصول علم برنامه‌ریزی درسی، به صورت یک‌پارچه و درهم تنیده، سازماندهی شده است، از این‌رو، آموزش این کتاب، می‌باید به یک دبیر واگذار گردد و برنامه‌ریزان محترم آموزشی مدارس، لازم است به این اصل، پایبند باشند و از تفکیک ساعات آموزشی و مواد درسی (فارسی)، (املا) و تقسیم آن میان چند دبیر، جداً خودداری کنند.

■ گروه زبان و ادب فارسی

■ دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری



نظر سنجی کتاب درسی



ستایش



زوم چرپه خان رو که توام راه دانی

کجا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی

سنایی غزنوی





به نام خداوند جان و خرد

۱ به نام خداوند جان و خرد

خداوند نام و خداوند جای

خداوند کیوان و گردان پسر

به بینندگان، آفریننده را

۵ نیابد بدو نیز، اندیشه راه

تودن نداند کس او را چو هست

توانا بود هر که دانا بود

کزین برتر اندیشه برگذرد

خداوند روزی ده رهنمای

فروزنده ماه و ناهید و مهر

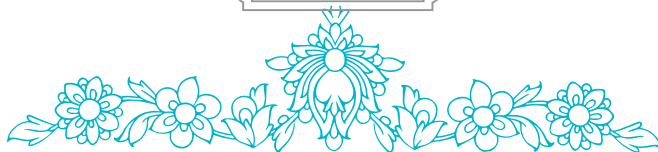
نینی، مرنجان دو بیننده را

که او برتر از نام و از جایگاه

میان، بندگی را بایست بست

ز دانش، دل پیر بُرنا بود

شاهنامه، فردوسی





زیبایی آفرینش

زیبایی آفرینش



بست گویی که می شود آهای تورا

بده ای بست نیندرغ زیبای تورا

امام خمینی «قُدَس سرّه»



آفرینش همه تنبیه خداوند دل است



۱ بادادی که تفاوت نکند لیل و نهار

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
این همه نقش عجب، بر در و دیوار وجود
کوه و دریا و درختان، همه در تسبیح اند
خبرت هست که مرغان سحر می گویند:

تا کی آخر چو بنفشه، سر غفلت در پیش؟
که تواند که دحد میوه آلوان از چوب؟

عقل، حیران شود از خوشه زین عنب
پاک و بی عیب خدایی که به تقدیر عزیز

۱۰ تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او

نعمت بار خدایا، ز عدد بیرون است
سعدیا، راست زوان گوی سعادت بردند

خوش بود دامن صحرا و تماشای بحار

دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

هر که فکر نکند، نقش بود بر دیوار

نه همه مستعی، فهم کنند این اسرار

آخرای خفته، سر از خواب بحالت، بردار؟

حیف باشد که تو در خوابی و نرگس، بیدار

یا که دانکه بر آرد گل صد برگ از خار؟

فهم، عاجز شود از نخته یاقوت انار

ماه و خورشید مُغر کند و لیل و نهار

همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار

شکر انعام تو هرگز نکند شکر گزار

راستی کن که به منزل نرسد، کج رفتار

کلیات سعدی، بخش قصاید



خودارزیابی

- ۱ چند نمونه از جلوه‌های زیبایی آفرینش و نعمت‌های خدا را در درس، بیابید و بیان کنید.
- ۲ مفهوم آیه ۴۴ سوره‌ٔ اسراء «آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر موجودی که در آنهاست، او را می‌ستایند»، با کدام بیت درس، تناسب دارد؟
- ۳ پیام بیت پایانی شعر را توضیح دهید.

۴

دانش ادبی

تشبیه، جان‌بخشی و مراعات‌نظیر

پیش از این با تفاوت «زبان» و «ادبیات» آشنا شدیم و دانستیم که هرگاه بخواهیم منظور خود را زیباتر و دلنشین‌تر بیان کنیم، از ادبیات بهره می‌گیریم. به همین دلیل است که ادبیات را زبان هنری یا زبان برتر می‌نامند. شعر، جلوه‌ای از زبان ادبی است. در درسی که خواندیم، شاعر از برخی آرایه‌ها برای ایجاد زیبایی و جذّابیت در زبان هنری، استفاده کرده است. مانند:

◀ تشبیه:

عقل، حیران شود از خوشهٔ زرّین عَنَب فهم عاجز شود از حُقّهٔ یاقوت انار

◀ جان‌بخشی و مراعات‌نظیر:

کوه و دریا و درختان، همه درتسبیح‌اند نه همه مستمعی، فهم کنند این اَسرار

گفت‌وگو

- ۱ دربارهٔ پیام این درس با هم گفت‌وگو کنید.
- ۲ جلوه‌هایی از زیبایی منطقه و محلّ زندگی خود را ذکر کنید و دربارهٔ عبرت‌آموزی آنها بحث کنید.

در زبان فارسی «ه» را به نام تعدادی از رنگ‌ها اضافه کرده و واژه‌ای دیگر ساخته‌ایم؛
 برای نمونه: سبز + ه ← سبزه (علف سبز رنگ)
 زرد + ه ← زرده (بخش زرد رنگ تخم‌مرغ)
 اما در واژه «بنفشه» ماجرا برعکس است؛ یعنی بنفشه (نام گل) را داریم و «ه» را از آن
 برمی‌داریم و «بنفش» (نام رنگ) را می‌سازیم.
 بنفشه - ه ← بنفش

فعالیت‌های نوشتاری

۱ مترادف واژه‌های زیر را از متن درس بیابید و بنویسید.

شگفت، آگاهی، ستایش خداوند، شنونده، نادانی، انگور، رام، روز، مقصد، خوشبختی

۲ در بیت‌های زیر از کدام عناصر زیبایی سخن، استفاده شده است؟

- خبرت هست که مرغان سحر می‌گویند: آخر ای خفته، سر از خواب جهالت بردار؟
- تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش؟ حیف باشد که تو در خوابی و نرگس، بیدار

۳ بیت دوم درس را در یک بند، توضیح دهید.



سفر

حکایت

روزی پیر ما، با جمعی از همراهان به درِ آسیابی رسید. افسارِ اسب کشید و ساعتی درنگ کرد؛ پس به همراهان گفت: «می‌دانید که این آسیاب چه می‌گوید؟، می‌گوید: معرفت این است که من در آنم. گردِ خویش می‌گردم و پیوسته در خود سفر می‌کنم، تا هر چه نباید، از خود دور گردانم!»

اسرار التوحید، محمد بن منور





عجایبِ صنْعِ حق تعالی

۲

درس دوم

این درس به توصیف زیبایی‌های طبیعت می‌پردازد. توصیف یعنی وصف نمودن و جزئیات و ویژگی‌های یک پدیده را بازگو کردن. در وصف پدیده‌ها، توجّه به عنصر تخیل مانند تشبیه و تشخیص و... اهمیت بسزایی دارد.

در خواندن این گونه متن‌ها، از لحن توصیفی و آهنگی آرام و لطیف، بهره می‌گیریم. همچنین دقت در مفهوم جمله‌ها در نوع بیان آهنگ کلام، مؤثر است. لحن توصیفی با هدف شرح و توصیف خصوصیات و ویژگی‌های پدیده‌ها به کار گرفته می‌شود.

بدان که هرچه در وجود است، همه صنْعِ خدای تعالی است. آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آنچه بر وی است، چون کوه‌ها و بیابان‌ها و نهرها و آنچه در کوه‌هاست، از جواهر و معادن و آنچه بر روی زمین است، از انواع نباتات و آنچه در بر و بحر است، از انواع حیوانات و آنچه میان آسمان و زمین است، چون میغ و باران و برف و تگرگ و رعد و برق و قوس و قزح و علاماتی که در هوا پدید آید، همه عجایبِ صنْعِ حق تعالی است و این همه آیاتِ حق تعالی است که تو را فرموده است تا در آن نظر کنی. پس اندر این آیات، تفکر کن.

در زمین، نگاه کن که چگونه بساط تو ساخته است و جوانب وی فراخ گسترانیده و از زیر سنگ‌های سخت، آب‌های لطیف روان کرده، تا بر روی زمین می‌رود و به تدریج بیرون می‌آید. در وقت بهار بنگر و تفکر کن که زمین چگونه زنده شود و چون دیبای هفت رنگ گردد، بلکه هزار رنگ شود.



نگاه کن مرغان هوا و حشرات زمین را هر یکی بر شکلی دیگر و بر صورتی دیگر و همه از یکدگر نیکوتر؛ هر یکی را آنچه به کار باید، داد و هر یکی را بیا موخته که غذای خویش چون به دست آورد و بچه را چون نکه دارد تا بزرگ شود و آشیان خویش چون کند. در مورچه نگاه کن که به وقت خویش غذا چون جمع کند.

اگر در خانه ای شوی که به نقش و کج، کنده کرده باشند، روزگاری دراز، صفت آن کوپنی و تعجب کنی و همیشه در خانه خدایی، هیچ تعجب نکنی! و این عالم، خانه خداست و فرش وی، زمین است و لکن سقفی بی ستون و این، عجب تر است و چراغ وی ماه است و شعله وی آفتاب و قدیل های وی ستارگان و تراز عجایب این، غافل که خانه بس بزرگ است و چشم تو بس مختصر و در وی نمی گنجد.

و مثل تو، چون مورچه ای است که در قصر ملکی سوراخی دارد؛ جز غذای خویش و یاران خویش چیزی نمی بیند و از جمال صورت قصر و بسیاری غلامان و سریر ملک وی، هیچ خبر ندارد.

اگر خواهی به درجه مورچه قناعت کنی، می باش و اگر نه، راحت داده اند تا در بستان معرفت حق تعالی، تماشا کنی و بیرون آیی؛ چشم باز کن تا عجایب بینی که مدهوش و متحیر شوی.

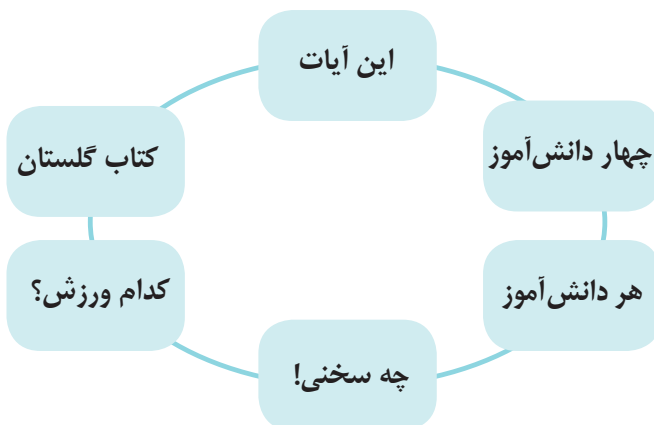
خودارزیابی

- ۱ کدام بخش درس، به روز رستاخیز، اشاره دارد؟
- ۲ عبارت «هر یکی را آنچه به کار باید، داد» را توضیح دهید.
- ۳ بند «... و مَثَل تو چون مورچه‌ای...» چه ارتباطی با درک شگفتی‌های آفرینش دارد؟
- ۴

دانش‌زبانی

◀ وابسته‌های گروه اسمی ۱

در پایه هشتم خواندیم که اسم به عنوان هسته گروه، وابسته‌هایی دارد. این نوع از وابسته‌ها اگر پیش از اسم آورده شوند و مفاهیمی چون **اشاره**، **شمارش**، **پرسش**، **تعجب** و... را بیان کنند به آنها وابسته‌های «**پیشین**» می‌گویند و اگر پس از اسم به کار روند و ویژگی‌های اسم را بازگو کنند، آنها را وابسته‌های «**پسین**» می‌نامند. مانند:



مانند:

وابسته‌های پیشین	هسته	وابسته‌های پسین
باغ	دیوار	—
خوب	مقاله	—
موفق	گروه	همان
کتاب	درس	هر

گفت‌وگو

۱ دربارهٔ زیبایی‌های آفرینش که در کتاب‌های دیگر به ویژه قرآن کریم خوانده یا شنیده‌اید، گفت‌وگو کنید.

۲ دربارهٔ جملهٔ «همیشه در خانهٔ خدایی، هیچ تعجب نکنی!» گفت‌وگو کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

۱ مترادف واژه‌های زیر را از متن بیابید و بنویسید.

سرگشته، رنگین‌کمان، آفرینش، تخت، ابر، فرش، شناخت

۲ در عبارت‌های زیر، هسته و نوع وابسته‌ها را مشخص کنید.

الف) سنگ سخت و آب لطیف

ب) این عالم زیبا

ج) چه خلقت شگفت‌انگیزی!

د) کدام مستمع آگاه است؟

۳ پیام متن زیر را بنویسید.

«این عالم، خانهٔ خداست؛ چراغ وی ماه است و شعلهٔ وی آفتاب و تو از عجایب این غافل؛ که خانه بس بزرگ است و چشم تو بس مختصر.»



پرواز

شعرخوانی

۱

در پیله تا به کی، بر خویش تنی؟
 پرسید کرم را، مرغ از فروتنی
 تا چند منزوی، در کنج خلوتی؟
 در بسته تا به کی، در محبس تنی؟
 در فکر رستم - پانچ بداد کرم -
 خلوت نشسته ام زین روی، منحنی
 همال حای من، پروانگان شدند
 جستند از این قص، گشتند دیدنی
 در جس و خلوتم، تا وار هم به مرگ
 یا پر بر آورم، بھر پریدنی
 اینک تو را چه شد، کای مرغ خانگی
 کوشش نمی کنی، پری نمی زنی؟

۵

نیما یوشیج (علی اسفندیاری)



۴۷

شکفتن

در زندگی، مطالعه دل قیمت است

خواهی بخوان و خواه بخوان، ما نوشته ایم

عبدالقادر بیدل

مثل آینه



متن های تعلیمی، با هدف آموزش و اندرز، نوشته شده اند، از این رو، خواننده باید آهنگ و لحن متناسب با فضای تعلیمی را رعایت کند. در لحن تعلیمی، خواننده با حفظ روحیه نیک اندیشی و خیرخواهی، نرمی و ملایمت در گفتار را به کار می گیرد. حفظ آرامش و نرم گفتاری، بر تأثیر کلام اندرزی می افزاید، البته گاهی اندرز و تعلیم با زنهار و پرهیز، همراه است و نباید آن را با لحن دستوری و فرمان، یکی دانست.

نوجوانی تولد دوباره انسان است. در این مرحله پرتب و تاب، نوجوان، افزون بر رابطه با خود، نیازمند رابطه ای دیگر نیز هست؛ نیازمند دو چشم دیگر که نوجوان را ببیند و به او بگوید: کیست و چگونه است؛ از همین جاست که دوستی و پیوند با دیگران آغاز می شود. این ارتباط، وابسته به نیاز درونی است که به نوجوان کمک می کند تا به خودشناسی برسد. دیگران، زبان نقد او و پنجره هایی هستند که در برابر دیدگان پرشکوه وی، گشوده شده اند. دوستان واقعی، راه نیک بختی را به ما نشان می دهند و همراهان خوبی برای شکوفایی بهتر هستند. آنها مثل آینه، همان قدر که خوبی ها را پیش چشم می آورند، عیب ها را هم به ما می نمایانند و مهم تر آنکه این همه را بی صدا و بی هیاهو، باز می گویند. رسم دوستی، شکستن آینه نیست؛ درست آن است که فرصت بازاندیشی و خودشکوفایی را پدید آوریم و گامی به سوی فراتر رفتن برداریم.

آینه، چون نقش تو بنمود راست خود شکن، آینه شکن خطاست

(نظامی گنجای)





کار و شایستگی

۱ جوانی، که کار و شایستگی است

چو بفروختی، از که خواهی خرید؟

ضمیمت بشمر، جز حقیقت مجوی

پیچ از ره راست، بر راه کج

۵ ز آزادگان، بردباری و سعی

به چشم بصیرت به خود درنگر

همی دانه و خوشه، خروار شد

همه کار ایام، درس است و پند

که خودپندی و پندار نیست

متاع جوانی به بازار نیست

که باری است فرصت، دگر بار نیست

چو در هست، حاجت به دیوار نیست

بیاموز، آموختن عار نیست

تو را تا در آینه، زنگار نیست

ز آغاز، هر خوشه خروار نیست

دریغا که شاگرد هشیار نیست

پروین اعتصامی

خودارزیابی

- ۱ نویسنده به چه نوع ارتباط‌هایی در دوران نوجوانی اشاره کرده است؟
- ۲ ویژگی‌های مشترک آئینه و دوست را بیان کنید.
- ۳ به نظر شما چه ارتباطی میان دو بخش نثر و شعر درس وجود دارد؟
- ۴

دانش ادبی

◀ پرسش انکاری

به بیت زیر، توجه کنید:

«چو بفروختی، از که خواهی خرید؟ متاع جوانی به بازار نیست»

گاهی برای تأکید بر سخن و گاهی برای رد یا نفی آن، پرسشی را مطرح می‌کنیم. همان‌گونه که می‌بینید در مصراع اول بیت بالا، پرسشی مطرح شده است. مقصود گوینده آن نیست که جوانی را از چه کسی خواهی خرید؟! شاعر، خود از این موضوع آگاه است. قصد او تأکید بر انکار این موضوع است که دوره جوانی، قابل خرید و فروش نیست؛ چنانچه از این دوره به خوبی بهره‌نگیری، به هیچ روی نمی‌توانی آن را جبران کنی؛ یا اگر شخصی به دیگری بگوید: «من کی این حرف را زدم؟»، منظور او این است که من این حرف را نزده‌ام. به این‌گونه پرسش‌ها، «پرسش انکاری» می‌گویند.

گفت‌وگو

- ۱ درباره مفهوم جمله «المؤمنُ مرأه المؤمن» و ارتباط آن با درس بحث و گفت‌وگو کنید.
- ۲ بیت زیر، کدام ضرب‌المثل را به یاد می‌آورد؟ درباره ارتباط آنها توضیح دهید.
همی دانه و خوشه، خروار شد ز آغاز، هر خوشه خروار نیست

در نوشتن واژگانی مانند پائیز، آئینه، کجائید و.... به جای همزه، بهتر است از حرف «ی» بهره گیریم. مانند: پاییز، آئینه و...

به چشم بصیرت به خود در نگر تو را تا در آئینه، زنگار نیست

فعالیت‌های نوشتاری

۱ در میان واژه‌های زیر، هم‌خانواده کدام واژه‌ها در متن درس به کار رفته است؟ آنها را بیابید و بنویسید.

غنی، حجت، یوم، مغتنم، مبصر، احتیاج، صبور، دوام، مساعی، سعید

۲ در بیت زیر کنایه‌ها را مشخص کنید و معنی آنها را بنویسید.

می‌بچ از ره راست بر راه کج چودر هست، حاجت به دیوار نیست

۳ با ذکر دلیل، گونه‌های پرسش را در بیت‌های زیر مشخص کنید.

- که تواند که دهد میوه الوان از چوب؟
- خار بر پشت زنی زین سان گام
- هر شب که روی به جامه خواب
- کان روز، به علم تو چه افزود؟
- یا که داند که بر آرد گل صد برگ از خار؟
- عزت چیست؟ عزیزیت کدام؟
- کن نیک تأمل اندر این باب
- وز کرده خود، چه برده‌ای سود؟



باغبانِ نیک اندیش

حکایت

روزی خسروی به تماشای صحرا بیرون رفت. باغبانی پیر و سالخورده را دید که سرگرم کاشتن نهال درخت بود. خسرو گفت: «ای پیرمرد، در موسم کهنسالی و فرتوتی، کار ایام جوانی پیشه کرده‌ای. وقت آن است که دست از این میل و آرزو برداری و درخت اعمالِ نیک در بهشت بنشانی، چه جای این حرص و هوسِ باطل است؟ درختی که تو امروز نشانی، میوهٔ آن کجا توانی خورد؟» باغبان پیر و پاک‌دل گفت: «دیگران نشانند، ما خوردیم، اکنون ما بنشانیم تا دیگران خورند.»

بازنویسی از **مرزبان نامه**، سعدالدین وراوینی





دوستی و پیوند با دیگران، یکی از مهم ترین نیازهای انسان است. هنگامی که آدمی با مشکل یا مسئله‌ای رویارو می‌شود که به تنهایی نمی‌تواند آن را از پیش رو بردارد، اگر دوستی، با وی همراهی و همدلی کند، باعث خوشحالی و خرسندی او می‌شود؛ در واقع دوستان در تمام لحظه‌های زندگی، خوشی و ناخوشی، به ما کمک می‌کنند. مصاحبت با یک دوست خوب و شکیبا، همچون وزش نسیم دل انگیزی است که احساس آرامش و سبکی و صفای درون را در ما زنده می‌سازد. به این تصویر زیبای سعدی از دیدار دوست، توجه کنید:

دیدار یار غایب، دانی چه ذوق دارد؟ ابری که در بیابان بر تشنه‌ای بارود

در جهان و زندگی کنونی، افرادی که شبکه ارتباطی گسترده و دوستان فراوان دارند، در برابر دشواری‌های زندگی موفق‌ترند و سلامت روانی و جسمانی بهتری دارند؛ بنابراین باید اهمیت و ارزش این گونه ارتباطها را بدانیم و در پی ایجاد دوستی‌های خوب و مفید باشیم. انسان بی‌دوست، همواره غمگین است؛ به بیان دیگر، تنهایی یکی از سنگین ترین مصائب است، «ذوقی چنان ندارد، بی دوست زندگانی.»

آنچه در شناخت افراد به ما یاری می‌رساند، مشورت با پدر و مادر، معلمان دلسوز و

مریّان با تجربه است که ما را از دام و چاه این راه آگاه می‌سازد و آسیب‌های این مسیر را نشان می‌دهد. چه بسیارند کسانی که لاف دوستی می‌زنند اما در حقیقت، گرگ‌هایی در جامه کوسفندان هستند. مولوی چنین گفته است:

مار بد جانی ستاند از سلیم یار بد آرد سوی نار مقیم



تأثیرگذاری هم نشین بر منش و کردار انسان چنان مهم و عمیق است که رسول اکرم
- صلی الله علیه و آله - می فرمایند: «انسان بر دین و آیین دوست و هم نشین خود است.»
سنایی غزنوی می گوید:

«نشین با بدان که صحبت بد گرچه پاکي، تو را پلید کند
آفتاب ارچه روشن است او را پاره ای ابر، ناپدید کند»

سعدی در گلستان آورده است:
«هر که با بدان نشیند، اگر نیز طبیعت ایشان در او اثر نکند، به طریقت ایشان متمم گردد.»
همچنین می فرماید:

«پسر نوح با بدان بنشت خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کحف، روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد!»

یکی از زمینه های اجتماعی گمراه شدن، تأثیر هم نشین بد است. همان گونه که هم نشینی با
دوست خوب، عامل مهم گرایش به کارهای نیک است، به تجربه، ثابت شده است که
انسان، تحت تأثیر رفتار و کردار دوست قرار می گیرد و رفیق بد، عامل ویرانگری و یار و همدم
نیکو خصال، باعث شکل گیری و پرورش شخصیت متعالی انسان است.

- ۱ در متن درس، چه کسانی به عنوان مشاوران خوب، معرفی شده‌اند؟
- ۲ به نظر شما چرا سعدی، پسر نوح (ع) را با سگ اصحاب کهف، مقایسه کرده است؟
- ۳ چرا باید از معاشرت با هم‌نشین بد، پرهیز کرد؟
- ۴

صفت برتر و برترین (صفت‌های سنجشی)

به جمله‌های زیر، توجّه کنید.

■ حسن، خانه‌ای بزرگ‌تر از خانه‌ی علی خرید.

■ زهرا رفتاری دوستانه‌تر از فرنگیس دارد.

در جمله‌ی نخست، خانه‌ی حسن با خانه‌ی علی مقایسه شده است، در جمله‌ی دوم برتری زهرا در مقایسه با فرنگیس بیان شده است.

هرگاه بخواهیم دو چیز را با هم بسنجیم و یکی را بر دیگری برتری بدهیم، از «صفت برتر» یا «تفضیلی» بهره می‌گیریم، در این نمونه‌ها، خانه‌ی حسن از نظر اندازه، بزرگ‌تر از خانه‌ی علی و دوستی زهرا بیشتر از فرنگیس، بیان شده است.

نشانه‌ی صفت برتر یا تفضیلی، پسوند «تر» است که به آخر صفت ساده، افزوده می‌شود؛ مانند: خنک‌تر، قوی‌تر، زیباتر، آسوده‌تر.

صفت برتر، گاهی وابسته‌ی پسین اسم قرار می‌گیرد؛ مانند: تبریز هوای خنک‌تری از یزد دارد.

اکنون به جمله‌های زیر، توجّه کنید:

■ آقای حسینی، مهربان‌ترین معلم مدرسه است.

■ نثر گلستان سعدی، بهترین نثر ادب فارسی است.

در جملهٔ نخست، آقای حسینی با دیگر معلمان مدرسه مقایسه شده و مهربان‌ترین آنها توصیف شده است و در جملهٔ دوم، نثر گلستان سعدی با دیگر نثرهای ادب فارسی مقایسه شده و بر همه برتری داده شده است.

نشانهٔ صفت «**برترین**» یا «**عالی**»، پسوند «**ترین**» است. این نشانه، همواره به آخر صفت ساده، افزوده می‌شود.

در صفت برتر، مقایسه میان دو چیز صورت می‌گیرد، اما در صفت برترین، یک چیز با چیزهای دیگر (یک نمونه با انواع خود) سنجیده می‌شود. صفت برترین، وابستهٔ پیشین اسم است مانند: مهربان‌ترین معلم

صفت ساده	صفت برتر	صفت برترین
پاک	پاک‌تر	پاک‌ترین
آرام	آرام‌تر	آرام‌ترین



۱ دربارهٔ آیات، روایات و داستان‌ها و اشعار دیگری که دربارهٔ دوستی و دوست‌یابی دورهٔ نوجوانی شنیده یا خوانده‌اید، گفت‌وگو کنید.

۲ دربارهٔ بیت زیر، گفت‌وگو کنید و نتیجه را به کلاس گزارش دهید.

دیدار یار غایب، دانی چه ذوق دارد؟
آبری که در بیابان بر تشنه‌ای بیارد



فعالیت‌های نوشتاری

۱ حرف‌های جدول را به گونه‌ای به هم بپیوندید که واژه‌هایی از متن درس به دست آید.

۶	۵	۴	۳	۲	۱	
ط	ب	ء	ا	ص	م	۱
ر	س	ا	خ	خ	ع	۲
ی	ه	ل	ء	س	م	۳
ق	و	ذ	ل	ا	ی	۴
ت	ل	ا	ص	خ	ق	۵

۲ واژه مناسب را با توجه به جمله، انتخاب کنید.

الف) تنهایی، یکی از مصائب است. (سنگین، سنگین‌تر، سنگین‌ترین)
ب) میهن ما از هر کشور دیگر جهان است. (زیبا، زیباتر، زیباترین)

۳ دو نمونه پرسش‌انکاری از درس‌های پیشین بیابید و بنویسید.

.....

.....

۴ مفهوم کلی حکایت زیر را در یک بند بنویسید.

یکی از بزرگان، پارسایی را گفت: «چه گویی درحقِ فلان عابد که دیگران درحقِ وی به طعنه، سخن‌ها گفته‌اند.»

گفت: «بر ظاهرش، عیب نمی‌بینم و در باطنش، غیب نمی‌دانم.»

گلستان سعدی



روان خوانی

دریچه‌های شکوفایی

هلن کِلر، زنی نابینا و نویسنده است که برای درک بهتر معجزهٔ آفرینش، ما را به بهره‌گیری از قابلیت‌های وجودمان دعوت می‌کند. اینک خلاصه‌ای از زندگی او را از زبان خود او می‌خوانیم:

من در تابستان سال ۱۸۸۰ میلادی در ایالت «آلاباما» متولد شدم. تاهنگام ناخوشی که مرا از بینایی و شنوایی محروم کرد، در خانهٔ کوچکی زندگی می‌کردم که دیوارهای آن از شاخه‌های عشقه و گل سرخ و پیچک پوشیده بود. ابتدای زندگی من مانند دیگران بسیار ساده بوده است. در شش ماهگی می‌توانستم با لکنت زبان بگویم: «حال شما.» یک ساله بودم که به راه افتادم اما آن روزهای خوش دیری نپایید. بهاری زودگذر، تابستانی پر از گل و میوه و خزانی زرّین به سرعت سپری شدند. سپس در زمستانی ملال‌انگیز همان ناخوشی که چشمان و گوش‌های مرا بست، فرارسید و مرا در عالم بی‌خبری طفل نوزادی قرار داد. پس از بهبود، هیچ کس — حتی پزشک — نمی‌دانست که من دیگر نه می‌توانم

بینم و نه می‌توانم بشنوم. تدریجاً به سکوت و ظلمتی که مرا فرا گرفته بود، عادت کردم و فراموش کردم که دنیای دیگری هم هست.

یادم نیست که در ماه‌های اول بعد از ناخوشی چه وقایعی رخ داد؛ فقط می‌دانم که دست‌هایم همه چیز را حس می‌کرد و هر حرکتی را می‌دید. احساس می‌کردم که برای گفت‌وگو با دیگران محتاج وسیله‌ای هستم و به این منظور، اشاره‌هایی به کار می‌بردم ولی فهمیده بودم که دیگران مانند من با اشاره حرف نمی‌زنند، بلکه با دهانشان تکلم می‌کنند. گاهی لب‌های ایشان را هنگام حرف زدن لمس می‌کردم اما چیزی نمی‌فهمیدم. لب‌هایم را بی‌هوده می‌جنباندم و دیوانه‌وار با سر و دست اشاره می‌کردم. این کار گاهی مرا بسیار خشمگین می‌کرد و آن قدر فریاد می‌کشیدم و لگد می‌زدم که از حال می‌رفتم. والدینم سخت مغموم بودند؛ زیرا تردید داشتند که من قابل تعلیم و تربیت باشم. از طرف دیگر، خانه ما هم از مدارس نابینایان یا لال‌ها بسیار دور بود. سرانجام معلم شایسته‌ای برای من پیدا کردند. مهم‌ترین روز زندگی من که همیشه آن را به یاد دارم، روزی است که معلم نزد من آمد. این روز سه ماه پیش از جشن هفت سالگی‌ام بود.

بامداد روز بعد معلم مرا به اتاقش برد و عروسکی به من داد. پس از آنکه مدتی با این عروسک بازی کردم، او کلمه «عروسک» را در دستم هجی کرد و من که از این بازی خوشم آمده بود، کوشش کردم از وی تقلید کنم. وقتی موفق شدم حروف را درست با انگشتان هجی کنم، از شادی و غروری کودکانه به هیجان آمدم. روزی معلم مرا به گردش برد و دستم را زیر شیر آب قرار داد. همان طور که مایع خنک روی دستم می‌ریخت، کلمه «آب» را روی دست دیگرم هجی کرد. از آن هنگام حس کردم که از تاریکی و بی‌خبری بیرون آمده‌ام و رفته رفته همه چیز را در روشنایی خاصی می‌بینم.

چون بهار فرا می‌رسید، معلم دستم را می‌گرفت و به سوی مزارع می‌برد و روی علف‌های گرم، درس خود را درباره طبیعت آغاز می‌کرد. من می‌آموختم که چگونه پرندگان از مواهب طبیعت برخوردار می‌شوند و خورشید و باران چگونه درختان را می‌رویانند. به این ترتیب، کم‌کم کلید زبان را در دست گرفتم و آن را با اشتیاق به کار انداختم. هرچه بر معلوماتم افزوده می‌شد، و هر چه بیشتر لغت می‌آموختم، دامنه کنجکاوی و تحقیقاتم وسیع‌تر می‌گشت. معلم جمله‌ها را در دستم هجی می‌کرد و در شناختن اشیا کمکم می‌کرد. این جریان چندین سال ادامه داشت، زیرا طفل کر و لال یا نابینا به سختی می‌تواند مفاهیم مختلف را از سخن دیگران دریابد. حال حدس بزنید که برای طفلی که هم کر و لال و هم



نابیناست، این اشکال تاچه حدّ است. چنین کودکی نه می‌تواند آهنگ صدا را تشخیص بدهد و نه می‌تواند حالات چهره گوینده را ببیند.

قدم دوم تحصیلات من خواندن بود. همین‌که توانستم چند لغت را هجّی کنم، معلّم کارت‌هایی به من داد که با حروف برجسته کلمه‌هایی بر آنها نوشته شده بود. لوحی داشتم که بر آن می‌توانستم به کمک حروف، جملات کوتاهی را کنار هم بچینم. هیچ چیز به اندازه این بازی مرا شاد نمی‌کرد. پس از آن، کتاب قرائت ابتدایی را گرفتم و به دنبال لغت‌های آشنا گشتم. از این کار لذّت می‌بردم. معلّم استعداد خاصّی در آموزش نابینایان داشت. هرگز

با پرسش‌های خشک خود مرا خسته نمی‌کرد. بلکه مطالب علمی را نیز آهسته آهسته در نظرم زنده و حقیقی می‌ساخت. کلاس درس ما بیشتر در هوای آزاد بود و درختان، گل‌ها، میوه، شبنم، باد، باران، آفتاب، پرندگان همه موضوعات جالبی برای درس من بودند. واقعه مهمی که در هشت سالگی برایم پیش آمد، مسافرت به «بوستون» بود. دیگر من آن طفل بدخو و بی‌قراری نبودم که از همه متوقع باشم که سرم را گرم کنند. در قطار کنار معلم آرام می‌نشستم و منتظر می‌ماندم تا آنچه را از پنجره قطار می‌بیند، برایم شرح دهد. در شهر بوستون به مدرسه نابینایان رفتم و بسیار زود با اطفال آنجا آشنا شدم و چقدر لذت بردم وقتی دریافتیم که القبای آنها عیناً مانند القبای من است. کودکان نابینا آن قدر شاد و راضی بودند، که من درد خود را در لذت مصاحبت آنان از یاد بردم.

در ده سالگی حرف زدن را آموختم. قبلاً صداهایی از خود در می‌آوردم. اما مصمم شدم که سخن گفتن را بیاموزم؛ معلم تازه‌ای برایم آوردند. روش این معلم آن بود که دستم را به نرمی روی صورت خود می‌کشید و می‌گذاشت که حرکات و وضع زبان و لب‌هایش را هنگام سخن گفتن احساس کنم. هرگز شادی و لذتی را که از گفتن اولین جمله به من دست داد، فراموش نمی‌کنم. این جمله این بود: «هوا گرم است.» بدین طریق در زندان خاموشی من شکسته شد اما نباید تصور شود که در مدت کم توانستم مکالمه کنم. سال‌ها شب و روز کوشیدم و همیشه به کمک معلم نیازمند بودم.

گاهی در میان تحصیلاتم به سفر می‌پرداختم. این سفرها و بازدیدها دامنه معلومات مرا وسیع کرد و مرا به درک دنیای واقعی واداشت.

دو سال در مدرسه کر و لال‌ها درس خواندم. علاوه بر خواندن لبی و تربیت صدا به خواندن حساب، جغرافیا، علوم طبیعی و زبان آلمانی و فرانسه پرداختم. معلمان این مدرسه می‌کوشیدند که همه مزایایی را که مردم شنوا از آن برخوردارند، برای من فراهم کنند. در شانزده سالگی وارد مدرسه دخترانه‌ای شدم تا خود را برای ورود به دانشگاه آماده کنم. با شور بسیار شروع به کار کردم.

پس از سه سال تحصیل در این مدرسه، امتحانات نهایی فرا رسید. اشکال کار فراوان بود اما با سختی و کوشش بسیار همه موانع را از سر راه برداشتم تا سرانجام آرزویم برای رفتن به دانشگاه تحقق یافت. البته در دانشگاه هم با اشکالات سابق مواجه بودم. روزهایی می‌رسید که سختی و زیادی کار روح مرا افسرده می‌کرد اما به زودی امید خود را بازمی‌یافتم و دردم را فراموش می‌کردم؛ زیرا کسی که می‌خواهد به دانش

حقیقی برسد، باید از بلندی‌های دشوار به تنهایی بالا برود. من در این راه بارها به عقب می‌لغزیدم، می‌افتادم، کمی به جلو می‌رفتم، سپس امیدوار می‌شدم و بالاتر می‌رفتم، تا کم‌کم افقی نامحدود در برابرم نمایان می‌شد. یکی از فنونی که در حین تحصیل آموختم، فن بردباری بود. تحصیل باید با فراغ بال و تأنی انجام گیرد. امتحانات بزرگ‌ترین دیوهای وحشتناک زندگی دانشگاهی من بودند اما من پیوسته پشت این دیوها را به خاک می‌رساندم.

تا حال نگفته‌ام که تا چه حد به خواندن کتاب علاقه‌مند بوده‌ام. کتاب در تحصیل و تربیت من بسیار مؤثر بوده است. کتاب برای من مانند نور خورشید بود و ادبیات بهشت موعود. هرگز نقایص جسمی، مرا از هم‌نشینی دل‌پذیر دوستانم - یعنی کتاب‌هایم - باز نداشته است. آنچه خود آموخته‌ام و آنچه دیگران به من آموخته‌اند، در مقابل جذبه‌ای که کتاب به من داده هیچ است؛ اما سرگرمی من تنها کتاب نیست. موزه‌ها و نمایشگاه‌های نقاشی و مجسمه‌سازی برای من منبع سرور است. از گردش در طبیعت و قایق‌رانی بسیار لذت می‌برم. به نظر من در هر یک از ما به نحوی استعداد ادراک زیبایی‌ها نهفته است. هر یک از ما خاطراتی ناپیدا از زمین، سبزه و زمزمه آب داریم که نابینایی و ناشنوایی نمی‌تواند این حس را از ما برباید. این یک حس روانی است که در آن واحد هم می‌بیند، هم می‌شنود و هم احساس می‌کند.

داستان زندگی من، ترجمهٔ ثمینه پیرنظر (باغچه‌بان)



- ۱ هَلَن کِلِر پس از بیماری به وسیلهٔ کدام یک از حواس پنج‌گانهٔ خود با جهان خارج ارتباط داشت؟
- ۲ منظور کِلِر از این جمله‌ها «در این راه بارها به عقب می‌لغزیدم، کمی جلو می‌رفتم سپس امیدوار می‌شدم» چیست؟
- ۳ نویسنده چه چیزهایی را برای خود نور خورشید و بهشت دانسته است؟

دار



ادبیات بومی ۱

تورا ای کمن بوم و پر دوست دارم
تورا ای گرافیه، دیرینه ایران
تورا ای گرامی گهر، دوست دارم

مهدی اخوان ثالث

درس آزاد

[illegible]

خودارزیابی

۱.
۲.
۳.
۴.

دانش زبانی

.....

.....

.....

.....

گفت و گو

.....

.....

.....

.....



فعالیت‌های نوشتاری

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



حکایت

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....





شعرخوانی

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....





سبک زندگی

سبک زندگی



قومی که گشت فاقد اخلاق، مردنی است

اقوام روزگار به اخلاق، زنده اند

محمد تقی بهار



آداب زندگانی



بدان که مردم بی هنر، مادام بی سود باشد، چون مغیلان که تن دارد و سایه ندارد؛ نه خود را سود کند و نه غیر خود را؛ جهد کن که اگر چه اصریل و گوهری باشی، گوهر تن نیز داری که گوهر تن از گوهر اصل بهتر بود؛ چنان که گفته اند: «بزرگی، خرد و دانش راست نه گوهر را، اگر مردم را با گوهر اصل، گوهر هنر نباشد، صحبت هیچ کس را به کار نیاید و در هر که این دو گوهر یابی، چنگ در وی زن و از دست مگذار که وی همه را به کار آید...»

سخن، ناپرسیده مکوی و از گفتار خیره پرهیز کن. چون باز پرسند، جز راست مکوی. تا نخواهند، کس را نصیحت مکوی و پند مده؛ خاصه کسی را که پند نشنود که او خود اوفند. در میان جمع هیچ کس را پند مده. از جای تمت زده پرهیز کن و از یار بداندیش و بدآموز بگمزن. به غم مردمان شادی مکن تا مردمان نیز به غم تو شادی نکنند. داده تا داد یابی. خوب گوی تا خوب شنوی. اگر طالب علم باشی، پرهیزگار و قانع باش و علم دوست و بردبار و کم سخن و دوراندیش.



آدمی باید که بسیار نگوید و سخن دیگری به سخن خود قطع نکند. اگر سؤال از جماعتی کند که او داخل آن جماعت بود، بر ایشان سبقت ننماید و اگر کسی به جواب مشغول شود، او بر بهتر جوابی از آن، قادر بود، صبر کند تا آن سخن، تمام شود، پس جواب خود بگوید بر وجهی که در مقدم طعن نکند و در محاوراتی که به حضور او میان دو کس رود، خوض ننماید و اگر از او پوشیده دارند، استراق سمع نکند و تا او را با خود در آن مشارکت ندهند، مداخلت نکند.

اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین توسی

۱ هنگام سخن گفتن دیگران به چه نکاتی باید توجه کرد؟

۲ بیت زیر با کدام بخش درس، ارتباط معنایی دارد؟

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند

(گلستان، سعدی)

۳ یک زندگی موفقیت آمیز چه ویژگی هایی دارد؟

۴

دانش زبانی

گروه فعلی (۱) زمان حال (مضارع)

به فعل های جمله های زیر، توجه کنید:

■ پروانه اکنون به کتابخانه می رود.

■ شاید به دیدار شما بیایم.

■ اکنون داریم درس جدید را می خوانیم.

این فعل ها بر انجام کاری در زمان حال دلالت می کنند؛ از این رو، به آنها «مضارع» گفته می شود. فعل مضارع بر سه نوع است: **اخباری**، **التزامی** و **مستمر (جاری)**.

◀ **مضارع اخباری**، بر انجام گرفتن کاری و بیان خبری در زمان حال دلالت دارد. مانند: می خوانم.

ساخت مضارع اخباری:

نشانه	بن مضارع	شناسه
می	رو	مَ، ی، دَ، یم، ید، ند

◀ **مضارع التزامی**، وقوع کاری را در زمان حال با تردید، شک، شرط یا آرزو بیان می‌کند.
مانند: شاید امروز نامه‌ای برایت بنویسم.

ساخت مضارع التزامی:

نشانه	بن مضارع	شناسه
ب	خوان	م، ی، د، یم، ید، ند

■ **نکته ۱:** گاهی مضارع اخباری را به جای فعل آینده نیز به کار می‌برند.
مانند: سال آینده، چیزهای تازه‌تری می‌خوانیم.

■ **نکته ۲:** فعل مضارع اخباری و التزامی، گاهی بدون نشانه آغازین (می، ب) به کار می‌روند.
مانند: اگر در خانه‌ای شوی، روزگاری دراز، صفت آن گویی. (بشوی - می‌گویی)
- در پیله تا به کی، بر خویشتن تنی؟ (می‌تنی)

◀ **مضارع مستمر**، جریان انجام کاری را در زمان حال بیان می‌کند.
مانند: دارم می‌بینم.

ساخت مضارع مستمر:

فعل کمکی	شناسه	نشانه	بن مضارع	شناسه
دار	م، ی، د، یم، ید، ند	می	بین	م، ی، د، یم، ید، ند

گفت‌وگو

۱ دربارهٔ آداب معاشرت و تأثیر اخلاق نیکو در زندگی اجتماعی، بحث و گفت‌وگو کنید.

۲ دربارهٔ ابیات زیر و ارتباط آن با درس گفت‌وگو کنید.

کم‌گوی و به جز مصلحت خویش مگوی چیزی که نپرسند تو از پیش مگوی
دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی
اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین توسی

فعالیت‌های نوشتاری

۱ هم خانوادهٔ واژه‌های زیر را از متن درس بیابید و بنویسید.

اتهام، اقناع، طعنه، مقدم، استماع، مقطوع، مطلب، مقتدر، مجتهد، اصیل

۲ فعل‌های مضارع را مشخص کنید و نوع آنها را بنویسید.

« اینک دارم برای شما می‌نویسم، شاید بخوانید و به کار بندید؛ هرگاه ذهنتان را از کژاندیشی بپیرایید، دلتان را از احساس ناروا بشوید و از بی‌رسمی‌ها بپرهیزید، خداوند با شما همراه می‌شود؛ پست و بلند آوای درونتان را می‌شنود و رفتار شما را به سامان می‌آورد.»

۳ عبارت زیر را در یک بند، توضیح دهید.

«گوهرِ تن، از گوهرِ اصل، بهتر بود.»



حکایت شو، خطر کن!



امیر خراسان را پرسیدند که تو فردی فقیر و بی چیز بودی و شغلی پست داشتی، به امیری خراسان چون افتادی؟

گفت: روزی دیوان «حَنْظَلَةُ بادغیسی» همی خواندم، بدین دو بیت رسیدم:

مهتری گر به کام شیر در است شو، خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه یا چو مردانت، مرگ رویاروی

داعیه‌ای در باطن من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم، راضی نتوانستم بود. دارایی‌ام بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم. به دولت صفّاریان پیوستم. هر روز برشکوه و شوکت و لشکر من افزوده می‌گشت و اندک‌اندک کارِ من بالا گرفت و ترقّی کرد تا جمله خراسان را به فرمان خویش درآوردم. اصل و سبب، این دو بیت بود.

چهار مقاله، نظامی عروضی



پرتو امید



دیوان حافظ، نامه زندگی و زندگی نامه ماست. حافظ به ما خوب زیستن و شاد زیستن می آموزد. حافظ حکیمی متفکر و تفکر برانگیز است. فرزانه ای است با اندیشه های عمیق عرفانی و احساس ها و عواطف ژرف انسانی. در نگاه و نگرش حافظ، چند مشخصه برجسته دیده می شود: انتقادی بودن؛ حافظ از همه تباهی هایی که در روزگار او پدیدار شده بود، جسورانه انتقاد می کند.

طنز ظریف و کارساز؛ برای آنکه انتقادش به طعن و لعن و هجو، شباهت نیابد، انتقادها را با طنز می آمیزد و آن را دلپذیر می کند. مهم ترین آموزش غیرمستقیم حافظ این است که به ما شیوه درست نگاه کردن به زندگی را می آموزد؛ نه اینکه به ما چند رهنمود و پند تحویل دهد.

حافظ، خرّمشاهی



اکنون یکی از غزل‌های حافظ را می‌خوانیم:

کعبه احزان شود روزی گهتان، غم مخور
وین سر شوریده باز آید به سامان، غم مخور
دائماً یکسان نباشد حال دوران، غم مخور
باشد اندر پرده، بازی‌های پنھان، غم مخور
چون تورانوح است کشیمان، ز طوفان، غم مخور
سرزنش‌ها گر کند خار مُنیلان، غم مخور
هیچ راهی نیست کان را نیست پایان، غم مخور
تا بود وردت دعا و درس قرآن، غم مخور

۱ یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم مخور
ای دل غمیده، حالت به شود، دل بد کن
دور گردون گرد روزی بر مراد ما نرفت
هان مژنومید! چون واقف نه ای از سزغیب
۵ ای دل ارسل فایاد هستی بر کند
دریابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید
حافظا! در کنج فقر و خلوت شب‌های تار



خودارزیابی

- ۱ چه چیزی پذیرش سختی‌ها را برای حافظ، آسان کرده است؟
 - ۲ انسان عاقل در برابر حوادث و مشکلات زندگی، چگونه باید رفتار کند؟
 - ۳ بیت زیر با کدام یک از بیت‌های درس ارتباط بیشتری دارد؟
- غَوَاصُ اِگر اندیشه کند کام‌نهنگ هرگز نکند دُرّ گرانمایه به چنگ (سعدی)

۴

دانش ادبی

تخلص

معمولاً شاعران در پایان شعر، نام شعری خود را می‌آورند. به این نام، «تخلص» می‌گویند. تخلص به معنای رهایی یافتن و خلاص شدن است. گویی شاعر با سرودن بیت تخلص، از بند سخن آزاد می‌شود. تخلص مانند امضا و نشان است که در پایان شعر می‌آید. مثلاً اسم اصلی حافظ، «شمس‌الدین محمد» و نام اصلی شهریار، «محمدحسین بهجت‌تبریزی» است؛ ولی این دو شاعر در شعر خویش «حافظ» و «شهریار» تخلص کرده‌اند؛ البته امروزه، شاعران کمتر از تخلص، استفاده می‌کنند.

نمونه‌های زیر، بیت تخلص را نشان می‌دهد:

غم‌دل به دوست گفتن، چه خوش است شهریار!	ز نوای مرغ یا حق، بشنو که در دل شب
هر کجا نور است ز انوار خداست	این سخن پروین نه از روی هواست
راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار	سعدی ، راست روان گوی سعادت بردند

گفت‌وگو

- ۱ غزلی دیگر از دیوان حافظ انتخاب کنید و دربارهٔ پیام‌های آن در کلاس، گفت‌وگو کنید.
- ۲ چهار نمونه تخلص از شاعران دیگر انتخاب کنید و بیت کامل آنها را در کلاس بخوانید.

گاهی یک واژه ممکن است، دو شکل نوشتاری کوتاه شده، داشته باشد؛ مانند کلمه «اگر» که به دو شکل «گر» و «ار» معمولاً در شعر به کار می‌رود.

■ در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قَدَم

■ ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی برکند

فعالیت‌های نوشتاری

۱ واژگانی را که نشانه جمع دارند، مشخص کنید و مفرد هر یک را بنویسید.

کنعان، گلستان، دودمان، احزان، پیروان، کشتیبان، پایان، آزادگان

۲ در بیت زیر، قافیه‌ها را مشخص کنید و سه واژه هم قافیه با آنها بنویسید.

همای اوج سعادت به دام ما افتد اگر تو را گذری بر مقام ما افتد

(حافظ)

۳ بیت زیر، با کدام یک از بیت‌های درس، ارتباط معنایی دارد؟ دلیل ارتباط آن را بنویسید.

عزیز مصر به رغمِ برادرانِ غیور ز قعرِ چاه، برآمد به اوجِ ماه رسید

(حافظ)

همزیستی با مام میهن



لحن میهنی، گونه‌ای از لحن خوانش متن است که در آن، خواننده می‌کوشد با شور و حرارتی برانگیزاننده، غیرت ملی و حسّ همدلی را بیدار سازد و با بهره‌گیری از عاطفه و حسّ و حال مناسب، شنونده را به احترام و دوستی میهن، فراخواند.

مادران، دل به مهر فرزندان، گرم و تپنده می‌دارند و فرزندان در پرتو گرم و گوارای مادر، جان می‌گیرند و می‌پرورند و می‌بالند. این دو را پیوندها و آوندهایی به سرچشمه‌های یکتایی می‌رساند و خوشی و ناخوشی یکی را به دیگری پیوند می‌زند.

مادر، گرامی‌گوهری است که در کارگاه آفرینش خدای مهربان، همتایی ندارد. از این روست که هر چیز گرانبایه را اگر بخواهند از راه همانندی، بزرگ بشمارند و عزیز بدانند، به مام یا مادر مانند می‌کنند.

ترکیب «مام میهن» را شنیده‌اید؛ از همان دست ترکیب‌های زبانی است که میهن را در پرورندگی و همزیستی به مام یا مادر همانند و هم‌نشین کرده است. از این دید، میهن، با همه هم‌پیوندان و باشندگانش، مادرانه رفتار می‌کند. در چشم میهن، همه فرزندان این

آب و خاک، که زاد و بودشان و ریشه وجودشان در خاک اینجاست، یکسان اند و هیچ رنگ و نژاد و لهجه و گویش و زبانی به دیده این مادر، بر آن دیگری برتری ندارد.

اگر به گلستانی درآیید، نمونه این گونه کونی و یگانگی را به چشم می بینید و به عقل درمی یابید که به قد و قامت و رنگ و رخسار، اگرچه بسیارند؛ اما رنگ و ریشه همه در یک خاک نهاده شده است و از یک آبشخور، مایه ور و سیراب می شوند. گلستان، مام میهن و گاهواره گل های رنگین است و خارها و گل ها، فرزندان این مادرند.

ایران ما با همه فراخانی فرهنگی و گسترگی جغرافیایی و گوناگونی گویش ها و رنگارنگی لهجه ها، به گلستانی می ماند که در دل و دامن خود، عزیزکانی را بی توجه به رنگ و چهره، نوا و ناله می پروراند و شیرۀ جان خویش در کامشان می دارد.

این سند و دادِ مادر - فرزندی و جان فشانی یکی برای دیگری، دوسویه است. اگر فرزند را ناخوشی و کزندی روی نماید، مادر بی خویش و ناخوش و ناآرام است و هرگاه مادر را اندوه و آسیمی فراگیرد، فرزندان نیز آرام و قرار ندارند و بی شکیب و به جان می کوشند تا آرام جای خانه را به آرامش بازآورند و خفاش خویان را از مهر رخ مادر، دور بدارند.

در طول تاریخ، بارها دیده ایم که هرگاه دشمنان و بدخواهان، دست ستم به سوی این مهرآشیان وطن دراز کرده اند، همه فرزندان، از همه سوی ایران به هر رنگ و نشان، هم صدا فریاد برآورده اند و مشت ها را گره کرده اند و پشت به پشت هم بر بیگانه تاخته اند! در دوران هشت ساله دفاع مقدس، ایرانیان همه برای وطن، تن را سپر کرده اند.

مسلمان، مسیحی، زردشتی و دیگران از چهار سوی ایران چون آذری، بلوچ، ترک، عرب،

فارس، کرد، گیلک، لر، مازندرانی و... ایستاده‌اند و فریاد برآورده‌اند:

همی خواهم از کردگار جهان شناسه آشکار و نمان
که باشد ز هر بد، نگهدارتان همه نیک نامی بود یارتان

(شاهنامه، فردوسی)

یکی از جلوه‌های مهربانی و همدلی را در رفتار شوق‌انگیز حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر نظام اسلامی، با خانواده شهیدای اقلیت‌های مذهبی می‌بینیم؛ ایشان در دیدار با وابستگان شهیدای مسیحی می‌فرمایند:

«ما در ایران، عرب ایرانی داریم، ترک ایرانی داریم، فارس ایرانی داریم، کرد ایرانی داریم، آشوری ایرانی داریم، ارمنی ایرانی داریم و... همه ایرانی هستیم.... ایرانی بودن، اصل است. جمهوری اسلامی، مال همه است... یعنی شهروندان، آن کسانی که در زیرپرچم جمهوری اسلامی هستند، اینها با هم فرقی نمی‌کنند...»*



این همزیستی و همدلی اقوام ایرانی، پشتوانه‌ای بسیار شگوهمند برای وطن است و سدی

* نقل از کتاب «مسیح در شب قدر» بخشی از روایت حضور مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، در منازل شهیدای ارمنی و آشوری از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۹، صص ۳۵۷ و ۳۵۸.

استوار به بلندای ارادهٔ پولادین ایرانیان پدید می‌آورد و میهن را در آوردگاه‌ها، از گزند دشمنان و اهرمن‌خویان می‌رهاند.

به هر روی، ایران از آن همهٔ ایرانیان است؛ همهٔ اینان که در خاکش بزرگ شده‌اند و از آبش نوشیده‌اند و در هوایش پرورده‌اند؛ با آرامش آن آرمیده‌اند و در آشوبش بی‌قراری کرده‌اند؛ در صحنه‌های رزمش، دلاورانه، پیکار کرده‌اند و در جشن‌هایش، صف‌های میلیونی بسته‌اند و دشمنان را انگشت به دهان گذاشته‌اند.

امروز همین حس مشترک، هنجوشی و هم‌کوشی، هنزبستی ما را معنا می‌بخشد. به همین سبب است که ملت ایران، یک‌صدا چونان شیر می‌غرند و مانند فردوسی ندای واحدی برمی‌آورند که:

ندانی که ایران نشست من است؟	جهان سر به سر، زیر دست من است؟
همه یکدلانند، یزدان شناس	به نیکی ندارند از بد، هراس
دریغ است ایران که ویران شود	کنام پلنگان و شیران شود
چو ایران نباشد، تن من مباد	در این بوم و بر، زنده یک تن مباد
همه سر به سر، تن به کشتن دهیم	از آن به که کشور، به دشمن دهیم

خودارزیابی

- ۱ چرا میهن را به مادر تشبیه می‌کنند؟
- ۲ به نظر شما منظور از دو سویه بودن رابطه مادر و فرزند چیست؟
- ۳ یک جامعه همدل چه ویژگی‌هایی دارد؟
- ۴

دانش ادبی

تضاد

به بیت و جمله زیر، دقت کنید:

■ همی‌خواهم از کردگار جهان شناسنده آشکار و نهان
(فردوسی)

■ خوشی و ناخوشی یکی را به دیگری پیوند می‌زند.

در بیت و عبارت بالا به ترتیب واژه‌های «آشکار و نهان» و «خوشی و ناخوشی» به کار رفته است. شما با نوع رابطه بین این واژه‌ها آشنا هستید. این واژه‌ها با هم «متضاد» هستند. هرگاه دو یا چند واژه از نظر معنایی در **تضاد** باشند به آنها واژه‌های «**متضاد**» می‌گویند. تضاد یک عنصر معنایی است و نوع رابطه دو واژه از این دید، **رابطه معنوی** خوانده می‌شود. بهره‌گیری از این ویژگی، سبب گسترش دامنه معنا و جذابیت فضای معنایی سخن می‌شود.

- ۱ شعری با محتوای همدلی و اتحاد، انتخاب کنید و درباره آن، گفت و گو کنید.
- ۲ نمونه هایی از همزیستی و همدلی اقوام ایرانی را در کلاس مطرح کنید.

فعالیت های نوشتاری

- ۱ ده واژه مهمّ املائی از متن درس بیابید و بنویسید.
- ۲ در گروه های اسمی مشخص شده، هسته، وابسته و نوع آنها را بنویسید.
الف) فرزندان در پرتو گرم و گوارای مادر، جان می گیرند.
ب) در همین دوران دفاع مقدّس، ایرانیان همه برای وطن، تن را سپر کرده اند.
- ۳ پیام عبارت زیر را بنویسید.
«ایران ما به گلستانی می ماند که در دل و دامن خود، عزیزکانی را می پروراند و شیرۀ جان خویش در کامشان می دارد.»
- ۴ جمله و بیت های زیر را از نظر رابطه تضاد معنایی واژه ها بررسی کنید و نتیجه را بنویسید.
■ تا کی آخر چو بنفشه، سر غفلت در پیش حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار
(سعدی)
■ گر تکبر می کنی، با خواجگان سفله کن ورتواضع می کنی، بامردم درویش کن
(شمس الدّین محمّد جوینی)
■ به نزد مِهان و به نزد کِهان به آزار موری، نیرزد جهان
(فردوسی)
■ ... با آرامش آن آرمیده اند و در آشوبش بی قراری کرده اند.



دوراندیشی

شعرخوانی

رفت برون با دو سه همزادگان
پویه همی کرد و درآمد به سر
مهر دل و مهره پشش شکست
تنگ تر از حادثه حال او
«در بن چاهش باید نضخت
تا نوشیم از پدرش شرمسار»
دشمن او بود از ایشان یکی
صورت این حال نماند نخلان
تثمت این واقعه بر من نضند
تا پدرش چاره آن کار کرد
بر همه چیزش توانایی است
بمهر از آن دوست که نادان بود

کودکی از جمله آزادگان
پای چو در راه نهاد آن پسر
پایش از آن پویه درآمد دست
شد نفس آن دو سه همسال او
آن که و را دوست ترین بود گفت:
تا نشود راز چو روز آشکار
عاقبت اندیش ترین کودک
گفت: «همانا که در این همرحان
چون که مرا زین همه دشمن نضند
زی پدرش رفت و خبردار کرد
هرکه در او جوهر دانایی است
دشمن دانا که غم جان بود

مخزن الاسرار، نظامی گنجینه ای



نام و نام خانوادگی

نام‌ها و یادها

چونخواهی که نامت بود جاودان

مکن نام نیک بزرگان، نمان

بوستان، سعدی



کوچه‌ها و میدان‌های خالی شهر توس، هر روز جایگاه کودکانی بود که گرد هم می‌آمدند و چند ساعتی به بازی و شادی و خنده‌های کودکانه سپری می‌کردند.

در این میان، نصیرالدین، هر روز لوح و کتاب در زیر بغل می‌نهاد. آرام از کوچه‌های گذشته و خود را به محضر درس استاد می‌رساند. بازی او، مطالعه و تحقیق، فریادهای کودکانه‌اش، بحث و مناظره با دیگر شاگردان و شادابی‌اش هنگامی بود که مسئله‌ای را حل می‌کرد و پاسخ درخواستش را می‌یافت. پیوسته درباره جهان و آنچه در اطرافش می‌گذشت، تفکر می‌کرد. در مغز کوچک او، پرسش‌های شگفت و بزرگ نهفته بود. چهار دیواری محضر استاد «حاسب»، جایگاهی بود که طنین پرسش‌های او هر روز در آن می‌پیچید و به گوش استاد و شاگردانش می‌رسید و همه را شگفت زده می‌کرد. هیچ چیز مانند درس و بحث به روح ناآرام او آرامش نمی‌داد.

روزها می‌گذشت و هر روز، درخت وجود نصیرالدین پربارتر می‌شد؛ اما هرچه بیشتر می‌آموخت، عشق و علاقه‌اش به دانش‌اندوزی نیز بیشتر می‌شد. به تشنه‌ای می‌مانست که ساعت‌ها در بیابانی خشک و زیر نور خورشید فروزان مانده است و سپس به آب می‌رسد؛ ولی هرچه از آن می‌نوشد، گویی تشنه‌تر می‌شود.



همه آنانی که نصیرالدین را می شناختند و با او هم درس بودند، در هر جا که سخن از هوش و فراست و زیرکی به میان می آمد، یک صدا نام او را بر زبان می رانند. هملگی بر این باور بودند، درسی را که آنان یک ساله به پایان می رسانند، نصیرالدین در یک ماه فرا می گیرد. آن هنگام که نصیرالدین در محضر استاد «حاسب» و استاد «حمزه»، حاضر می شد، روی سخن استادان با او بود؛ زیرا تنها نصیرالدین بود که پاسخ همه پرسش های آنان را می دانست. روزی در محضر استاد حمزه، یکی از شاگردانی که در کنار نصیرالدین نشسته بود، گفت: «من نام تو را کوه آهن نهاده ام.»

نصیرالدین پرسید: «چرا چنین می گویی؟»
شاگرد گفت: «زیرا تو خستگی نمی شناسی. با اینکه دوازده سال بیشتر نداری و نمی از روز را در محضر استاد حاسب و نبی دیگر را، چون من، در محضر استاد حمزه می گذرانی، هیچ گاه در رخسار

تو آثار خستگی نمی بینم اما من که هجده سال دارم و از تو قوی ترم و تنها نمی از روز را در محضر استاد حمزه می گذرانم، در پایان روز خسته می شوم.»

نصیرالدین پس از شنیدن این سخن خندید و گفت: «پس این نیز بدان که من در کنار پدرم می نشینم و درباره درس هایی که در روز فرا گرفته ام، با او بحث و گفت و گو می کنم. شب ها، آن گاه که شهر توس در آرامش فرو رفته است و هم بی صدا خوابیده اند، ساعاتی کنار باغچه می ایستم و به آسمان، ستاره های نقره فام و ماه که چون ظرفی سیمگون می درخشد می نگرم و غرق اندیشه و خیال می شوم.»

جوان پرسید: «برای چه به ماه و ستارگان می اندیشی؟»

نصیرالدین پاسخ داد: «برای اینکه بدانم آنها چه هستند و در این فضای بی کران چگونه شناورند و این، تنها یکی از اندیشه های من درباره آنهاست. من از دیدن ماه و ستارگان و آسمان بی کران و تفکر در آنها درس خداشناسی می آموزم.»

– شگفتا! با این همه، تو باز هم روزها هشیارتر و بیدارتر از من و دیگران، درس را فرا می گیری، بگو بدانم راز موفقیت تو چیست و چرا هرگز خسته و آزرده نمی شوی؟

– تنها یک چیز و آن نیز این است که تو می خواهی بخوانی و من می خواهم بدانم.

– پس به همین سبب است که بسیار می خوانی و آنچه استادان در سینه دارند، از آنان مشتاقانه می آموزی و در کنجینه وجود خود جای می دهی.



آخرین پرسش

پیرمردی که سال‌های عمرش به هفتاد و هفت رسیده بود، در بستر بیماری، واپسین لحظات زندگی را می‌گذراند. در تن رنجورش رمقی باقی مانده بود و کم‌کم شمع وجودش به خاموشی می‌گرایید. بستگانش با چشمانی اشکبار نگران حال وی بودند. آن‌گاه که نفس او به شماره افتاده بود، دوستی فقیه و دانشمند بر بالین وی حاضر آمد و با اندوهی بسیار، دست نوازش بر سر و رویش کشید.



مرد بیمار با کلماتی مقطّع از دوست دانشمندش تمنا کرد که یکی از مسائل علمی را که زمانی با وی در میان گذاشته بود، باز گوید. فقیه گفت: «ای دوست گرامی، اکنون چه جای این پرسش است؟»، بیمار با تعترض پاسخ داد: «ای مرد، کدام یک از این دو امر بهتر است: اینکه مسئله را بدانم و بمیرم یا نادانسته و جاهل درگذرم؟»

مرد فقیه مسئله را بازگفت و سپس از جای برخاست و دوست بیمار را ترک کرد. هنوز چند قدمی دور نشده بود که شیون از خانه بیمار برخاست. بیمار پاسخ خویش را یافت و آرام و خندان دیده از جهان فرو بست. او دانشمند بلند آوازه ایرانی، ابوریحان بیرونی در قرن پنجم هجری است. این شیوه علم جویی و یادگیری، همان سفارش پیامبر بزرگوار اسلام (ص) است که فرمود: «اطلبوا العلم من المهد إلى المهد» (زکواره تا کور دانش بجوی).

- ۱ چرا هم کلاسی خواجه نصیر به او لقب «کوه آهن» داد؟
- ۲ ویژگی‌های اخلاقی ابوریحان و خواجه نصیر را مقایسه کنید.
- ۳ به نظر شما راز موفقیت، در زندگی امروز چیست؟
- ۴

دانش زبانی

گروه فعلی (۲) فعل گذشته (ماضی)

به جمله‌های زیر، توجه کنید:

- نصیرالدین گفت.
- من نام تو را کوه آهن نهاده‌ام.
- بیمار پاسخ خویش را یافت.
- همه بی‌صدا خوابیده‌اند.

در این جمله‌ها، واژه‌های «گفت، یافت، نهاده‌ام و خوابیده‌اند» فعل هستند. زمان انجام این فعل‌ها مربوط به گذشته است. به فعل‌هایی که در زمان گذشته انجام شده‌اند، فعل «**گذشته یا ماضی**» گفته می‌شود. فعل گذشته اقسامی دارد:

گذشته جاری (مستمر)	۴	گذشته ساده (مطلق)	۱
گذشته بعید (دور)	۵	گذشته نقلی	۲
گذشته التزامی	۶	گذشته استمراری	۳

در این درس با دو نوع نخست آشنا می‌شویم.

فعل گذشته ساده (مطلق):

به جمله‌های زیر، توجه کنید:

- نصیرالدین خندید و گفت...
- تندیس خواجه نصیر را در خیابان دیدم.

ساخت فعل گذشته ساده ← بن گذشته + شناسه	
شناسه	بن گذشته
ـ م، ی، Ø / یم، ید، ـ ند	شنید

فعل گذشته ساده آن است که در گذشته انجام شده است و از بن گذشته و شناسه فعل ساخته می‌شود.

◀ فعل گذشته نقلی:

به جمله‌های زیر، توجه کنید:

■ دوستانم در مدرسه مانده‌اند. ■ پرنده‌ها از سر شاخه‌ها، پریده‌اند.

فعل‌های «مانده‌اند و پریده‌اند» گذشته نقلی‌اند. به فعلی که در گذشته انجام گرفته و اثر آن تاکنون باقی است، «گذشته نقلی» می‌گویند. فعل گذشته نقلی این‌گونه ساخته می‌شود:

فعل گذشته نقلی	
بن گذشته + ه + (ام، ای، است، ایم، اید، اند)	
مفرد	جمع
ساخت + ه + ام	ساخت + ه + ایم
ساخت + ه + ای	ساخت + ه + اید
ساخت + ه + است	ساخت + ه + اند



۱ خود را به جای خواجه نصیرالدین توسی بگذارید و از زبان او علّت‌های موفقیتش را بیان کنید.

۲ داستان ابوریحان بیرونی را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

۱ نوع رابطه معنایی (ترادف، تضاد) واژه‌های زیر را مشخص کنید.

.....	فراست، زیرکی		جاهل، دانا
.....	بلند آوازه، گمنام		فروزان، بی فروغ
.....	بحث، گفت و گو		نقره فام، سیمگون

۲ مانند نمونه، جدول زیر را کامل کنید.

بن	شخص	شمار	نوع	زمان	فعل
شنید	اول شخص	مفرد	ساده	گذشته	شنیدم
					می‌سازیم
					گفته‌اند
					پرسید
					دارد می‌نویسد

۳ جمله زیر با کدام قسمت درس، ارتباط معنایی بیشتری دارد؟ دلیل آن را بنویسید.

«انسانِ بلندهمت تا پایه‌ای بلند به دست نیاورد، از پای طلب ننشیند». (کلیله و دمنه)

۴ آرایه‌های هر عبارت را مشخص کنید.

الف) هر روز درخت وجود نصیرالدین، پر بارتر می‌شد.

ب) همه یک صدا نام او را بر زبان می‌راندند.

آرشی دیگر



این درس لحن‌های متنوعی دارد؛ اما لحن چیره بر فضای این شعر که به بیان قهرمانی‌های یک نوجوان می‌پردازد، لحن حماسی - روایی است. این لحن ترکیبی، کوبنده و استوار است و شعر باید به گونه‌ای خوانده شود که روح دلاوری‌ها و شجاعت شخصیت‌های آن به شنونده انتقال یابد. بخش‌هایی از این درس را می‌توان با لحن‌های دیگری مانند لحن توصیفی، لحن روایی و همچنین لحن گزارشی خواند.

به منظور تأثیرگذاری بیشتر لحن حماسی و تجسم بهتر صحنه‌ها، می‌توان از حرکات دست و حالت‌های چهره نیز بهره گرفت.

جنگ، جنگی نابرابر بود
جنگ، جنگی فوق‌باور بود
کیسه‌های خاکی و خونی
خط مرزی را جدا می‌کرد
دشمن بد عهد بی‌انصاف
با هجوم بی‌امان خود
مرزها را جابجا می‌کرد
از میان آتش و باروت
می‌وزید از هر طرف، هر جا
تیرهای وحشی و سرکش

موشک و خمپاره و ترکش
آن طرف، نصف جهان با تانک‌های آتشین در راه

این طرف، ایرانیان تنها
این طرف تنها سلاح جنگ، ایمان بود
خانه‌های خاک و خون خورده

مهد شیران و دلیران بود
شهر خونین، شهر خرمشهر
در غروب آفتاب خویش
چشم در چشم افق می‌دوخت
در دهان تانک‌ها می‌سوخت
در چنان حالی هراس انگیز
شهر از آن سوی سنگرها
شیرمردان را صدا می‌زد:
«آی! ای مردان نام‌آور
ای همیشه نامتان پیروز

بی‌لکمان امروز
فصلی از تکرار تاریخ است
گر بماند دشمن، از هر سو
خانه‌ها مان‌تنگ خواهد شد



نامان در دفتر تاریخ
کوچک و کم رنگ خواهد شد.»

خون میان سِنگر آزادگان جوشید
مثل یک موج خروشان شد
کودکی از دامن این موج بیرون جست
از کمند آرزوها رست
چشم او در چشم دشمن بود
دست او در دست نارنجک

جنگ، جنگی نابرابر بود
جنگ، جنگی فوق باور بود
کودک تنها، به روی خاکریز آمد
صد هزاران چشم، قاب عکس کودک شد
خط دشمن، کج و سرگردان
چشم‌ها از این و آن پراسان:
«کیست این کودک؟»
او چه می‌خواهد از این میدان؟!



صحفه جانبازی است ایجا؟!
یا زمین بازی است ایجا؟! «
دشمنان کوردل، انا
در دلش خورشید ایمان را نمی دیدند
تیغ آتش خیز «دستان» را نمی دیدند
در نگاهش خشم و آتش را نمی دیدند
برکمانش، تیر «آرش» را نمی دیدند
در رکش، خون «سیاوش» را نمی دیدند
کودک ما بغض خود را خورد
چشم در چشمان دشمن کرد
با صدایی صاف و روشن گفت:
«آی، ای دشمن!
من حسین کوچک ایران زمین هستم؛



یک تنه با تانک می جنگم
مثل کوهی آهین هستم
من همین هستم.»

ناگهان تکبیر، پروا کرد
در میان آتش و باروت، غوغا کرد
کودکی از جنس نارنجک
در دهان تانک ها افتاد
بخطه ای دیگر
از تمام تانک ها، تنها
تلی از خاکستر خاموش
ماند روی دست های دشت
آسمان از شوق، دف می زد
شط خر مشهر، کف می زد
شهر، یکباره به هوش آمد
چشم اشک آلوده را وا کرد
بر فراز گنبدی زیبا
پرچم خود را تماشا کرد.

کودکی از جنس نارنجک، محمد دهریزی، با کاهش و اندکی تغییر

- ۱ کدام قسمت از درس، اشاره به شهید «حسین فهمیده» دارد؟
- ۲ دربارهٔ این مصراع شعر «آن طرف نصف جهان، با تانک‌های آتشین در راه» توضیح دهید.
- ۳ چه شباهتهایی بین این درس و درس هشتم (همزیستی با مام میهن) وجود دارد؟ توضیح دهید.
- ۴ ؟

تلمیح

به مصراع‌های زیر، توجه کنید:

■ برکمانش تیر **آرش** را نمی‌دیدند.

■ در رگش خون **سیاوش** را نمی‌دیدند.

این شعر ما را به یاد داستان‌های **آرش کمانگیر** و **سیاوش** می‌اندازد. گاهی شاعر یا نویسنده برای زیباتر ساختن سخن و تأثیرگذاری بیشتر آن، از آیات، روایات، احادیث، داستان‌ها و رویدادهای مهم تاریخی و... استفاده می‌کند. به این شیوه بهره‌گیری از کلام، «**تلمیح**» می‌گویند. تلمیح به معنی «با گوشهٔ چشم اشاره کردن» است.

به نمونه‌های دیگر از تلمیح، توجه کنید.

کلبهٔ احزان شود روزی گلستان، غم مخور

■ یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان، غم مخور

حافظ

چون خلیل از شعله، گل چیدن خوش است

■ عشق با دشوار ورزیدن خوش است

اقبال لاهوری

- ۱ دربارهٔ شباهت‌های آرش کمان‌گیر و حسین فهمیده گفت و گو کنید.
- ۲ به کمک اعضای گروه، متن درس را به صورت نقّالی، در کلاس اجرا کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ در مصراع‌های زیر، واژه‌های نادرست املایی را بیابید و شکل صحیح آنها را بنویسید.

الف) ناگهان تکبیر پر واکرد / در میان آتش و باروت، غوقا کرد.

ب) این طرف تنها صلاح جنگ، ایمان بود/ خانه‌های خاک و خون خورده/ مهد شیران و دلیران بود.

پ) دشمن بد عهد بی انصاف/ با هجوم بی‌امان خود/ مرزها را جا به جا می‌کرد.
- ۲ هر یک از بیت‌های زیر به کدام داستان اشاره دارد؟ چکیدهٔ آنها را در دو بند بنویسید.

الف) چون سگ اصحاب کهف، آن خرس زار شد ملازم در پی آن بُردبار

مولوی

ب) ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی برکند چون تورانوح است کشتیان ز طوفان غم مخور

حافظ
- ۳ درک و دریافت خود را از سرودهٔ زیر، بنویسید.

«آسمان از شوق، دف می‌زد / شطّ خرّم‌شهر، کف می‌زد / شهر یکباره به هوش آمد / چشم اشک آلوده را واکرد/ بر فراز گنبدی زیبا / پرچم خود را تماشا کرد.»



نیک رایان



حکایت

اسکندر، یکی از کاردانان را از عملی شریف، عزل کرد و عملی خسیس به وی داد. روزی آن مرد بر اسکندر درآمد؛ اسکندر گفت: چگونه می‌بینی عمل خویش را؟ گفت: زندگانی‌ات دراز باد! نه مرد به عمل، بزرگ و شریف گردد، بلکه عمل، به مرد، بزرگ و شریف گردد. پس در هر عمل که هست، نیکوسیرتی می‌باید و داد.

بهارستان، جامی



زنِ پارسا



رابعه عَدَوِيّه از زنان عارف، پرهیزگار و بزرگ قرن دوم هجری است که در عبادت و نیکوکاری مشهور است. از او سخنان شیرین و آموزنده‌ای به جای مانده است. گوشه‌ای از زندگی او را از زبان عطار نیشابوری در «تذکره الاولیاء» می‌خوانیم:

نقل است آن شب که رابعه در وجود آمد، در خانه پدرش چندان جامه نبود که او را در آن بپسند و چراغ نبود. پدر او را سه دختر بود. رابعه، چهارم بود. از آن، رابعه گویند. پس عیال با او گفت: «به فلان همسایه رو و چراغی روغن بخواه.»
پدر رابعه عمد کرده بود که از مخلوق هیچ نخواهد. برخاست و به در خانه آن همسایه رفت و باز آمد و گفت: «خفته‌اند.»

پس دلتنگ بخت و پیغمبر [را] - علیه الصلاة والسلام - به خواب دید. گفت:
«نگین مباش که این دختر، سیده‌ای است که هفتاد هزار [از] امت من در شفاعت او خواهند بود.»

چون رابعه بزرگ شد، پدر و مادرش بمردند و در بصره قحطی عظیم پیدا شد و خواهران متفرق شدند و رابعه به دست ظالمی افتاد. او را به چند درم بفروخت. آن



خواجه او را به رنج و مشقت، کار می فرمود. روزی، بیفتاد و دستش بشکست. روی بر خاک نهاد و گفت: «الهی! غریبم و بی مادر و پدر، اسیرم و دست شکسته. مرا از این همه، هیچ غم نیست، الا رضای تو؛ می باید تا بدانم که راضی هستی یا نه؟» آوازی شنید که «غم مخور، فردا جاهیت خواهد بود، چنان که مقربان آسمان به تو نازند.»

پس رابعه به خانه رفت و دایم روزه داشتی و همه شب نماز کردی و تا روز بر پای بودی.

شبى خواجه از خواب در آمد. آوازی شنید. نگاه کرد، رابعه را دید در سجده، که می گفت: «الهی! تو می دانی که هوای دل من در موافقت فرمان توست و روشنائی چشم من در خدمت درگاه تو. اگر کار به دست من استی، یک ساعت از خدمت نیا سودم؛ انا تو مرا زیر دست مخلوق کرده ای؛ به خدمت تو از آن، دیر می آیم.»

شبى دزدی در آمد و چادرش برداشت. خواست تا ببرد، راه ندید. چادر بر جای نهاد. بعد از آن، راه باز یافت. دگر بار چادر برداشت و راه باز ندید؛ همچنین تا هفت نوبت. از گوشه صومعه آواز در آمد که: «ای مرد! خود را رنج بدار که او چند سال است تا به ما دل سپرده است. ابلیس زهره ندارد که گردد او گردد؛ دزد را کی زهره آن بود که گردد چادر او گردد؟ تو خود را مرغان ای طزار! که اگر یک دوست خفته است، دوست دیگر بیدار است.»

خودارزیابی

- ۱ چرا پدر رابعه، شب تولد او دلتنگ خوابید؟
- ۲ چه عنوان‌های دیگری می‌توان برای این درس انتخاب کرد؟
- ۳ مهم‌ترین ویژگی‌های اخلاقی رابعه چه بود؟
- ۴

دانش زبانی

گروه فعلی (۳)

فعل گذشته (ماضی) استمراری:

به جمله‌های زیر، توجه کنید.

■ روزها می‌گذشت و او هرچه بیشتر می‌آموخت، علاقه‌اش به دانش‌اندوزی بیشتر می‌شد.

■ پدرم بیشتر به مسافرت می‌رفت و هدیه‌های فراوانی می‌آورد.

به فعلی که در گذشته به تکرار و استمرار انجام می‌شده است، گذشته «استمراری» گویند. این فعل با افزودن پیشوند «می» به اول فعل گذشته ساده ساخته می‌شود.

فعل گذشته استمراری	
می + بن گذشته + شناسه	
جمع	مفرد
می + رفت + یم	می + رفت + مَ
می + رفت + ید	می + رفت + ی
می + رفت + ند	می + رفت + Ø

◀ گذشته مستمر (جاری):

به جمله‌های زیر، توجه کنید:

■ داشتم می‌رفتم که حسن آمد.

■ داشت باران می‌بارید که بازی شروع شد.

در جمله‌های بالا «داشتم می‌رفتم» و «داشت می‌بارید» فعل گذشته مستمر هستند. فعلی که به جریان انجام عملی در گذشته به همراه کاری دیگر دلالت دارد، فعل «**گذشته مستمر**» نامیده می‌شود. هرگاه فعل‌های کمکی «داشتم، داشتی، داشت، داشتیم، داشتید، داشتند» را به اول گذشته استمراری بیفزاییم، فعل گذشته مستمر به دست می‌آید.

فعل گذشته مستمر		
گذشته ساده از مصدر داشتن + گذشته استمراری فعل مورد نظر = گذشته مستمر		
مفرد		جمع
داشتم می‌نوشتم		داشتیم می‌نوشتیم
داشتی می‌نوشتی		داشتید می‌نوشتید
داشت می‌نوشت		داشتند می‌نوشتند



۱ درباره نمونه‌هایی از فداکاری زنان ایرانی در انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، گفت و گو کنید.

۲ درباره یکی از زنان بزرگ در شاهنامه فردوسی، تحقیق کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

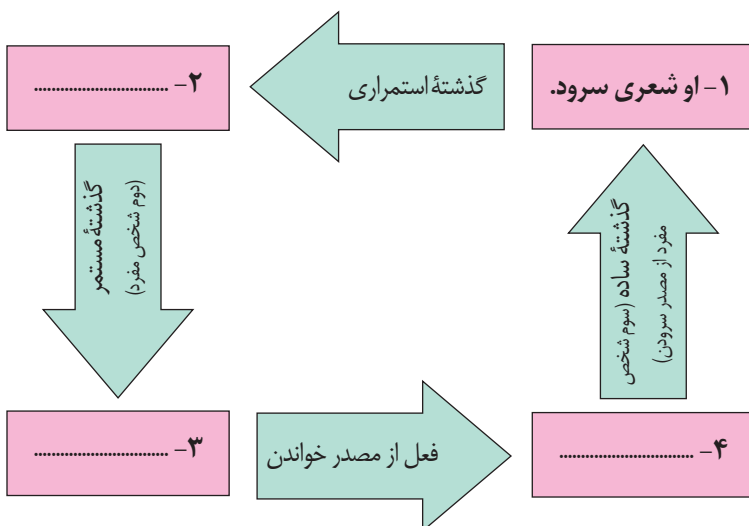
۱ هر یک از واژگان زیر با کدام نشانه جمع به کار نمی‌روند؟

ان	ات	ها	نشانه جمع واژه
			مخلوق
			طزار
			ظالم
			نظر
			غریب

۲ با توجه به متن درس، واژه «دوست» در هر جمله، به چه اشاره دارد؟

«اگر یک دوست خفته است، دوست دیگر بیدار است.»

۳ در جاهای خالی، جمله‌های مناسب بنویسید.



دروازه‌ای به آسمان

روان خوانی



با خود می‌گفتم: از دوازدهم مهرماه ۱۳۵۹ چه به یاد داری؟ هیچ! آنجا که تو به آن پای می‌نهادی خرّمشهر نبود، خونین‌شهر نیز نبود... این شهر، دروازه‌ای در زمین داشت و دروازه‌ای دیگر در آسمان و تو در جست‌وجوی دروازهٔ آسمانی شهر بودی که به کربلا باز می‌شد و جز مردان مرد را به آن راه نمی‌دادند.

با خود می‌گفتم: جنگ، برپا شده بود تا «محمّد جهان‌آرا» به آن قافله‌ای ملحق شود که به سوی عاشورا می‌رفت.

یک روز، شهر در دست دشمن افتاد و روزی دیگر آزاد شد. پندار ما این است که ما مانده‌ایم و شهدا رفته‌اند؛ اما حقیقت آن است که زمان، ما را با خود برده است و شهدا مانده‌اند.

سال‌ها از آن روزها می‌گذرد و آن جوان بسیجی، دیگر جوان نیست. جوانی او نیز در شهر آسمانی خرّمشهر مانده است.

اما آنان که یاد آن مقاومت عظیم را در دل محفوظ داشته‌اند، پیر شده‌اند و پیرتر. کودکان می‌انگارند که فرصتی پایان‌ناپذیر برای زیستن دارند؛ اما چنین نیست و بر همین شیوه، ده‌ها هزار سال است که از عمر عالم گذشته است. فرصت زیستن چه در صلح و چه در جنگ، کوتاه است؛ به کوتاهی آنچه اکنون از گذشته‌های خویش به یاد می‌آوریم.

یک روز آتش جنگ، ناگاه جسم شهر را در خود گرفت. آن روزها گذشت؛ اما این آتش که چنگ بر جسم ما افکنده، هرگز با مرگ، خاموشی نمی‌گیرد. آن نوجوانان رشید و دلاوران شهید چهارده - پانزده ساله اکنون به سرچشمهٔ جاودانگی رسیده‌اند. آنان خوب دریافتند که برای جاودان ماندن چه باید کرد. سخن عشق، پیر و جوان نمی‌شناسد.

آیا نوجوانان و چهارده - پانزده ساله‌های امروز می‌دانند که در زیر سقف مدرسه‌های خرّمشهر در آن روزهای آتش و جنگ چه گذشته است؟

رودخانهٔ خرّمشهر آن روزها هم بی‌وقفه گذشته است و امروز نیز از گذشتن، باز نایستاده است. یک روز ناگهان از آسمان آتش بارید و حیات معمول شهر، متوقّف شد. کشتی‌ها به گل نشستند؛ اتومبیل‌ها گریختند و شهر خالی شد. رودخانه ماند و نظاره کرد که چگونه حیات حقیقی مردان خدا، ققنوس‌وار از میان خاکستر نخل‌های نیم سوخته، خانه‌های ویران، اتومبیل‌های آتش گرفته و کشتی‌های به گل نشسته سر برآورد. عجب از این عقل باژگونه که ما را در جست‌وجوی شهدا به قبرستان می‌کشاند!

شور زندگی یکبار دیگر مردان را به خرّمشهر کشانده است. شاید آنان درنیابند؛ اما شهر در پناه شهداست. خرّمشهر شقایقی خون‌رنگ است که داغ جنگ بر سینه دارد...

مسجد جامع خرّمشهر، قلب شهر بود که می‌تپید و تا بود، مظهر ماندن و استقامت بود. مسجد

جامع خرمشهر، مادری بود که فرزندان خویش را زیر بال و پر گرفته بود و در بی‌پناهی، پناه داده بود. آنگاه که خرمشهر به اشغال متجاوزان درآمد و مدافعان ناگزیر شدند که به آن سوی شطّ خرمشهر کوچ کنند، باز هم مسجد جامع، مظهر همه آن آرزویی بود که جز در باز پس‌گیری شهر برآورده نمی‌شد. مسجد جامع، همه خرمشهر بود. قامت استوار ایمان ایران شهر بود.

شب آخر، شهید «جهان‌آرا» یک حرکت امام حسینی انجام داد؛ زمانی که مقرها را در خرمشهر زدند و بچه‌ها در خرمشهر مقری نداشتند و به آن طرف شهر رفتند، او همه بچه‌ها را جمع کرد و گفت که اینجا کربلاست و ما هم با یزیدی‌ها می‌جنگیم. ما هم اصحاب امام حسینیم. تا این را گفت، برای همه، صحنه کربلا تداعی شد. گفت: «من نمی‌توانم به شما فرمان بدهم. هر کس می‌تواند، بایستد و هر کس نمی‌تواند، برود؛ اما ما می‌ایستیم تا موقعی که یا ما دشمن را از بین ببریم یا دشمن ما را به شهادت برساند. منتهی هر کس می‌خواهد، از همین الآن برود...»

بچه‌ها همه بلند شدند و او را بغل کردند و بوسیدند و با او ماندند. کربلا قرارگاه عشاق است و شهید سید محمدعلی جهان‌آرا چنین کرد تا جز شایستگان، کسی در کربلای خرمشهر استقرار نیابد. شایستگان آناند که قلبشان را عشق تا آنجا انباشته است که ترس از مرگ، جایی برای ماندن ندارد. شایستگان جاودانند. جنگ برپا شد تا مردترین مردان در حسرت قافله کربلای عشق نمانند. در پس این ویرانی‌ها معارجه به سال ۶۱ هجری قمری وجود داشت و بر فراز آن، امام عشق، حسین بن علی (ع)، آغوش برگشوده بود. رزم‌آوران از این منظر آسمانی به جنگ می‌نگریستند که: «در هر وجه از این خاک، شهیدی به معراج رفته است؛ با وضو وارد شوید.» این جمله را یک جوان بسیجی، مردی از سلاله جوانمردان بر تابلوی دروازه خرمشهر نگاشته بود و خود نیز در سال ۱۳۶۷ به شهادت رسید.

شهید سیدمرتضی آوینی



۱ چرا خرمشهر نماد هشت سال مقاومت، معرفی شده است؟

۲ دریافت شما از جمله زیر چیست؟

«حیات حقیقی مردان خدا، ققنوس‌وار از میان خاکستر نخل‌های نیم سوخته، سر برآورد.»



پارسی



اسلام و انقلاب اسلامی



نزدبان، عقل و حق انسان است

علم درن، بام کائنات است

حدیقه، سنایی



پیام آور رحمت

۱۲

درس دوازدهم



اسلام، دینی جهانی است و پیام آور آن، حضرت محمد(ص)، رحمت و سعادت برای جهانیان است. سخنان سرشار از حکمت پیامبر بزرگوار اسلام، رمز مکانی و رنگ روزگار ویژه‌ای ندارد. طنین دلنشین کلام ایشان، فراتر از جغرافیای فرهنگی تاریخ بشری است و جان‌های پاک، پیوسته مشتاق شنیدن آن هستند.

پیام پیامبر (ص)، گنجینه و آبشخوری است که انسانیت، همواره برای تازگی و شکوفایی و شکوهمندی خود بدان، نیازمند است.

در این درس، بخشی از سفارش پیغامبر اعظم (ص) به «ابوذر» را می‌خوانیم:

ای ابوذر، خداوند متعال به سیمای ظاهر و دارایی‌ها و گفته‌هایتان نمی‌نگرد؛ بلکه به دل‌ها و کردارتان می‌نگرد.

ای ابوذر، پنج چیز را پیش از پنج چیز، غنیمت شمار:

جوانیات را پیش از فرا رسیدن پیری، تندرستی‌ات را پیش از بیماری،
نیازی‌ات را پیش از نیازمندی، آسایش‌ت را پیش از گرفتاری و زندگی‌ات را پیش
از مرگ.

ای ابوذر، اگر دربارهٔ چیزی که به آن علم نداری، از تو پرسیده شود، بگو نمی‌دانم تا
از پیاده‌های ناکوار آن در امان بمانی.

ای ابوذر، به اندازهٔ نیاز، سخن بگو. گشاده‌روی و خندان باش که خدای تعالی،
گشاده‌روی و آسان‌گیر را دوست دارد.



ای ابوزر، هم نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی، بهتر از هم نشین بد است.
 مثل مؤمنان، جمله چون یک تن است؛ چون یک اندام را رنجی رسد، همه اندام‌ها
 آگاهی یابند و رنجور شوند.

ای ابوزر، مبادا با برادر مسلمانان قهر کنی؛ زیرا کردار شایسته در هنگام قهر، به درگاه
 پروردگار پذیرفته نمی‌شود.

مؤمن برای رهایی از گناه و نافرمانی، بیش از گنجشک در قفس، تلاش می‌کند.

پیام پیامبر، (مجموعه نامه‌ها، خطبه‌ها، وصایا و سخنان حضرت محمد (ص)). ترجمه خرمشاهی و انصاری

خودارزیابی

- ۱ منظور از جمله «خداوند به دل‌ها و کردارتان می‌نگرد» چیست؟
- ۲ این درس را با درس ششم (آداب زندگانی) مقایسه کنید و شباهت‌های آن را توضیح دهید.
- ۳ بیت زیر با کدام بخش درس، ارتباط دارد؟
- کمال است در نفس انسان، سَخَن تو خود را به گفتار، ناقص مکن (بوستان، سعدی)
- ۴؟

دانش زبانی

گروه فعلی (۴)

فعل گذشته بعید (دور):

جمله‌های زیر را بخوانید و به ساخت فعل آنها دقت کنید.

- احمد این داستان را قبلاً خوانده بود.
- آنها با خانواده خود به مسافرت رفته بودند.

در این جمله‌ها، «خوانده بود و رفته بودند» فعل گذشته بعید هستند.

به فعلی که در گذشته دور انجام گرفته است، فعل «گذشته بعید (دور)» می‌گویند.
فعل گذشته بعید (دور)، این گونه ساخته می‌شود:

فعل گذشته بعید (دور)			
شناسه	فعل کمکی «بود»	ه	بن گذشته فعل مورد نظر
مَ، ی، ِ، یم، ید، ـند	بود	ه	خواند
خوانده بودیم		خوانده بودم	
خوانده بودید		خوانده بودی	
خوانده بودند		خوانده بود	

◀ فعل گذشته التزامی:

اکنون به جمله‌های زیر، توجه کنید:

- شاید احمد از مسافرت برگشته باشد.
- شاید آوای پرنده‌ای را در سکوت جنگل شنیده باشی.
- ای کاش بارش برف را در زیر نور خورشید دیده باشید.

در جمله‌های بالا «برگشته باشد، شنیده باشی و دیده باشید» فعل گذشته التزامی هستند. به فعلی که در زمان گذشته با تردید، شرط و آرزو انجام شده باشد، فعل «گذشته التزامی» گفته می‌شود. فعل گذشته التزامی این گونه ساخته می‌شود:

فعل گذشته التزامی			
بن گذشته فعل مورد نظر	ه	فعل کمکی «باش»	شناسه
گفت	ه	باش	م، ی، د، یم، ید، ند
گفته باشم	گفته باشیم		
گفته باشی	گفته باشید		
گفته باشند	گفته باشند		

گفت و گو

- ۱ از رفتارهای پسندیده‌ای که در این درس خوانده‌اید، کدام رفتارها در مدرسه، کاربرد بیشتری دارد؟
- ۲ هر گروه برای یکی از موضوع‌های رفتاری درس، داستان، خاطره یا حکایتی مناسب به کلاس عرضه کند.

واژه‌شناسی

پیشوند «بی» در بیشتر موارد، جدا از کلمه پس از خود نوشته می‌شود؛ مگر در املاهای واژه‌های: بیهوده، بیچاره و بینوا.

فعالیت‌های نوشتاری

۱ مترادف واژه‌های زیر را در متن درس بیابید و بنویسید.

.....	←	خوشبختی
آواز	→	
.....	←	بهره بردن
بلند مرتبه	→	
.....	←	آرزومند
دانش	→	

۲ مانند نمونه، جدول زیر را کامل کنید.

مصدر	گذشته ساده	گذشته استمراری	گذشته مستمر	گذشته بعید	گذشته التزامی	گذشته نقلی
	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
خواندن	خواندم	می‌خواندی	داشت می‌خواند	خوانده بودیم	خوانده باشید	خوانده‌اند
گفتن						
شنیدن						
دیدن						
گرفتن						
آوردن						

۳ با توجه به متن، گاهی اوقات تنهایی پسندیده است، در این باره، دو بند بنویسید.



سیرت سلمان

حکایت

سلمان فارسی بر لشکری امیر بود. در میان رُعایا چنان حقیر می نمود که وقتی خادمی به وی رسید، گفت: «این توبره کاه، بردار و به لشکرگاه سلمان بر.»

چون به لشکرگاه رسید، مردم گفتند: «امیر است.» آن خادم بترسید و در قدم وی افتاد.

سلمان گفت: «به سه وجه، این کار را از برای خودم کردم، نه از بهر تو، هیچ اندیشه مدار.

اول آنکه تکبر از من دفع شود؛ دوم آنکه دل تو، خوش شود؛ سوم آنکه از عهده حفظ رعیت، بیرون آمده باشم.»

روضه خُلد، مجد خوافی





آشنای غریبان



لحن عاطفی: لحن عاطفی با احساسات، عواطف و خواست‌های انسان پیوند دارد و در پهنه‌های گوناگون نظم و نثر، خود را آشکار می‌سازد. این لحن، کاربرد گسترده‌ای در شعر دارد. خوانش متن با این لحن، با کشش آوایی و نرمی آهنگ کلام و تکیه و درنگ‌های مناسب همراه است و با عواطف و احساسات لطیف بازگو می‌شود.

موج‌های پریشان تو را می‌شناسند
ریگ‌های بیابان تو را می‌شناسند
زین سبب برگ و باران، تو را می‌شناسند
هم تمام شصیدان تو را می‌شناسند
چون تمام غریبان تو را می‌شناسند
کوچه‌های خراسان تو را می‌شناسند

۱ پشم‌های خروشان تو را می‌شناسند
پرسش‌تنگی را تو آبی، جوابی
نام تو زخمت رویش است و طراوت
هم تو گل‌های این باغ را می‌شناسی
۵ اینک ای خوب! فصل غربی سرآمد
کاش من هم عبور تو را دیده بودم

قیصر امین‌پور

میلادِ گل

لحن شاد: در لحن شاد و شوق‌انگیز، شنونده به شادی و نشاط، فراخوانده می‌شود. پس آهنگ خوانش، باید به گونه‌ای باشد که شنونده، شادابی و خوش‌خبری و بشارت را احساس کند و با حسن و حال خواننده و متن، همراه شود.

برخیز که عید می‌کشان آمد
برجان جهان، دوباره جان آمد
سلطان زمین و آسمان آمد
هشدار که منجی جهان آمد

میلادِ گل و بحار جان آمد
خاموش باش زیر این خرقة
گلزار، ز عیش لاله باران شد
آماده امر و نهی و فرمان باش

امام خمینی قدس سره

- ۱ چرا شاعر می‌گوید: «فصل غریبی سرآمد»؟
- ۲ در شعر دوم، برای میلاد امام زمان (عج) چه توصیف‌هایی به کار رفته است؟
- ۳ رهبران جامعه اسلامی، چه نقشی در هدایت مردم دارند؟
- ۴ ؟

ردیف

به نمونه‌های زیر، توجه کنید:

«شد چنان از تَفِ دل، کام سخنور، تشنه که ردیف سخنش آمده یک سر، تشنه»
(فدایی مازندرانی)

«میلاد گل و بهار جان آمد برخیز که عید می‌کشان آمد»
(امام خمینی قُدس سرّه)

«چشمه‌های خروشان تو را می‌شناسند موج‌های پریشان تو را می‌شناسند»
(قیصر امین پور)

در سال‌های گذشته با «ردیف» آشنا شدیم و می‌دانیم کلمه یا کلمه‌هایی که پس از قافیه بیایند و با معنی یکسان، تکرار شوند، **ردیف** نام دارند. ردیف، افزون بر اینکه آهنگ و موسیقی شعر را می‌افزاید، پیوندهای جدیدی با واژگان بیت‌ها پدید می‌آورد و ظرفیت معنایی شعر را افزایش می‌دهد. ردیف گاهی اسم، فعل، صفت و... است؛ گاهی نیز بیش از یک واژه است؛ مانند:

احوال گل، ز خار **بپرس و ز من مپرس** نالیدن از هزار **بپرس و ز من مپرس**
(فدایی مازندرانی)

لاله دیدم، روی زیبای توام **آمد به یاد** شعله دیدم، سرکشی‌های توام **آمد به یاد**
(رهی معیری)

- ۱ درباره زندگی و فضایل امام رضا(ع) گفت و گو کنید.
- ۲ با مراجعه به دیوان «حافظ»، غزلی بیابید و درباره نوع ردیف آن بحث کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ هم‌خانواده واژه‌های «ترخیص، غربت، معابر، ولادت، اعیاد، معیشت، تسلط و نجات» را از متن درس بیابید و بنویسید.
- ۲ در بیت‌های زیر، قافیه‌ها را مشخص کنید و نوع ردیف آنها را بنویسید.
 - ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده
 - شد نفسِ آن دو سه همسال او تنگ‌تر از حادثه حال او
- ۳ ارتباط معنایی بیت زیر را با درس پیدا کنید و بنویسید.
 - آب زنید راه را هین که نگار می‌رسد مژده دهید باغ را بوی بهار می‌رسد
- ۴ جدول را کامل کنید.
 - ۱- دروازه آن در روان‌خوانی فصل چهارم آمده است.
 - ۲- یکی از پیشندها
 - ۳- مشق میان تهی
 - ۴- نشانه مفعول
 - ۵- بخشی از نام فصل پنجم کتاب‌های فارسی
 - ۶- اگر برعکس بخوانید، کتابتان با آن آغاز می‌شود.
 - ۷- مخالف آشنایی

۸ - دوستان

۹ - جهت

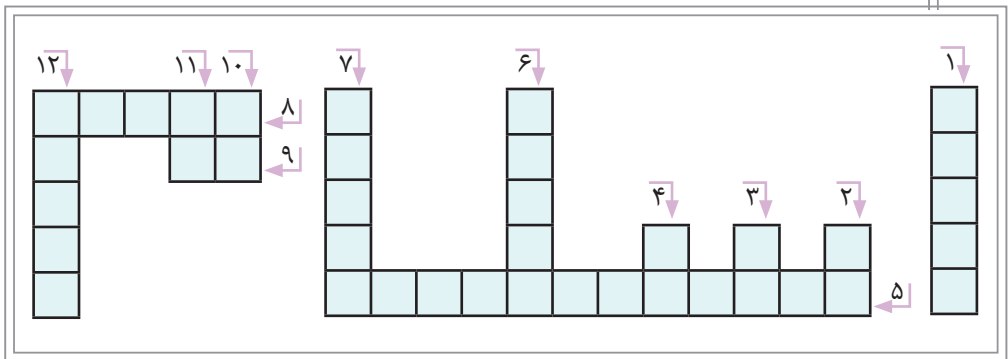
۱۰ - نام یکی از سوره‌های قرآن که از آن به نام «قلب قرآن» یاد شده است.

۱۱ - یکی از ضمایر

۱۲ - گوش کن جانا که از جان دوست‌تر دارند

جوانان سعادتمند، پند پیر دانا را

(حافظ)





پیدای پنهان



جهان، جمله، فروغ روی حق دان حق اند روی ز پیدایی است، پنهان

(محمود شبستری)

مفضل، روزی در نزدیک مزار شریف پیامبر اکرم (ص) نشسته بود که دید شخصی
با یکی از دوستانش به آتجا آمده است و در ضمن صحبت هایش وجود خدا و نبوت را رد
می کند. مفضل به شدت به سخنان او اعتراض کرد و آن گمراه، جواب گفت که اگر از
شاگردان جعفر بن محمد (ع) هستی، باید بدانی که او زیاده از این، سخنان ما را شنیده و

با متانت جواب گفته است؛ لذا تو هم شایسته با ما سخن بگو.

مفضل، اندوهناک، نزد امام صادق (ع) رفت و ماجرا را برای ایشان گفت. امام در پاسخ، حکمت‌های آفرینش را این‌گونه بیان فرمودند:

«ابتدا می‌کنم ای مفضل، به یاد کردن خلقت انسان. پس، عبرت گیر از آن. تفکر کن ای مفضل، در همه اعضای بدن و تدبیر آنها که هر یک برای هدنی و حاجتی آفریده شده‌اند؛ دست‌ها برای کار کردن، پاها برای راه رفتن، چشم‌ها برای دیدن. همچنین اگر در جمیع اعضا تأمل کنی، می‌بینی هر یک برای کاری خلق شده‌اند.»

مفضل گفت: «ای مولای من! گروهی می‌گویند که اینها کار طبیعت است.»

حضرت فرمود: «پرس از ایشان که آیا این طبیعت که شما می‌گویید، علم و قدرت دارد بر این کارها یا نه؟ اگر گویند که علم و قدرت دارد، پس به خدا قائل شده‌اند و او را «طبیعت» نام کرده‌اند؛ زیرا معلوم است که طبیعت را شعور و اراده نیست؛ و اگر گویند که طبیعت را علم و اراده نیست، پس معلوم است که این کارها از طبیعت بی شعور، صادر نمی‌شود.

ای مفضل! چه کسی دل را در میان سینه قرار داده و پنهان کرده و پیراهنی که پرده دل است، بر روی آن پوشانیده و دنده‌ها را بر بالای آن حافظ گردانیده، با گوشت و پوستی که بر روی دنده‌ها قرار داده، برای آنگه از خارج، چیزی بر آن وارد نشود که موجب جراحت آن گردد؟ چه کسی شش را با ذرین دل قرار داده که پیوسته در حرکت است و باز نمی‌ایستد؟ برای آنگه حرارت در دل جمع نشود که آدمی را تلف کند.

ای مفضل! اکنون تأمل کن در قوه‌ها و فواید آنها که حق تعالی در وجود انسان قرار داده

است. اگر از این قوه‌ها حافظه را نمی‌داشت، چگونه بود حال او و چه خلل‌ها داخل می‌شد در امور و زندگانی و کارهای او! زیرا در خاطرش نمی‌ماند که از او چه در نزد مردم است و از مردم چه در نزد اوست؛ چه داده است و چه گرفته است و در خاطرش نبود آنچه را دیده و آنچه را شنیده و آنچه گفته و آنچه به او گفته‌اند و به یاد نداشت که چه کسی به او نیکی کرده و چه کسی به او بدی کرده است و چه چیز نفع دارد او را و چه چیز ضرر دارد.

و نعمت فراموشی در آدمی، اگر تأمل کنی، عظیم‌تر است از نعمت یادآوری. اگر فراموشی در آدمی نبود، هیچ کس از مصیبتی آرامش نمی‌یافت و کیسهٔ هیچ کس از سینه‌اش بیرون نمی‌شد و از هیچ یک از نعمت‌های دنیا بهره‌مند نمی‌شد؛ برای آنکه آسیب‌هایی که بر او وارد شده، همیشه در برابر او بود و امید نداشت که شخصی که دشمن اوست، از احوال او غافل گردد؛ یا حسودی، لحظه‌ای از فکر او پزدازد. پس نمی‌بینی که خداوند حکیم حافظه و فراموشی را در آدمی قرار داده و هر دو ضد یکدیگرند؟ در هر یک مصلحتی هست که وصف نمی‌توان کرد.

ای مفضل، دربارهٔ آن صفتی که از میان سایر حیوانات، ویژهٔ انسان است، تفکر کن که آن «حیا» است. اگر حیا نمی‌بود، هیچ کس ممانداری نمی‌کرد و وفا به وعده‌ها نمی‌نمود و نیازهای مردم را بر نمی‌آورد؛ به کسی نیکی نمی‌کرد و از بدی‌ها دوری نمی‌کرد؛ حتی بسیاری از امور را مردم برای حیا به عمل می‌آوردند؛ زیرا برخی از مردم اگر از یکدیگر شرم نمی‌کردند، حق پدر و مادر را نیز به جای نمی‌آوردند و صلّه رحم و احسان به خویشان نمی‌کردند و امانت‌های مردم را پس نمی‌دادند و ترک معاصی نمی‌کردند.



پس، داده است خداوند علیم به آدمی آنچه صلاح دین و دنیای او در آنهاست و منع کرده است از آدمی، دانستن امری چند را که در شأن و طاقت او نیست دانستن آنها؛ مانند امور آینده و آنچه در دل‌های مردم است و مانند اینها.

تأمل کن ای مفضل، در مصلحت پنهان کردن عمر هر کس از او، زیرا که اگر مقدار عمر خود را بدانند، اگر عمرش کوتاه باشد، زندگی بر او ناگوار خواهد بود و اگر بدانند که عمرش دراز خواهد بود، امید بقا خواهد داشت.

و بدان ای مفضل! که نیاز اصلی آدمی به زندگانی، نان و آب است. پس نظر کن که چگونه تدبیر کرده است در این دو چیز؛ زیرا که چون آدمی را احتیاج به آب، شدیدتر است از احتیاج به نان، بنا بر آنکه صبر او بر گرسنگی زیاده است از صبر بر تشنگی، و احتیاجش به آب بیشتر است از احتیاج به نان؛ لذا آب را فراوان گردانیده است.

و اگر آدمی را هرگز دردی نمی‌رسید، به چه چیز ترک می‌کرد گناهان را و به چه چیز تواضع می‌کرد برای خدا و تضرع می‌کرد نزد او؟ و به چه چیز مهربانی می‌کرد به مردم و صدقات می‌نمود به مساکین؟ نمی‌بینی کسی را که به دردی دچار شد، خضوع می‌کند و به درگاه خدا روی می‌آورد و طلب عافیت می‌کند و دست می‌کشد به دادن صدقه؟ پس نمی‌بینی که حکیم علیم در هر امری، آنچه به عمل آورده، همه موافق حکمت است و راه خطا در آن نیست؟»

مفضل گفت: چون سخن بدینجا رسید، مولای من فرمود: «برو. و آنگاه خود به نماز ایستاد.» پس من شاد و خوشحال برگشتم به آنچه از معرفت مرا حاصل شد و خدا را حمد کردم.

- ۱ پاسخ شخص گمراه به مفضل چه بود؟
- ۲ این درس را با درس اول (آفرینش همه ...) مقایسه کنید و شباهت‌های آنها را بیان کنید.
- ۳ چرا خداوند بزرگ، نعمت تفکر و اندیشیدن را به انسان‌ها بخشید؟
- ۴ ؟

قید

به جمله‌های زیر، دقت کنید:

- مفضل، اندوهناک، نزد امام صادق (ع) رفت.
- مریم، امروز مشتاقانه کتاب می‌خواند.
- علی، خوب سخن می‌گوید.

همان گونه که در جمله‌های بالا می‌بینید کلماتی مانند: «اندوهناک، امروز، مشتاقانه و خوب» توضیحاتی دربارهٔ نهاد یا فعل جمله می‌دهند. به عنوان نمونه در جملهٔ اول «اندوهناک» چگونگی و حالت «مفضل» را بیان می‌کند و در جملهٔ دوم، کلمهٔ «امروز» زمان فعل «خواندن» را مشخص می‌کند.

به این نوع واژه‌ها، «قید» می‌گویند. قیدها واژه‌هایی هستند که مفهوم حالت، زمان، مکان، تردید، یقین، تکرار و ... را به جمله می‌افزایند. قید از ارکان اصلی جمله نیست و حذف آن هیچ آسیبی از دید معنایی در جمله پدید نمی‌آورد. هر جمله می‌تواند قیدهایی گوناگون داشته باشد. قیدها جای ثابتی در جمله‌ها ندارند.

گفت‌وگو

- ۱ درباره تأثیر صلۀ رحم و احسان به خویشاوندان، با یکدیگر گفت‌وگو کنید.
- ۲ درباره آیات ۳ و ۴ سورۀ «الرَّحْمَان» (خداوند انسان را آفرید [و] به او نطق و بیان آموخت)، بحث کنید و نتیجه را به کلاس گزارش دهید.

واژه‌شناسی

یکی از راه‌های کسب مهارت در کاربرد درست واژگان، شناخت ریشه واژه‌ها و معانی آنهاست؛ برای نمونه: فضل، فاضل، مفضل، تفضیل، افضل، فضلا و... از ریشه «فضل» به دست می‌آیند و املائی آنها به یکدیگر شبیه است؛ بنابراین با شناخت ریشه واژه‌ها و معنی آنها می‌توانیم دامنه واژگانی خود را افزایش دهیم و از آن در مهارت درست‌نویسی هم بهره بگیریم.

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ ده واژه را که ارزش املائی دارند، از متن درس بیابید و بنویسید.
- ۲ جمله‌های زیر را بخوانید و قیده‌های آن را مشخص کنید.
(الف) تو هم، شایسته سخن بگو. (ب) من فعلاً کاری ندارم.
(پ) محمد چرا دیروز غایب بود؟ (ت) همایون دوباره برنده شد.
- ۳ بیت زیر را بخوانید و ارتباط آن را با متن درس، در یک بند بنویسید.
جهان چون زلف و خال و خط و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست
(محمود شبستری)



شعرخوانی | بود قدر تو افزون از ملایک

دلی دیزم خریدار محبت
لباسی دوختم بر قامت دل
بود در مو و در موختم از دوست
اگر قصایم از تن واکره پوست
به قبرستان گذر کردم کم و بیش
نه درویش بی کفن در خاک رفته
دلا، غافل ز سجانی چه حاصل
بود قدر تو افزون از ملایک
مکن کاری که بر پا، سنگت آیو
چو فردا نامه خوانان نامه خوانند

کز او گرم است بازار محبت
ز پود محنت و تار محبت
بود وصل مو و هجر و نم از دوست
جدا هرگز نکرده جوختم از دوست
بدیدم قبر دو لمتند و درویش
نه دو لمتند برده یک کفن بیش
مطیع نفس و شیطانی چه حاصل
تو قدر خود نمی دانی چه حاصل
جهان با این فراخی، سنگت آیو
تو وینی نامه خود، سنگت آیو

دوبیتی های بابا طاهر همدانی



فارسی



فصل آزاد

ادبیات بومی ۲



تو را پیام به صد غزو احترام دهد
ز خاک پاک نیاکان، تو را سلام دهد

به محوش باش که ایران تو را پیام دهد
نیم صبح که بر سر زمین ما گذرد

ملک الشعرا بهار



درس آزاد

[illegible]

خودارزیابی

- ۱
- ۲
- ۳
- ۴

دانش زبانی

.....

.....

.....

.....

گفت و گو

.....

.....

.....

.....



فعالیت‌های نوشتاری

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



بیت برک

روان خوانی

در وقتی که من در سر سماوار^۱ نشسته چاینگ‌ها^۲ را با لته^۳ تازه می‌کردم^۴، یک بچه از مهمان‌خانه برآمده^۵ پیش من آمده که به من هم‌قد، اما از من باریک‌تر می‌نمود و او دلگیرانه به لب صُفّه^۶ نشسته خودبه‌خود^۷ گفت:

«در این جا لااقل یگان کس^۸ یافت نمی‌شود که آدم با وی بیت‌برک^۹ کرده، روز را گذرانند.»

من از او پرسیدم: «بیت‌برک چیست؟»
 بعد از آن که او به من با تعجب نگاه کرد، «سواد داری؟» گفته پرسید.
 - کمی خوانده می‌توانم.
 - از یاد، بیت می‌دانی؟
 - یک چند بیت می‌دانم.

«بیت‌برک همین است که» گویان^{۱۰}، او به تفصیل دادن^{۱۱} درآمد: «من یک بیت می‌خوانم، تو در جواب بیتی می‌خوانی که حرف اولِ وی با حرف آخرِ بیتی که من خوانده‌ام یک باشد. بعد از آن، من در جواب تو بیتی می‌خوانم که حرف اولِ وی با حرف آخرِ بیتی که تو خوانده‌ای یک باشد و به همین طریقه خواندن می‌گیریم^{۱۲}؛ هر کس که جواب داده نتواند، بای‌دادگی^{۱۳} حساب می‌یابد^{۱۴} و بیتِ یک بار خوانده شده را دوباره خواندن، درست نیست. اگر خواهی، بیت‌برک بازی می‌کنیم.
 «میلش^{۱۵} گفتیم من.»

او یک بیت خواند و من به او جواب دادم و او جواب داد و باز من جواب دادم. به همین طریقه، ما نایست^{۱۶}، تخمیناً^{۱۷} پانزده دقیقه بیت‌برک کردیم. بعد از آن، من سست شدم^{۱۸}. هر چند بیت‌های از یاد کرده‌ام هنوز تمام نشده بودند، بیتی که حرف اولش به حرف آخر طرف مقابل یک باشد، به یادم کم رسیدن گرفت.

۱- سماوار

۸- یک نفر، کسی

۱۳- بازنده

۲- قوری‌ها (چاینگ واژه روسی است)

۹- مشاعره

۱۴- به حساب می‌آید

۳- پارچه، قطعه پارچه

۱۰- «بیت‌برک همین است که» گویان: ۱۵- باشد، بسیار خوب

۴- تمیز می‌کردم

درحالی که می‌گفت «بیت‌برک همین است که» ۱۶- بدون وقفه

۵- بیرون آمده

۱۷- تقریباً

۶- سکو

۱۱- توضیح دادن

۱۸- کم آوردم

۱۲- شروع به خواندن می‌کنیم

۷- با خود

حریف من نسبت به من زودتر زودتر بیت‌های دَرکاری^۱ را یافته می‌خواند. من حس می‌کردم که او در این کار تجربه کفایه‌کننده^۲ دارد، برای هر حرف، بیت بسیاری را از یاد می‌داند و این‌چنین^۳ او بیت‌های خوب به آدم تأثیرکننده می‌خواند لیکن از آهنگ خوانشش معلوم می‌شد که معنی‌های بیشترین آن بیت‌ها را آن‌قدر درست نمی‌داند. من از این کمبودی حریف خود فایده برده، فریگیری را به کار بردن گرفتم. کلمه‌های بعضی بیت‌ها را که حرف اولیشان به درد من نمی‌خورد، بالا پایین کرده به مطلب موافق نموده می‌خواندم، یا این که به جای کلمه اولین بعضی بیت‌ها کلمه‌های بیرونه^۴ را که حرف اولیشان به من دَرکار^۵ بود، می‌آوردم. البته با این کار من، معنی بیت ویران می‌شد اما حریف، آن ویرانی را حس نمی‌کرد.

یک‌وقت حریف یک بیت خواند که آخرش حرف «ژ» بود. من در عمر خود هنوز به بیتی راست نیامده بودم^۶ که اولش حرف «ژ» باشد. تنها من دو کلمه می‌دانستم که اول آن حرف «ژ» بود: یَکُم «ژاله»، دوم «ژاژ»، ژاژخایی^۷ «کوشش می‌کردم که یکی از این کلمه را به سر بیتی، به جای کلمه‌ای مانده خوانم^۸. اما به‌زودی راست نمی‌آمد^۹. حریف باشد،^{۱۱} «تیز باش؛ یا جواب‌گوی، یا مغلوبی را به گردن گیر»^{۱۲} گویان، مرا بتر^{۱۳} سراسیمه می‌کرد. در این وقت من با الهام تنگی احوالم^{۱۴}، یک‌باره «ژاژ و ماژ و ژاژ و ژاژ و ژاژ» این همه ژاژ است، سر تا پای ژاژ» گفته سر دادم.

حریف، «حرف اول این بیت «ژ» نی^{۱۵}، «ج» است» گویان، جنجال سر کرد^{۱۶}. من باشم^{۱۷}، بر بالای^{۱۸} «ژ» بودن این حرف، سخت ایستاده بودم و یقین می‌دانستم که این حرف «ژ» است، نه «ج». اما من درون درون^{۱۹} می‌خندیدم. زیرا این بیتی که من خوانده بودم هیچ معنی نداشت و بافته خودم بود. خوشبختانه حریفم به این نقطه سست^{۲۰} من پی نبرده بود.

صدرالدین عینی

- | | | |
|---|--|----------------------------------|
| ۱- لازم | ۸- بیهوده‌گویی | ۱۵- نیست |
| ۲- کافی | ۹- مانده خوانم: قرار دهم و بخوانم | ۱۶- هیاهو و جَر و بحث راه انداخت |
| ۳- همچنین | ۱۰- به‌زودی راست نمی‌آمد: زود درست نمی‌شد | ۱۷- من باشم: من را می‌گویی |
| ۴- دیگر، غیر از آن | ۱۱- حریف باشد: حریف را می‌گویی | ۱۸- سر، روی |
| ۵- به من در کار بود: به‌کارم می‌آمد، برایم لازم | ۱۲- مغلوبی را به گردن گیر: شکست را بپذیر | ۱۹- در دلم |
| بود. | ۱۳- بدتر | ۲۰- نقطه سست: نقطه ضعف |
| ۶- برنخورده بودم | ۱۴- الهام تنگی احوالم: تحت تأثیر نامناسب بودن شرایطم | |
| ۷- سخن بیهوده | | |



ادبیات جهان



ای جوانان نجم جان من و جان شاه
آتش در سینه دارم از نیاکان شاه

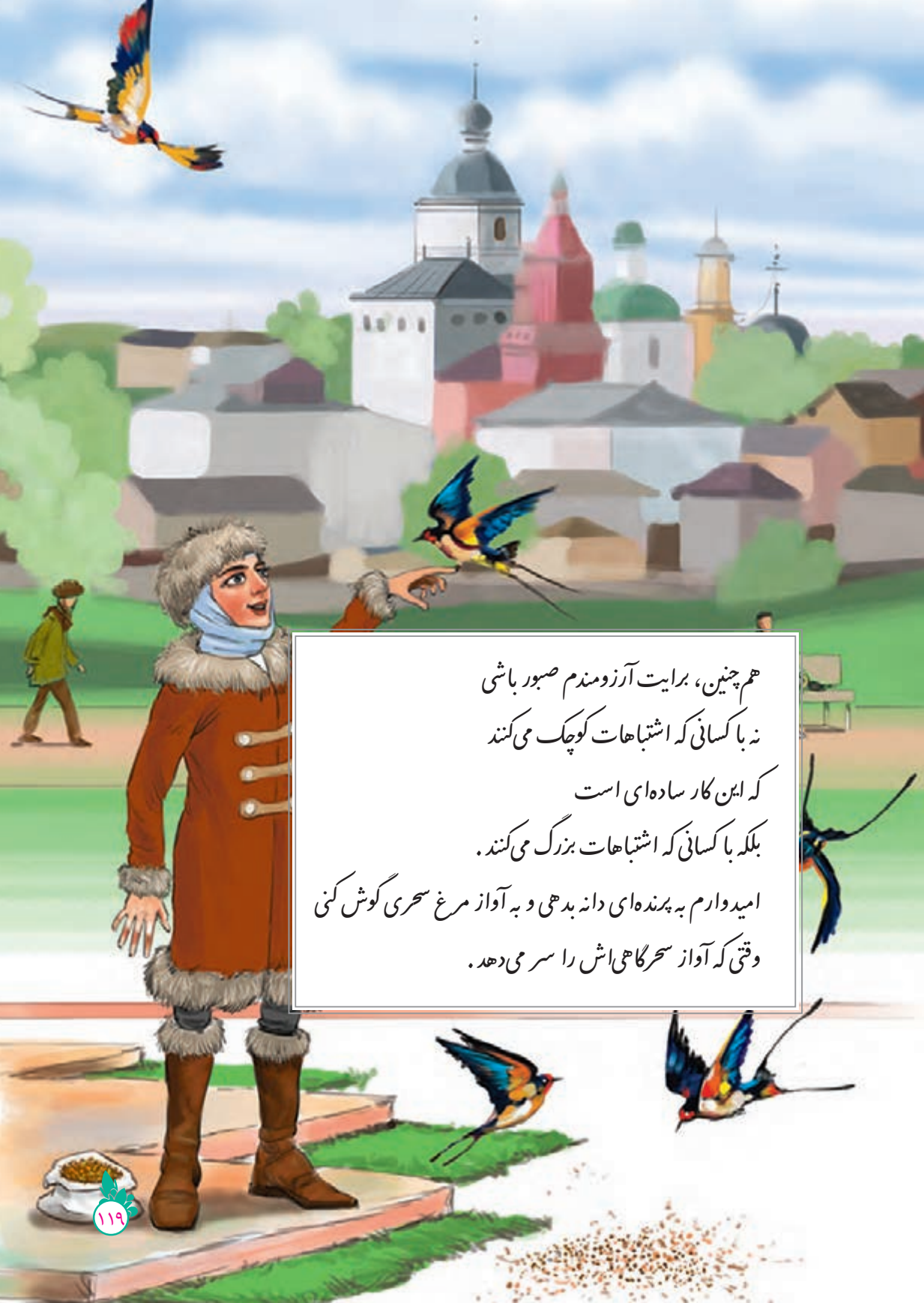
چون چراغ لاله سوزم در خیابان شاه
حتی که من زنده ای دیگران آب و گل

علامه محمد اقبال لاہوری، (شاعر فارسی گو پاکستانی)





پیش از هر چیز برایت آرزو مندم که به خوبی‌ها عشق بورزی
و نیکان و نیلویی‌ها نیز به تو روی بیاورند.
آرزو دارم دوستانی داشته باشی،
برخی نادوست و برخی دوست دار
که دست کم، یکی در جمعشان
مورد اعتمادت باشد.
چون زندگی بدین گونه است،
برایت آرزو مندم که دشمن نیز داشته باشی،
نه کم و نه زیاد، درست به اندازه،
تا گاهی باورهایت را مورد پرسش قرار دهند،
که دست کم یکی از آنها اعتراضش، به حق باشد،
تا زیاده به خودت غره نشوی.



هم‌چنین، برایت آرزو مند صبور باشی
نه با کسانی که اشتباهات کوچک می‌کنند
که این کار ساده‌ای است
بلکه با کسانی که اشتباهات بزرگ می‌کنند.
امید دارم به پرند ه‌ای دانه بدی و به آواز مرغ سحری گوش کنی
وقتی که آواز سحر گاهی اش را سر می‌دهد.

چرا که از این راه
احساسی زیبا خواهی یافت، به رایگان.
امید دارم که دانه‌ای هم بر خاک بیفشانی،
هرچند خرد بوده باشد
و با رویدنش همراه شوی
تا دریایی چقدر زندگی در یک درخت جریان دارد.
آرزو مندم اگر به پول و ثروتی رسیدی،
آن را پیش رویت بگذاری و بگویی:
این دارایی من است.
فقط برای اینکه آشکار شود که امتان ارباب دیگری است!
آری، پول، ارباب بدی است؛ اما خدمتگزار خوبی است.
و در پایان برایت ای مهربان، آرزو مندم
همواره دوستی خوب و یکدل داشته باشی
تا اگر فردا آزرده شدی یا پس فردا شادمان گشتی،
با هم از عشق سخن بگویید و دوباره شکوفا شوید.

ویکتور هوگو، با اندکی تغییر



- ۱ چرا شاعر می‌گوید: انسان باید دشمن هم داشته باشد؟
- ۲ چرا پول، ارباب بدی است ولی خدمتگزار خوبی است؟
- ۳ اگر شما به جای شاعر بودید، برای دوستانتان چه آرزوهای دیگری داشتید؟
- ۴

واژه‌سازی

به ساخت واژه‌های زیر، در هر ردیف توجه کنید:

الف	گل - آب - دبیر - سواد
ب	گلدان - آبی - دبیرستان - بی‌سواد
پ	گلبرگ - آب انبار - دبیرخانه - سوادآموز

همان گونه که می‌بینید، واژه‌های ردیف «الف»، واژه‌هایی هستند که از یک بخش، ساخته شده‌اند و معنی مستقل و روشنی دارند و نمی‌توان آنها را به اجزایی، بخش کرد؛ این واژه‌ها را از نظر ساخت «ساده» می‌نامند.

واژه‌های ردیف «ب»، واژه‌هایی هستند که از یک بخش معنادار و یک یا چند جزء معناساز تشکیل شده‌اند، به این دسته از واژه‌ها از نظر ساخت «مشتق» می‌گویند.

واژه‌های ردیف «پ»، واژه‌هایی هستند که از دو یا چند بخش مستقل و معنادار ساخته شده‌اند. این گونه واژه‌ها را «مرکب» می‌نامند.

ساده	مشتق	مرکب
گل	گلزار	گلخانه

توجه: واژه‌هایی مانند «نوجوانان» و «شاهکارها» از نظر ساخت، «مرکب» هستند و واژه‌هایی مانند «درختان»، «درخت‌ها»، «خوب‌تر» و «برگی» از نظر ساخت، «ساده» به‌شمار می‌روند؛ زیرا هرگاه نشانه‌های جمع («ها»، «ان») و «تر»، «ترین» و «ی» نکره به آخر یک واژه افزوده شوند، واژه از نظر ساخت تغییر نمی‌کند.

گفت‌وگو

- ۱ درباره‌ی مهم‌ترین و زیباترین نکته‌ی درس گفت‌وگو کنید.
- ۲ درباره‌ی سه آرزوی خود و راه رسیدن به آنها، گفت‌وگو کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ برای هر واژه، دو هم‌خانواده بنویسید و در جدول قرار دهید.

		غَرّه
		اعتماد
		احساس
		اعتراض

- ۲ یکی از بندهای درس را که بیشتر می‌پسندید انتخاب کنید و دلیل انتخاب خود را توضیح دهید.

- ۳ ساخت هر واژه را مشخص کنید.

پرنده، دشمن، خدمتگزار، هواپیما، سردبیر، راه‌آهن، تعمیرگاه، نی‌زار، آبراه، فکر، ساده، آرزومند

ساده	مشتق	مرکب

شازده کوچولو



نویسنده در این درس، داستان را با لحن روایی و با آهنگی نرم و ملایم آغاز می‌کند و در ادامه به تناسب تغییر فضای داستان و شخصیت‌ها از لحن‌های دیگر بهره می‌جوید. به عنوان نمونه، آنجا که شازده کوچولو با روباه و کارفرما صحبت می‌کند، لازم است از لحن گفت‌وگو استفاده شود؛ به گونه‌ای که داستان، شنونده را تحت تأثیر قرار دهد و در او کشش و انتظار ایجاد کند. همچنین با درنگ‌های مناسب در خوانش متن، تحت تأثیر فضای داستان قرار گیرد.

وقتی شش ساله بودم، روزی در کتابی تصویر زیبایی دیدم. این تصویر مار بواآی را نشان می‌داد که جانور درنده‌ای را می‌بلعید.

در آن کتاب نوشته بودند که مارهای «بواآ» شکار خود را بی‌انگه بجوند، در سینه فرو می‌برند؛ آنگاه دیگر نمی‌توانند تکان بخورند و در مدت شش ماه که به هضم آن مشغول‌اند، می‌خوانند. در آن سن کودکی، من درباره‌ی این ماجرا و ماجراهای دیگر

جنگل بسیار اندیشیدم تا توانستم نخستین کار نقاشی ام؛ یعنی تصویر شماره یک را با مداد رنگی بکشم.
تصویر چنین بود:

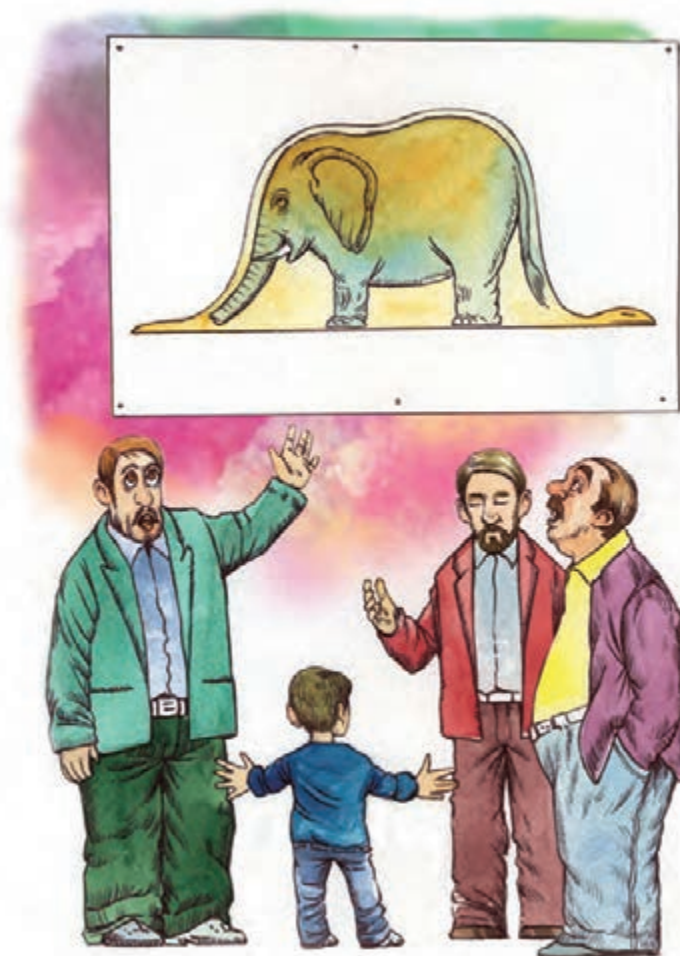


من شاهکار خود را به آدم‌های بزرگ نشان دادم و از آنان پرسیدم که آیا نقاشی من آنان را می‌ترساند یا نه؟

در پاسخ گفتند: «چرا؟ مگر کلاه هم ترس دارد؟»

نقاشی من شکل کلاه نبود، بلکه تصویر مار بوآ بود که فیلی را بلعیده بود و هضم می‌کرد. آنگاه من

درون شکم مار بوآ را کشیدم تا آدم‌های بزرگ بتوانند چیزی از آن بفهمند. آدم‌های بزرگ همیشه
احتیاج به توضیح دارند. باری تصویر شمارهٔ دو من چنین بود:



آدم‌های بزرگ مرا نصیحت کردند که از کشیدن تصویر مار بوآ دست بردارم و به جغرافیا و
تاریخ و حساب و دستور زبان پردازم. این بود که در شش سالگی فن ظریف نقاشی را رها کردم
و ناچار شدم شغل دیگری انتخاب کنم و فن خلبانی را یاد گرفتم.

من در همه جای جهان کمابیش پرواز کرده‌ام. شش سال پیش هولیمایم در صحرای آفریقا از کار افتاد. کسی همراه من نبود و من تصمیم گرفتم به تنهایی هولیمایم را تعمیر کنم. این موضوع برای من مسئله مرگ و زندگی بود؛ زیرا من فقط برای هشت روز آب آشامیدنی داشتم.

ناچار شب نخست، روی شن‌ها در فاصله هزار کیلومتری آبادی‌ها خوابیدم. لابد حدس می‌زنید وقتی که در هنگام طلوع خورشید صدای نازک و عجیبی مرا از خواب بیدار کرد، تا چه حد، دچار حیرت و شگفتی شدم! چشمم به آدمک بسیار عجیبی افتاد که با وقار تمام مرا می‌نگریست!

به نظر نمی‌آمد که این آدمک، کم شده یا خسته یا گرسنه و تشنه و یا وحشت‌زده باشد. به هر حال من با او آشنا شدم. او خود را شاهزاده کوچک، معرفی کرد. وقتی که نخستین بار چشم شاهزاده به هولیمای من افتاد، پرسید: این چه چیز است؟

— این هولیمایی است که پرواز می‌کند. هولیمای من است.

— خوب، پس تو هم از آسمان آمده‌ای! تو اهل کدام سیاره هستی؟

— بلافاصله نور اندیشه‌ای ذهنم را روشن کرد، همچون آذر خشی که در دل شب تاریک بدرخشد، ناگهان پرسیدم: «پس تو از سیاره دیگری به زمین آمده‌ای؟»

ولی او پاسخی به من نداد. در حالی که به هولیمای من نگریست، سرش را آرام آرام تکان داد.

من و شاهزاده کم‌کم با هم دوست شدیم. من هر روز چیزی از سیاره و از عزیمت و

از مسافرت او می‌فهمیدم. مثلاً پی‌بردم که شاهزاده در سیارهٔ خود، گلی دارد که بیش از حد به او مرمی‌ورزد.

یک روز، رازی دیگر از زندگی شاهزاده کوچک بر من فاش شد. من از لابه‌لای سخنان او دریافتم که شاهزاده برای بیرون آمدن از سیارهٔ خود از پرندگان کوچی استفاده کرده است و هنگامی که خود را میان ستارگان می‌یابد، برای جست‌وجو و سرگرمی و دانش‌اندوزی، سرکشی به سیاره‌ها را آغاز می‌کند. او مشاهدات خود را برایم چنین بیان می‌کند:

یکی از سیاره‌ها از آن کارفرمایی بود. این مرد چنان سرگرم حساب‌های خود بود که با ورود من حتی سر بر نداشت. من به او گفتم: سلام آقا!

- سلام! پانزده و هفت، بیست و دو؛ بیست و دو و شش، بیست و هشت. وقت ندارم. بیست و شش و پنج، سی و یک و... پس می‌شود پانصد و یک میلیون و ششصد و بیست و دو هزار و هفتصد و سی و یک.

- پانصد میلیون چه؟

- چقدر کار دارم! من وقت خود را به بیهودگی نمی‌گذرانم. دو و پنج، هفت...

دوباره گفتم: آخر پانصد میلیون چه؟

- میلیون‌ها از این چیزهای کوچک که گاهی در آسمان دیده می‌شود.

- آها، ستاره‌ها را می‌گوی؟

- بلی خودش است، ستاره‌ها.

- خوب تو با پانصد میلیون ستاره چه می‌کنی؟

- هیچ. من مالک آنها هستم.

- خوب، مالک ستارگان بودن برای تو چه فایده‌ای دارد؟

- فایده‌اش این است که ثروتمند می‌شوم.

- ثروتمند شدن چه فایده‌ای دارد؟

- فایده‌اش این است که اگر ستارگان دیگری کشف کنند، من می‌خرم.

- تو با آنها چه می‌کنی؟

- می‌توانم آنها را در بانک بگذارم!

- یعنی چه؟

- یعنی من شماره ستاره‌های خود را روی یک ورقه کاغذ می‌نویسم و بعد در کشویی می‌گذارم و درش را قفل می‌کنم.

با خود اندیشیدم که کار این مرد تعجب‌آور است. باز گفتم:

من گلی دارم که هر روز صبح آتش می‌دهم، سه آتشفشان دارم که هر هفته آنها را پاک می‌کنم؛ پس مالک بودن من، هم برای آتشفشان‌هایم مفید است و هم برای گلم، ولی تو برای ستارگان فایده‌نداری و آنها نیز برای تو فایده‌ای ندارند.

کارفرما دهان باز کرد که چیزی بگوید، ولی پاسخی نیافت و من از آنجا رفتم.

پنجمین سیاره‌ای که شاهزاده کوچک بدان مسافرت کرد، زمین بود. شاهزاده همین که به زمین رسید، به روباه‌ی برخورد.

شاهزاده گفت: سلام، تو که هستی؟

من روباهم.

شاهزاده به او گفت: بیا با من بازی کن.

روباه گفت: من نمی توانم با تو بازی کنم. من که اهلی نشده ام.

شاهزاده پس از کمی تأمل گفت: «اهلی شدن یعنی چه؟»

روباه گفت: «اهلی شدن» یعنی «علاقه مند شدن».

شاهزاده گفت: علاقه مند شدن؟

روباه گفت: بلی، تو برای من هنوز پسر بچه کوچکی هستی، مانند هزار پسر بچه دیگر و من محتاج تو نیستم؛ ولی تو اگر مرا اهلی کنی، هر دو به هم نیازمند خواهیم شد. من برای تو در دنیا یگانه دوست خواهم بود و تو برای من در عالم، همتا نخواهی داشت.

شاهزاده گفت: کم کم می فهمم؛ من گلی دارم... تصور می کنم که او مرا اهلی کرده باشد. روباه آهی کشید و گفت: زندگی من یکنواخت است؛ ولی تو اگر مرا اهلی کنی، زندگی من چون خورشید خواهد درخشید. آنگاه با صدای پایایی آشنا خواهم شد که با صدای پای دیگران تفاوت خواهد داشت؛ صدای پای دیگران مرا به لانه فرو خواهد خزانده؛ ولی صدای پای تو همچون نغمه موسیقی مرا از لانه بیرون خواهد کشید. اگر می خواهی... مرا اهلی کن!

شاهزاده گفت: چه باید بکنم؟

روباه جواب داد: باید صبور بود؛ تو اوّل قدری دور از من در میان علف ها می نشینی؛ من از گوشه چشم به تو نگاه خواهم کرد و تو چیزی نخواهی گفت. لیکن هر روز می توانی اندکی جلوتر بنشینی و... بدین ترتیب شاهزاده روباه را اهلی کرد؛ همین که ساعت وداع فرارسید؛

روباه گفت:

آوخ که من خواهم گریست! آدم‌ها این حقیقت را فراموش کرده‌اند، ولی تو نباید هرگز از یاد ببری که هرچه را اهل‌ی کنی، همیشه مسئول آن خواهی بود. تو مسئول گُلت هستی... شاهزاده به سوی روباه بازگشت که با او وداع کند. وداع بسیار اندوه‌بار بود.

از خرابی هولیمای من در صحرا هشت روز می‌گذشت و من داستان روباه را با نوشیدن آخرین قطره آب ذخیره خود گوش کرده بودم. آهی کشیدم و به شاهزاده کوچک گفتم: خاطرات تو زیباست! ولی حیف که من هنوز هولیمای خود را تعمیر نکرده‌ام و آب آشامیدنی هم ندارم و چه سعادتی بود اگر می‌توانستم به چشمه‌ای بروم. چون شاهزاده کم‌کم به خواب می‌رفت، به راه افتادم. با خود گفتم: «چیزی که از وجود این شاهزاده، مرا تا این درجه مفتون خود می‌سازد، وفای او نسبت به گل است و این تصویر آن گل سرخ است که در وجود او، حتی به هنگام خواب نیز همچون شعله چراغ می‌درخشد...» و همچنان که راه می‌رفتم، هنگام طلوع خورشید، چاه را یافتم.

فردای آن روز وقتی که از کار تعمیر هولیما فراغت یافتم، شاهزاده چنین گفت: خوشحالم از اینکه ماشینت را تعمیر کرده‌ای؛ حالا دیگر به خانه‌ات برمی‌گردی... من هم امروز به خانه خود برمی‌گردم. امشب، ستاره من درست بالای همان نقطه‌ای قرار خواهد گرفت که چندی پیش در آنجا به زمین افتادم... اگر تو گلی را دوست داشته باشی که



در ستاره‌ای باشد، لطیفی دارد که اگر شب هنگام به آسمان نگاه کنی، همه ستارگان شکفته خواهند بود.

اکنون شش سال از آن ماجرا می‌گذرد... من هرگز این داستان را برای کسی تعریف نکرده بودم. دوستانی که دوباره مرا می‌دیدند، خوشحال بودند از اینکه مرا زنده باز می‌یافتند. اکنون من دوست دارم که شب‌ها به ستارگان گوش فرادهم. گاه از خود می‌پرسم: «او اکنون در سیاره خود چه می‌کند؟» و آن وقت جانم از سرور و شادمانی لبریز می‌شود و همه ستارگان آهسته به من لیجند می‌زنند.

شازده کوچولو، آنتوان دو سنت اگزوپری (با تلخیص)

خودارزیابی

- ۱ خلبان چگونه با شازده کوچولو آشنا شد؟
- ۲ چرا شازده کوچولو، شمارش ستارگان را برای کارفرما، بی فایده می دانست؟
- ۳ چرا روباه، دوست داشت اهلی شود؟
- ۴ ؟

گفت و گو

- ۱ درباره شخصیت های داستان با هم گفت و گو کنید.
- ۲ درباره پیام داستان «شازده کوچولو» بحث کنید.

واژه شناسی

واژه هایی که به «های بیان حرکت» (ه - ه) تمام می شوند، هنگام اضافه شدن «ی» نکره به آخر آنها، بدین گونه نوشته می شوند.

■ خانه + ی ← خانه ای

■ بنده + ی ← بنده ای

(این «ی» نشانه ناشناختگی اسم است.)

اما واژه هایی که با «واو» تمام می شوند، هنگام اضافه شدن «ی» نکره به آخر آنها، این گونه نوشته می شوند:

■ دانشجو + ی ← دانشجویی

■ رادیو + ی ← رادیویی

■ آهو + ی ← آهویی



فعالیت‌های نوشتاری

۱ از میان گروه واژه‌های زیر واژه‌های نادرست را بیابید و شکل درستشان را بنویسید.

تصویر مار بوأ، حضم غذا، حدث و گمان، با وقار تمام، ودا و خداحافظی،
عظیمت به سیاره زمین، مالک ستاره گان، انسان علاقمند.

۲ در بند اول درس، قیدها را مشخص کنید.

۳ با توجه به واژه‌های داخل کمانک، زمان فعل‌های هر جمله را تغییر دهید و جمله را بازنویسی کنید.

- من شاهکار خود را به آدم‌های بزرگ نشان دادم. (گذشته بعید)
- این هواپیما، با سرعت فوق العاده پرواز می کند. (گذشته مستمر)
- راز دیگری از زندگی شاهزاده کوچک بر من فاش شد. (حال التزامی)

۴ جدول صفحه بعد را کامل کنید.

- ۱- غزل، مثنوی، قصیده نوعی شعری هستند.
- ۲- یکی از اجزای جمله و به معنی بند است.
- ۳- دو مصرعی که با هم بیایند.
- ۴- یکی از عناصر مهم داستان
- ۵- به ادبیات دفاع مقدس می گویند.
- ۶- از آن طرف بخوانید نوعی جمله است.
- ۷- صفت «ادب» و یکی از انواع نوشته
- ۸- اگر از آن طرف بخوانید مترادف هویدا است.
- ۹- با فعل اسنادی می آید.
- ۱۰- ریشه فعل

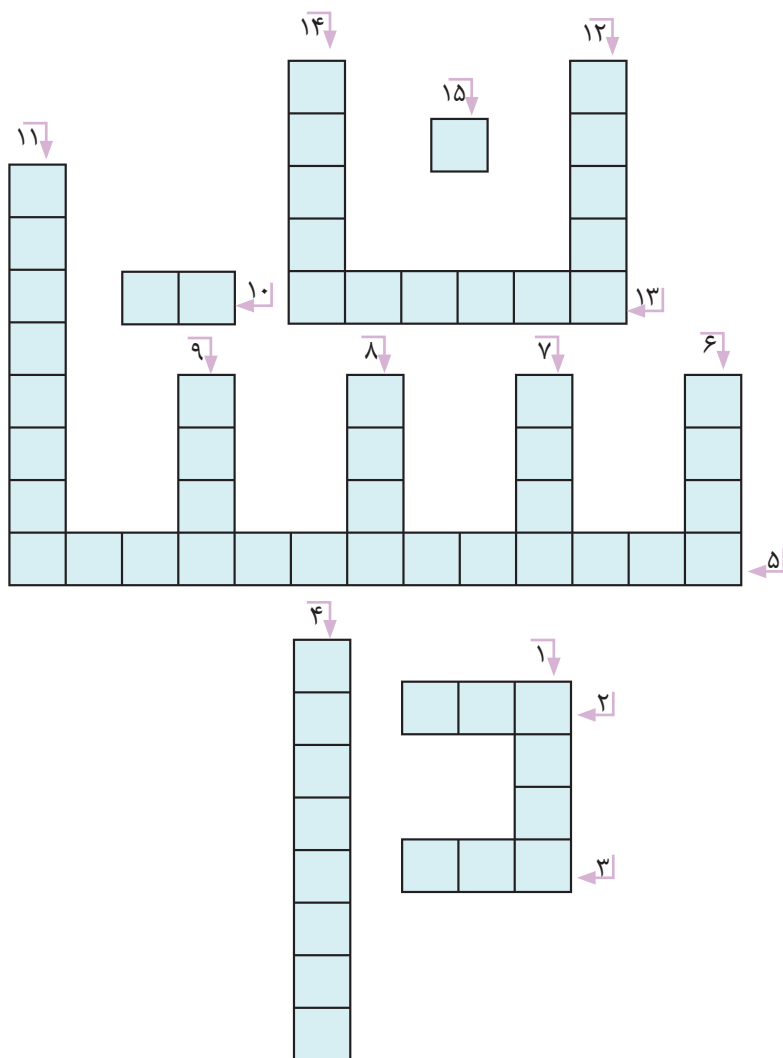
۱۱- نوعی فعل گذشته است.

۱۲- کتاب مشهور مولوی

۱۳- «دوست» به زبان ترکی

۱۴- معمولاً همراه آموزش می آید.

۱۵- حرف ربط





روان خوانی

دو نقاش

سال‌ها پیش، مسابقه‌ای در یونان برگزار می‌شد که در آن، بهترین نقاش را معلوم می‌کردند. یونانیان، زیبایی را از هر نوع آن بسیار دوست داشتند و سعی می‌کردند در هر چیز بهترین را پیدا کنند. آنان بازی‌های المپیک را راه انداختند تا بفهمند در هر ورزش، بهترین کیست؛ همچنین، مسابقاتی در زمینه شعر، موسیقی، نقاشی و مجسمه‌سازی برگزار می‌کردند. این داستان درباره یکی از آن مسابقه‌هاست.

هیچ کس نمی‌توانست بگوید کدام یک از دو نقاش، هنرمند بهتری بودند. بعضی، یکی را ترجیح می‌دادند و برخی، دیگری را. پس تصمیم گرفتند از پیرمردی که خود زمانی، بهترین نقاش روزگار خود بود، بخواهند در این مورد داوری کند. پیرمرد وظیفه‌ای بر عهده نقاشان گذاشت هر یک باید تا آنجا که می‌توانست، تصویری واقعی از زندگی می‌کشید؛ بعد از سه ماه باید برمی‌گشتند و نقاشی‌های خود را نشان می‌دادند. آن وقت پیرمرد قضاوت می‌کرد که کدام بهترین است.

دو نقاش رفتند و بعد از سه ماه، هر کدام با یک تصویر برگشتند. جمعیت در محل بازار گرد آمدند و مشتاق بودند ببینند کدام یک برنده خواهد شد. پیرمردی که قرار بود بین آن دو داوری کند، در برابر دو نقاشی‌ای که با پرده پوشانده شده بودند، ایستاده بود. به اولین نقاش علامت داد؛ او جلو آمد و پرده‌ها را از روی نقاشی خود کنار زد. جمعیت برای نقاشی او که زیبا و بسیار به زندگی شبیه بود، هورا کشید. نقاشی او، تصویری از یک کاسه انگور بود و آن‌چنان رسیده و آبدار ترسیم شده بود که مردم نمی‌توانستند باور کنند انگورها واقعی نیستند. ناگهان، پرندگانی که آن حوالی پرواز می‌کردند با شتاب فرود آمدند و شروع کردند به نوک زدن به تصویر و سعی می‌کردند انگورها را



بخورند! جمعیت کف می‌زدند و هورا می‌کشیدند. اگر این نقاشی آن قدر خوب بود که توانسته بود پرندگان را فریب دهد، نقاش آن مطمئناً باید برنده می‌شد.

حالا نوبت نقاشی دیگری بود. پیرمرد به او علامت داد پرده را کنار بزند تا همه به چشم خود تصویری را که این هنرمند کشیده بود، ببینند. نقاش جوان لبخندی زد؛ اما حرکتی نکرد. داور مسابقه گفت: «نوبت توست. بگذار نقاشی‌ات را ببینیم تا داوری کنیم که کدام بهتر است». اما نقاش ثابت ماند و حرکتی نکرد. معنای این کار او چه بود؟ پیرمرد صبرش را از دست داد. قدمی برداشت تا پرده را کنار بزند. دستش به طرف پرده رفت؛ ولی مثل این بود که نمی‌تواند آن را در دست بگیرد.

رو به جمعیت کرد و گفت: «اینجا پرده‌ای نیست. پرده، همان نقاشی است. او یک پرده را نقاشی کرده است. درست شبیه یک پرده واقعی است!»
جمعیت مات و مبهوت مانده بود.

پیرمرد بعد از اینکه بر خودش مسلط شد، یادش آمد که باید برنده را انتخاب کند. چه کسی را باید انتخاب می‌کرد؟ او رو به نقاش اول کرد و گفت: «نقاشی تو آن قدر خوب بود که پرندگان را به اشتباه انداخت؛» سپس رو به نقاش دوم کرد و گفت: «اما نقاشی تو بهتر است؛ چون چشم‌های انسان‌ها را فریب داده است! بنابراین، برنده تویی.» جمعیت هورا کشید و نقاش به جلو قدم برداشت تا به عنوان برنده مسابقه، جایزه را دریافت کند. آنها بهترین نقاش را پیدا کرده بودند یا نه؟

داستان‌هایی برای فکر کردن، **رابرت فیشر**



۱ یکی از نقاشی‌ها پرندگان را به اشتباه انداخت؛ آنها چگونه فریب خورده بودند؟

۲ نقاشی دیگر، چشم‌های انسان‌ها را به اشتباه انداخت. معنای این جمله چیست؟ آیا چشم‌های شما هم تا به حال اشتباه کرده است؟



بیاتا برآریم دستی زدل

نیایش

که توان برآورد فردا زگل
به انعام و لطف تو خورده ایم
به عتبی همین چشم داریم نیز
ندارد به جز آستان سرم
ز بدکردنم دست، کوتاه دار
که صورت نبندد دری دیگرم

۱ بیاتا برآریم دستی ز دل
کریا، به رزق تو پرورده ایم
چو ما را به دنیا تو کردی عزیز
به لطفم بخوان و مران از درم
۵ چراغ یقینم فرا راه دار
خدایا به ذلت مران از درم

بوستان، سعدی

خدایا، به من توفیق تلاش در شکست، صبر در نومیدی، ایمان
بی‌ریا، مناجات بی‌غرور، عشق بی‌هوس، دوست داشتن بی‌آنکه
دوست بداند، روزی کن.

خداوند! به من زیستنی عطا کن که در لحظه مرگ، بر بی‌ثمری
لحظه‌ای که برای زیستن گذشته است، حسرت نخورم و مردنی عطا
کن که بر بیهودگی‌اش سوگواری نباشم.

خداوند! به مؤمنان ما روشنایی و به روشنفکران ما ایمان و به
خفتگان ما بیداری و به بیداران ما اراده و به مسلمانان ما قرآن، به
فرقه‌های ما وحدت، به مردم ما خودآگاهی و عزت ببخش.

دکتر علی شریعتی



واژه نامه و اعلام



واژه نامه

۱.ا

آبشخور: سرچشمه، جایی که از آن می‌توان
آبی گوارا نوشید.

آذرخش: درخشش برق آسمانی، صاعقه

آرام‌جای: جای آسایش، محل آرامش

آزادگان: چ آزاده: انسان‌های اصیل و نجیب،
جوانمردان

آستان: درگاه، حضور، جناب

آوخ: آه و افسوس

آوردگاه: پهنهٔ پیکار، میدان جنگ

آوند: لوله‌های باریکی در ساختمان گیاهان که
در آنها مایعات غذایی برای تغذیهٔ یاخته (سلول)
جریان دارد.

آیات: چ آیه، نشانه‌ها، علامت‌ها، هر عبارت
قرآن که بدان وقف کنند.

احزان: چ حُزن، اندوه‌ها، غم‌ها

استراق سمع: پنهانی گوش کردن، دزدیده
گوش کردن

استماع: گوش دادن، شنیدن

استقرار: قرار یافتن، آرام گرفتن

اشغال: جایی را به زور گرفتن، مکانی را تحت
تصرف درآوردن

اصحاب: یاران، چ صاحب

اصل: نژاد، تبار

اعظم: بزرگ‌تر، بزرگوارتر

اِقناع: خشنود ساختن، قانع کردن

الوان: چ لون، رنگارنگ

انعام: بخشش، نعمت دادن

انگاشتن: تصور کردن، پنداشتن

ب

باشندگان: ساکنان، حاضران، چ باشنده

بساط: فرش، گستردنی، هرچیز گستردنی مانند فرش و سفره

بصیرت: زیرکی، روشن بینی

بعید: دور (مخالف نزدیک و قریب)

بُن: ریشه، ته، انتها

بنیاد: پایه، اصل، ریشه

بوم و بر: سرزمین

بیننده: چشم، کسی که می بیند. در شعر فردوسی مقصود از «بینندگان»، دو چشم یا چشمان است.

پ

پندار: خودپسندی، گمان

پویه کردن: دویدن

پیامد: نتیجه، سرانجام

پیر: مُرشد، راهنما

ت

تار: تاریک، مخالف روشن

تأنی: آهستگی

تب و تاب: شور و هیجان، پُرتب و تاب: سرشار از شور و هیجان

تپنده: بی قرار، لرزان و جنبان

تداعی: از یک معنی به معنی دیگر پی بردن، به یاد آوردن

تدبیر: چاره اندیشی، پایان کارها را پیش بینی

کردن

تدریج: آهسته آهسته، درجه به درجه پیش رفتن

ترجیح دادن: برتری دادن، چیزی را بر چیزی دیگر برگزیدن

تسبیح: خدا را به پاکی یاد کردن، نیایش کردن

تضرع: زاری کردن، حالت دعا و التماس

تعالی: بلند پایه، بلند مرتبه

تَعَرَض: حالتی از اعتراض به خود گرفتن

تقدیر: فرمان خدا، قسمت و سرنوشتی که خداوند برای بندگان خود معین فرموده است.

تَل: تپه، بلندی، هر چیزی که بر روی هم انباشته شود.

تنبیه: هوشیار کردن، آگاه ساختن کسی برکاری

تَنَدیس: پیکره، مجسمه

تنیدن: تار بافتن کرم ابریشم یا عنکبوت، بافتن

تواضع: فروتنی کردن

توبره: کیسه بزرگ

توفیق: تأیید الهی، سازگار گرداندن کارها از

سوی خدا براساس خواهش بنده

تُهْمَت: گمان بد، نسبت ناروا دادن به کسی

ج

جاه: مقام، درجه، شکوه

جذبه: کشش، جاذبه

جواهر: چ جوهر، گوهرها

جوهر: اصل، جوهر دانایی: اصل و اساس آگاهی و هوشیاری

چ

چون: چگونه

ح

حُقّه: جعبه، ظرفی کوچک که در آن جواهر یا چیزهای دیگر نگهداری می‌شود.
حکمت: دانش، علم به حقایق اشیا
حیا: خجالت، شرمساری

خ

خُرسندی: خشنودی، شادمانی
خِرَقه: لباس، جامه عارفان و درویشان
خروار: خربار، مقدار باریک خر، معادل ۳۰۰ کیلوگرم
خَسّته: دردمند، آزرده، مجروح
خسیس: پست، حقیر
خِصال: جِ خصلت، ویژگی‌ها؛ نیکو خصال:
 دارای اخلاق پسندیده
خصلت: خوی، ویژگی
خضوع: فروتنی کردن، تواضع
خُمپاره: نوعی گلوله جنگی که بعد از پرتاب، منفجر می‌شود.
خوض نمودن: ژرف‌اندیشی، به ژرفای چیزی فکر کردن برای بهتر فهمیدن
خیره: بیهوده

د

داد: انصاف، عدل
داعیه: انگیزه، اشتیاق و آرزوی به‌دست آوردن چیزی
دَرَم: سکه نقره، پول نقد، درهم
دستان: لقب زال پدر رستم، جهان پهلوان ایرانی است.

ر

دَف: یکی از آلات موسیقی دارای حلقه‌ای چوبی و پوست نازک که با سر انگشتان نواخته می‌شود.
دفع شدن: دور شدن، رانده شدن
دِبا: پارچه ابریشمی رنگین

ز

زار: رنجور، ضعیف
زنگار: زنگ فلزات و آئینه، در متن درس در مفهوم آلودگی کاربرد دارد.
زهره: جرئت، شهامت
زی: به سوی، سوی

س

ستودن: ستایش کردن
سَریر: تخت، اورنگ
سَفله: پست
سُلالة: نسل، خلاصه هرچیز، برگزیده

سلیم: سالم، دارای قدرت تشخیص و داوری درست

سیرت: خلق و خوی

سیم: نقره، پولی که از جنس نقره باشد.

سیمگون: نقره گون، سپید فام

ش

شریف: ارزشمند، شرافتمند، عالی

شط: رود بزرگ که وارد دریا شود.

شفاعت: خواهشگری، درخواست بخشش یا

کمک از کسی برای دیگری

شکیب: آرام، صبر و تحمل

شکیبا: بردبار، صبور

شوریده: آشفته، پریشان حال

شوکت: شکوه، عظمت

ص

صدر: آغاز، ابتدا

صرفاً: تنها، فقط

صلاح: نیکی، درستی، مصلحت

صله رحم: پیوند با خویشان، محبت به نزدیکان

صنع: آفرینش، احسان، ساختن و نیکویی کردن

صورت نبستن: قابل تصوّر نبودن، به نظر نیامدن

صومعه: عبادتگاه، دیر، محل عبادت

ط

طبیعت: خلق و خو، سرشت

طرّار: دزد، راهزن

طریقت: راه و روش

طعن کردن: سرزنش کردن، عیب کسی را گفتن

طنز: نوعی نوشته است که به ظاهر خواننده را می‌خنداند اما در پسِ تبسم به برخی از مسائل فرهنگی و اجتماعی - سیاسی توجّه می‌دهد.

طنین: آواز، صدا

ع

عار: عیب و ننگ، باعث سرافکندگی

عارف: دانا، شناسنده

عجب: شگفت آور، عجیب

عز: ارجمندی

عزل کردن: از شغل برکنار کردن

عزیز: ارجمند، گرمی، یکی از صفات خداوند

عزیمت: سفر کردن، رفتن، کوچیدن

عطّار: عطر فروش، دارو فروش

عُقبی: جهان آخرت، جهان پسین

عَنْب: انگور

عیال: زن و فرزندان

عیش: خوشی، خرّمی، زندگی

غ

غزه: مغرور، فریفته شدن

غریب: ناآشنا، بیگانه و دور از وطن

غنیمت شمردن: سود بردن از چیزی، استفاده

کردن از چیزی

غُیور: با غیرت، غیرتمند

ف

فام: رنگ، پسوندی است برای رنگ، سبز فام:

سبزرنگ

ک

کج رفتار: کسی که رفتاری نادرست دارد.
کمند: طناب، بند، رشته‌ای ضخیم و بلند که برای به دام انداختن انسان یا حیوان به کار می‌رود.
کُنام: محل زندگی جانوران وحشی
کنعان: نام قدیم سرزمین فلسطین که حضرت یوسف (ع) اهل آنجا بود.
کِهان: جِ که، کوچک و خرد

گ

گذاشتن: نهادن، رها کردن
گرانمایه: بارزش، گرامی
گردون: آسمان، فلک
گویش: گونه خاصی از یک زبان، گفتار

ل

لاف زدن: ادّعیای زیاده از حد
لطیف: نیکو، پاکیزه
لوح: وسیله‌ای شبیه تخته که شاگردان در قدیم روی آن می‌نوشتند؛ لوحه

م

مایه‌ور: پُر مایه، سرشار، ارجمند
مُبَصِّر: با بصیرت، فهماننده
مبهوت: شگفت‌زده، حیران، متحیر
مَتاع: کالای بارزش، چیز گرانبها
مِتانت: سنگینی در رفتار، وقار و استواری

فراخنا: پهنای و گستردگی

فراست: هوشمندی، زیرکی باطنی

فراغ بال: آسایش خیال

فراغت: آسودگی

فروتوت: پیر، سالخورده

فرزانه: بسیار دانا، دانشمند

فروتن: افتاده، متواضع

فروزان: تابان، درخشان، درخشنده

فروغ: پرتو، روشنایی

فقیه: دانا، عالم مذهبی، دانشمند دینی

فُلان: اشاره به یک شخص و چیز نامعلوم و مبهم

ق

قائل: معتقد

قافله: گروه مسافر، کاروان، همراهان، همسفران

قانع: خُرسند، کسی که از قسمت و بهره خود راضی است.

قحطی: خشک سالی، نایابی

قعر: گودی و ته چاه، عمق چیزی

قننوس: پرنده‌ای افسانه‌ای که گویند در آتشی که خود برمی‌افروزد، می‌سوزد و از درون خاکسترش دوباره نوزادی متولد می‌شود. به همین سبب این پرنده را رمز جاودانگی و فداکاری می‌دانند.

قناعت: خرسند بودن به مقدار کم، خشنود بودن از آنچه که روزی انسان است.

قندیل: مشعلی که از سقف آویزان کنند؛

چراغ‌آویز، چراغ‌دان

قوس قُزح: رنگین کمان

مَتَاعِدِ شَدَن: پذیرفتن، قبول کردن

مَتَقَدَّم: دارای تقدّم، پیشین

مَتَوَقَّع: دارای روحیهٔ زیاده‌خواهی، پرتوقع

مَتَهَم: کسی که کار بدی به او نسبت داده شود، تهمت زده شده

مَحَاوِرَات: چِ محاوره، گفت‌وگوها، گفتارها
مَحَبَس: زندان

مَحَضَّر: جای حضور، درگاه

مَحْفُوظ: حفظ شده، نگاه‌داری شده

مَدَاخِلَت: داخل شدن در کاری، دخالت کردن

مَدَهَوَش: سرگشته، سرگردان

مُرَاد: مقصود، خواست و آرزو

مَسَاعِي: چِ مسعی، کوشش‌ها، سعی‌ها
مُسَخَّر: رام و مطیع

مَشَقَّت: سختی، دشواری

مَصَائِب: چِ مصیبت، بلاها و سختی‌های بزرگ

مَصَاحِبَت: هم‌صحبتی، هم‌نشینی، دوستی

مَصْلَحَت: خیراندیشی، نیک خواهی

مَظْهَر: نشانه، جلوه‌گاه

مَعَارِج: چِ معراج، نردبان‌ها، آنچه به وسیلهٔ آن بالا می‌روند.

مَعَاصِي: گناهان، چِ معصیت

مَعْرِفَت: شناخت، علم

مَعِيشَت: زندگانی، آنچه به وسیلهٔ آن، زندگی را پیش می‌برند.

مَغْمُوم: غمگین، اندوهگین

مُغِيلَان: گیاه خاردار که میوه‌ای شبیه باقلا دارد.

این کلمه در اصل «ام غیلان» بوده است، به معنی مادر غولان و دیوها؛ چون در قدیم فکر

می‌کردند که غول‌ها و دیوهای بیابانی زیر بوته‌ها پنهان می‌شوند و مسافران و اهل کاروان را گمراه می‌کنند.

مَفْتُون: شیفته و فریفته

مَقَر: قرارگاه، جای قرار و آرام

مُقَرَّب: نزدیک شده، کسی که قرب و منزلت پیدا کرده باشد.

مَلالِ انگیز: خسته‌کننده، موجب رنجش

مُلْحَق: پیوسته شده، کسی یا چیزی که به دیگری پیوسته و متصل شده باشد.

مُلْک: پادشاهی، فرمانروایی

مُنَاطَرَه: بحث و گفت‌وگو برای شکست دادن طرف مقابل، گفت‌وگوی رویارو برای غلبه بر دیگری و اثبات سخن خود

مُنْتَهِي: آخر، پایان

مُنْجِي: نجات بخش

مُنْزَوِي: گوشه‌نشین، آن‌که از مردم کناره می‌گیرد.

مَنْظَر: جای نگریستن، چشم‌انداز

مِهَان: چِ مه، بزرگان

مِهْتَرِي: بزرگی، سُروری

مِهْر: خورشید، محبت

مَوَاجِه: روبه‌رو، رویاروی

مَوْسِم: هنگام، زمان

مَوْهَبَت: بخشش، دهش، چِ مواهب

مِیَان: کمر، میان بستن: آماده شدن برای کاری

مِی‌کشان: باده نوشان، می‌خواران؛ در سرودهٔ امام خمینی (قُدَسِ سِرُّه) منظور از آن، عارفان و عاشقان حضرت ولی‌عصر (عج) است.

مِیغ: ابر، سحاب

هَزار: بلبل

همانا: بی گمان، یقیناً

هوا: میل، آرزو

هورا: صدای بلند و پیوسته برای شادی و تحسین

هیاهو: غوغا، جار و جنجال، سر و صدا، آشوب

ن

نار: آتش، نار مقیم: آتش همیشگی و پایدار

ناهید: ستاره زهره

نباتات: ج نبات، گیاهان

نفس: حقیقت هر چیز

نقد: بررسی کردن و آشکار ساختن خوبی ها و

زشتی های چیزی

و

واپسین: آخرین

وارهیدن: آزاد شدن، رها شدن

واقف: آگاه، باخبر

وجه: صورت، شیوه، قصد

ورد: ذکر و دعای زیر لب، دعایی که آهسته بر

لب جاری شود.

وصایا: ج وصیت، اندرزها، پندها

وقار: متانت، شکوه

وقفه: توقف، ایست

ه

هان: کلمه ای که هنگام آگاه ساختن یا تأکید و

هشدار به کار می رود؛ آگاه باش

هَجو: سرزنش کردن به وسیله شعر، نکوهش

هَجی کردن: جداگانه تلفظ کردن و مشخص

کردن حروف و صداهاى یک واژه

اعلام

اشخاص

۱۱

آرش: آرش از پهلوانان تاریخ ایران کهن از سپاه منوچهر پیشدادی بود. وی در کمان‌داری شهرت داشت. در آخر دوره حکمرانی منوچهر قرار بر آن شد که دلاوری ایرانی تیری رها کند و هر جا که تیر فرود آید، مرز ایران و توران باشد. آرش، پهلوان ایرانی، از قلّه دماوند تیری پرتاب کرد که از بامداد تا نیمروز در پرواز بود تا این که در کنار رود جیحون فرود آمد و آنجا مرز ایران شناخته شد.

آوینی، سید مرتضی: شهید مرتضی آوینی در سال ۱۳۲۶ متولد شد و در سال ۱۳۷۲ در منطقه فکه به شهادت رسید. او فیلم‌ساز و سردبیر مجله «سوره» بود. از فیلم‌های او می‌توان به «خان‌گزیده‌ها»، «حقیقت»، «روایت فتح» و «سراب» اشاره کرد.

ابلیس: شیطان؛ موجودی که موجب گمراهی، شرک، غرور، ظلم و بدبختی افراد بشر می‌گردد. در قرآن و روایات اسلامی آمده است که وی چون به امر الهی بر آدم (ع) سجده نکرد، از درگاه احدیت رانده شد و به گمراه کردن خلق پرداخت.

ابوذر غفاری: منسوب به قبیله غفار، از بزرگان صحابه پیامبر (ص) و از مؤمنان صدر اسلام است. وی جزو اولین کسانی است که اسلام آورده است.

اسفندیاری، علی (نیما یوشیج): نیما در سال ۱۲۷۶ هـ.ش در دهکدهٔ یوش (از روستاهای مازندران) پا به عرصهٔ وجود گذاشت. کودکی او در دامن طبیعت و در میان شبانان گذشت. پس از گذراندن دوران دبستان، برای آموختن زبان فرانسه و ادامهٔ تحصیل وارد مدرسهٔ سن لویی در تهران شد. معلمی مهربان به نام «نظام وفا» او را در خطّ شاعری انداخت. از آثار او می‌توان به «افسانه»، «ای شب»، «قصهٔ رنگ پریده» و... اشاره کرد. نیما با بهره‌گیری از عناصر طبیعت، با بیانی رمزگونه به ترسیم سیمای جامعهٔ خود پرداخته است. از او به عنوان پدر شعر نو یاد می‌شود. وی در سال ۱۳۳۸ دیده از جهان فرو بست.

اصحاب کهف (یاران غار): چند تن از اهالی یونان بودند که در زمان دقیانوس بت‌پرست، به خداپرستی گراییدند و از بیم دقیانوس به غاری داخل شدند و خفتند. خواب ایشان ۳۰۹ سال طول کشید و چون از خواب برخاستند یکی از ایشان در طلب غذا به شهر رفت و چون سکهٔ او متعلّق به عهد دقیانوس بود، او را پیش حاکم شهر بردند. دانشمندی در مجلس حاکم، واقعه را دریافت. مردم خواستند ایشان را به شهر بیاورند. اصحاب کهف راضی نشدند و دعا کردند تا خداوند ایشان را بمیراند.

اعتصامی، پروین: شاعر پرآوازهٔ زبان فارسی است که در سال ۱۲۸۵ هـ.ش در شهر تبریز دیده به جهان گشود. سروده‌های او در زمینه‌های اجتماعی، اخلاقی و انتقادی است و حالتی اندرزگونه دارد. پروین در سال ۱۳۲۰ خورشیدی درگذشت؛ آرامگاه وی در شهر قم کنار صحن حضرت معصومه (س) قرار گرفته است.

امام خمینی (قُدس سرّه): امام خمینی در سال ۱۲۸۱ هجری شمسی در خمین به دنیا آمد. مقدمات علوم را در زادگاه خود آموخت و علوم اسلامی را نزد استادانی چون حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی فرا گرفت. امام در سال ۱۳۴۱ مبارزهٔ خود را در مقابل شاه و بیگانگان آغاز کرد و در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دستگیر و زندانی شد و سپس به ترکیه و نجف تبعید گردید. ایشان تا سال ۱۳۵۷ در حوزهٔ علمیهٔ نجف به تدریس، تألیف کتاب و مبارزه با شاه و کشورهای استعمارگر پرداخت. در همین سال انقلاب اسلامی را به پیروزی رسانید. امام سرانجام در شب چهاردهم خرداد ماه ۱۳۶۸ درگذشت.

امین پور، قیصر: از شاعران برجستهٔ انقلاب اسلامی، مجموعه شعرهای «به قول پرستو»، «در کوچهٔ آفتاب»، «تنفس صبح» و «آینه‌های ناگهان» از آثار اوست. قیصر امین‌پور در سال ۱۳۸۶ درگذشت.

ب

باباطاهر: باباطاهر عریان همدانی، شاعر و عارف اواخر قرن چهارم و نیمهٔ اوّل قرن پنجم، معاصر دورهٔ سلجوقی است. اشعار باباطاهر با نام «ترانه» و «دوبیتی» به گویش خاص محلی، معروف است. دوبیتی‌های او، سرشار از مضامین لطیف عرفانی و عواطف ساده و صمیمی برخاسته از فرهنگ ایرانی است. آرامگاه باباطاهر در شهر همدان جای دارد.

بهار، محمد تقی: «میرزا تقی خان» متخلص به «بهار» در سال ۱۲۶۶ هـ.ش در مشهد به دنیا آمد. او تحصیلات مقدماتی را نزد پدر فراگرفت و از مکتب ادیب نیشابوری نیز بهره‌مند شد. بهار از کودکی شعر می‌سرود. نخستین اشعار

ح

حاسب: کمال‌الدین محمد حاسب از دانشوران و ریاضی‌دانان مشهور و هم‌روزگار خواجه نصیر که مدتی استاد وی بوده است.

حافظ: خواجه شمس‌الدین محمد، حافظ شیرازی معروف به لسان‌الغیب، از بزرگ‌ترین غزل‌سرایان ایران است که در قرن هشتم می‌زیست. چون قرآن را از بر داشت، «حافظ» تخلص گرفت. آنچه از محتوای شعر حافظ به دست می‌آید، تسلط وی به زبان عربی و تبخّر او در علوم کلام، فقه، اصول، تفسیر، تاریخ، ادب، موسیقی و... است. آرامگاه او در باغ زیبایی در شمال شهر شیراز واقع شده که به «حافظیه» معروف است.

حنظله بادغیسی: وی از قدیمی‌ترین شاعران فارسی‌گوی پس از اسلام و معاصر سلسله طاهریان بوده است. وفات او را حدود سال ۲۲۰ هجری قمری نوشته‌اند.

خ

خرمشاهی، بهاء‌الدین: زاده ۱۳۲۴ در شهر قزوین. وی نویسنده، مترجم، محقق، طنزپرداز، فرهنگ‌نویس و شاعر است. استاد خرمشاهی تألیفاتی در قرآن پژوهی و حافظ‌شناسی و تفسیر اشعار او دارد؛ او همچنین در تدوین دایرةالمعارف تشیع، همکاری می‌کند.

خوافی، مجد: ادیب و شاعر قرن هشتم است. وی از بزرگان زمان خود بود. روضه‌خلد را به پیروی از گلستان سعدی نوشت. از آثار او می‌توان به

سیاسی و اجتماعی خود را در روزنامه خراسان به چاپ رسانید. او دوران زندگی خود را به مطالعه، تدریس، پژوهش و مبارزه با حکومت ظالم زمان خود گذراند و در سال ۱۳۳۰ هـ. ش از دنیا رفت. برخی از آثار بهار عبارت‌اند از: سبک‌شناسی، تاریخ احزاب سیاسی و...

بیرونی، ابوریحان: ابوریحان محمد بن احمد، ریاضی‌دان و فیلسوف ایرانی (۳۶۲-۴۴۰ هـ. ق) اوایل عمر را در دربار خوارزمشاهیان گذراند. سپس چند سال در گرگان، در دربار «قابوس بن وشمگیر» به سر برد و کتاب «آثارالباقیه» را به نام آن پادشاه تألیف کرد. پس از آن، محمود غزنوی او را با خود همراه ساخت و در اکثر جنگ‌های محمود در هندوستان همراه او بود. با دانشمندان هند مصاحبت داشت و مواد لازم را برای تألیف کتاب «تحقیق ماللهند» فراهم آورد. از آثار مهم او می‌توان به کتاب «التفهیم» اشاره کرد.

ج

جامی، نورالدین عبدالرحمن: شاعر و نویسنده معروف ایرانی قرن نهم هجری است. وی به مناسبت محل تولد خویش، «جام»، و به سبب ارادت به شیخ الاسلام «احمد جام»، جامی تخلص کرد. از آثار او می‌توان به «بهارستان» و «هفت اورنگ» (شامل هفت مثنوی به پیروی از خمسة نظامی) اشاره کرد.

جهان‌آرا، محمد: یکی از فرماندهان شجاع و دلاور سپاه ایران که در مقاومت و حفظ و حراست از خرمشهر نقش بسزایی داشت. او در انفجار بمب در هواپیما به شهادت رسید.

کنز الحکمه و ترجمه منظوم جواهر اللغة زمخشری
اشاره کرد.

خواجه نصیرالدین توسی: ابوجعفر نصیرالدین
محمد بن حسن توسی از علمای بزرگ ریاضی،
نجوم و حکمت ایران در قرن هفتم و نیز از وزیران
بزرگ آن دوره است که با تدابیر خاصی از خرابی
شهرها و کشتار دسته جمعی مردم به دست هلاکو
جلوگیری کرد. این دانشمند یکی از فقهای مذهب
تشیع است که هلاکو را به ایجاد رصدخانه مراغه
تشویق کرد. از مشهورترین تألیف‌های او کتاب
«اخلاق ناصری» است.

د

دستان: لقب زال پدر رستم، جهان‌پهلوان ایرانی
است.

ر

رابعه عدویه: وی در سال ۱۳۵هـ. ق در بصره
متولد شد. وی در نیکوکاری و پارسایی و پاکدامنی
و عبادت، مشهور است. رابعه در بیت المقدس
درگذشت.

رازی، زکریا: ابوبکر محمد بن زکریای رازی
(متولد ۲۵۱، وفات ۳۱۳ و به قولی ۳۲۳ هـ. ق)
در شهر ری به تحصیل فلسفه، ریاضیات، نجوم
و ادبیات پرداخت و در بزرگسالی به تعلیم طب
مشغول شد و پس از شهرت در این علم، به

خدمت ابوصالح منصور سامانی حاکم ری درآمد
و به زودی ریاست بیمارستانی را که در آن شهر
تأسیس شده بود، بر عهده گرفت. از آثار او می‌توان
به کتاب‌های «حاوی» و «القوانین الطبیعیه فی
الحکمة الفلسفیه» و «الطب الروحانی» اشاره کرد.

س

سعدی: مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله شیرازی
(۶۹۰ - ۶۰۶ هـ. ق) شاعر و نویسنده بزرگ قرن
هفتم است. سعدی در شیراز به کسب علم پرداخت
و سپس به بغداد رفت و در مدرسه نظامیه به
تحصیل مشغول شد. در سال ۶۵۵ هـ. ق بوستان
را به نظم درآورد و در سال بعد گلستان را تألیف
کرد. علاوه بر اینها قصاید و غزلیات، قطعات،
ترجیع‌بند، رباعیات، مقالات و قصاید عربی دارد
که همه را در «کلیات» وی جمع کرده‌اند.

سنایی غزنوی: ابوالمجد مجدود بن آدم (متولد
اواسط یا اوایل نیمه دوم قرن پنجم، وفات بین
۵۲۵ و ۵۴۵ هـ. ق) شاعر و عارف معروف ایرانی
در قرن ششم است. در آغاز، شاعری مدّاح بود؛
ولی تغییر حال داد و به عرفان روی آورد. وی
دوستدار آل علی (ع) بود. از آثار او می‌توان به
«حدیقة الحقیقه»، «سیر العباد الی المعاد» و
«کارنامه بلخ» اشاره کرد.

سنت اگزوپری: آنتوان دو سنت اگزوپری
(۱۹۴۴ - ۱۹۰۰م)، نویسنده معروف فرانسوی
است. وی در جوانی به هوانوردی پرداخت. در
جنگ جهانی دوم به خدمت ارتش درآمد و در
جنگ، مفقودالاثر شد. اثر معروف او «شازده

کوچولو» شرح دیدار شگفت با مسافری از یک سیّاره خیالی است. دو کتاب دیگرش «زمین انسان‌ها» و «پرواز شبانه» نام دارد.

سیاوش: سیاوش پسر کیکاووس پادشاه کیانی است. سودابه زن کیکاووس، عاشق سیاوش شد و سیاوش از او دوری کرد. کیکاووس برای آزمایش سیاوش فرمان داد تا او از میان آتش بگذرد و او سربلند از آزمایش بیرون آمد. او سپس به توران زمین رفت و با فرنگیس، دختر افراسیاب، ازدواج کرد؛ ولی به تحریک گرسیوز، برادر افراسیاب، کشته شد. کیخسرو پسر سیاوش و فرنگیس است.

ش

شیبستری، شیخ محمود: از عرفای مشهوری است که در شیبستر متولد شد. مثنوی «گلشن راز» را در پاسخ به پرسش‌های امیر سید حسینی هروی، به نظم درآورد. از تألیفات او می‌توان به «حق‌الیقین» و «شاهد نامه» اشاره کرد. وی در سال ۷۲۰ هـ. ق دیده از جهان فرو بست.

شریعتی، علی: دکتر علی شریعتی (۱۳۵۹-۱۳۱۲ هـ. ش) در مزینان خراسان به دنیا آمد. وی فرزند استاد محمد تقی شریعتی بود. کتاب‌های «فاطمه، فاطمه است»، «کوبر» و «اسلام شناسی» از آثار اوست.

شهریار، محمد حسین: سید محمد حسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار در سال ۱۲۸۵ در تبریز به دنیا آمد. تحصیلات خود را در تبریز و دارالفنون تهران گذراند و وارد دانشکده پزشکی شد. پس از چندی پزشکی را رها کرد و به شعر

و شاعری روی آورد. ابتدا بهجت تخلص می‌کرد ولی بعدها تخلص شهریار را برگزید. شهریار به دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌سرود. منظومه ترکی او به نام «حیدر بابایه سلام» از زیباترین منظومه‌های ترکی اوست. وی در سال ۱۳۶۷ در تهران درگذشت و در «مقبرة الشعرا»ی تبریز به خاک سپرده شد.

ص

صفاریان: سلسله‌ای که از ۲۵۴ هـ. ق تا ۲۹۰ هـ. ق در شرق ایران سلطنت کردند. مؤسس این سلسله، «یعقوب بن لیث» است. چون یعقوب با برادرانش (عمر، علی، طاهر) در سیستان مدتی به رویگری اشتغال داشت، سلسله وی به صفاریان مشهور شده است.

ع

عطار: شاعر و عارف ایرانی در قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری. عطار به دارو فروشی و طبابت اشتغال داشته است. از آثار عطار، «تذکرة الاولیا» به نثر و «منطق الطیر»، «الهی نامه» و «مصیبت نامه» را به نظم می‌توان نام برد.

عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر: از امرای دانشمند آل زیار (قرن پنجم هجری) است. فرمانروایی وی منحصر به قسمت محدودی از گرگان و طبرستان بود. عنصرالمعالی مردی آگاه و دانشمند بود و به فارسی و طبری شعر می‌سرود.

عینی، صدرالدین: صدر الدین عینی (۱۳۳۳-۱۲۵۷ ه.ش) نویسنده، شاعر، ادیب و دانشمند رشته زبان و ادبیات فارسی تاجیکی است. او را پایه‌گذار ادبیات نوین تاجیکی به‌شمار می‌آورند.

غ

غزالی، محمد: ابوحامد محمد بن محمد غزالی (۵۰۵-۴۵۰ ه.ق) از دانشمندان معروف دوره سلجوقی است. وی در فقه و حکمت و کلام سرآمد روزگار خویش بود. پدرش مردی بافنده بود و برخی لقب غزالی را به مناسبت پیشه او می‌دانند. وی به مدت پنج سال در مدرسه نظامیه تدریس کرد. در طابریان توس درگذشت و همان‌جا مدفون شد. از آثار او می‌توان به «کیمیای سعادت»، «نصیحه الملوك» و «احیاء العلوم الدین» اشاره کرد.

ف

فردوسی، ابوالقاسم: فردوسی در روستای باژ، واقع در منطقه توس خراسان به دنیا آمد. از نجیب‌زادگان و دهقانان توس بود. او مردی شیعه مذهب بود و دلبستگی‌اش به میراث قومی و فرهنگی ایران کهن و ارادت خالصانه او به خاندان پیامبر (ص) در شعر او نمایان است. فردوسی ۲۵ یا ۳۰ سال برای سرودن شاهنامه رنج کشید و در حالی که نزدیک به ۸۰ سال داشت، به سال ۴۱۱ ه.ق درگذشت و در توس به خاک سپرده شد. فردوسی در پاسداشت زبان فارسی، نقش بسیار برجسته‌ای دارد.

فهمیده، محمدحسین: نوجوان رشیدی که در

دوران دفاع مقدس با ایستادگی و فداکاری خویش، حماسه آفرید. وی در سال (۱۳۵۹ ه.ش) به درجه رفیع شهادت رسید. وی در اردیبهشت سال (۱۳۴۶ ه.ش) در خانواده‌ای مذهبی در محله پامنار قم دیده به جهان گشود. دوران کودکی خود را در همان شهر گذراند و در سال ۱۳۵۲ به مدرسه رفت. سال پنجم ابتدایی به دلیل انتقال خانواده‌اش به کرج، به این شهر آمد. در بحبوحه جنگ تحمیلی روح او نیز همچون صدها جوان و نوجوان عاشق این کشور به تلاطم درآمد و در نخستین روزهای جنگ تحمیلی تصمیم گرفت که به جبهه برود. وی با وجود مشکلات فراوان و سن کم، خود را به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل رسانید و در این زمان بود که رشادت‌های بسیاری از خود نشان داد. هنگامی که خبر شهادت دلیرانه آن نوجوان سیزده ساله، پخش شد، حضرت امام خمینی (قدس سره) در پیامی فرمودند: رهبر ما آن طفل سیزده ساله‌ای است که با نارنجک، خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم کرد و خود نیز شربت شهادت نوشید.

فیشر، رابرت: رابرت فیشر (متولد ۱۹۴۳ م)، استاد رشته تعلیم و تربیت در دانشگاه بروکل است که بر استفاده از داستان برای ارتقای فکر و یادگیری تأکید دارد.

ک

کلر، هلن: هلن کلر (۱۹۶۸ - ۱۸۸۰ م) نویسنده‌ای آمریکایی بود. وی در نوزده ماهگی در اثر بیماری، شنوایی و بینایی خود را از دست داد و در هفت‌سالگی تحصیل را آغاز کرد. در ده سالگی با الفبای ویژه کودکان نابینا آشنا شد

و چندی بعد توانست سخن گفتن را بیاموزد. از آن زمان که نامش بر سر زبان‌ها افتاده بود، کوشش‌های اجتماعی خود را آغاز کرد. وی پس از پایان تحصیلات دانشگاه، دست به یک رشته سخنرانی، گفتارنویسی و پخش کتاب زد و از درآمد آنها آموزشگاه‌های فراوان در آمریکا و دیگر کشورها برای نابینایان تأسیس کرد. بهترین نوشته وی «داستان زندگی من» نام دارد که شهرت جهانی یافت.

م

مجلسی، محمدباقر: از بزرگ‌ترین و معروف‌ترین دانشمندان دوره صفوی است. وی به سال ۱۰۳۷ هجری قمری در اصفهان متولد شد و در سال ۱۱۱۱ در همان شهر وفات یافت. تعداد تألیفات او بیش از شصت مجلد است که معروف‌ترین آنها «بحارالانوار» است.

معیری، رهی: محمدحسن «بیوک» معیری (۱۳۴۷ - ۱۲۸۸ ه.ش) با تخلص رهی، از غزل‌سرایان معاصر و از ترانه‌سرایان بنام ایران است. آثار او در مجموعه‌ای به نام «سایه» به چاپ رسیده است.

مولوی: مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۶۷۲ - ۶۰۴ ه.ق) از شاعران و عارفان بزرگ ایران در قرن هفتم است. کتاب عظیم «مثنوی معنوی» با ۲۶۰۰ بیت که گنجینه‌ای از معارف اسلامی است، معروف‌ترین اثر اوست. آرامگاه او در «قونیه» در کشور ترکیه واقع است.

ن

نظامی عروضی: نویسنده و شاعر قرن ششم

هجری است. وی در اواخر قرن پنجم، در سمرقند ولادت یافت. اثر مشهور او کتاب «مجمع‌النوادر» یا «چهار مقاله» است که درباره چهار گروه از مردم یعنی: دبیر، شاعر، منجم و طبیب نوشته شده است. **نوح(ع):** یکی از پیامبران اولوالعزم که سال‌ها قوم خود را به راه راست دعوت کرد اما آنان همچنان بر کج‌رفتاری اصرار ورزیدند. آنگاه خداوند نوح را از طوفانی عظیم با خبر ساخت و نوح با ساختن کشتی، پیروان و خاندان خود و انبوهی از جانداران را از مرگ نجات بخشید.

و

وراوینی، سعدالدین: یکی از دانشمندان اهل وراوین در نزدیکی اهر که در قرن هفتم هجری قمری می‌زیست و کتاب «مرزبان‌نامه» اثر مرزبان بن رستم را که به زبان طبری (مازندرانی کهن) بود، به فارسی برگرداند.

ه

هارون الرشید: بزرگ‌ترین خلیفه عباسی که پس از هادی به خلافت رسید. هارون مردی متعصب و در عین حال خوشگذران بود. تجمل و شکوه دربار او مشهور است و نسبت به علویان، کینه شدید داشت. هارون هنگامی که به قصد رسیدگی به امور خراسان در حرکت بود، درگذشت.

هوگو، ویکتور: ویکتور هوگو (۱۸۸۵-۱۸۰۲م) مشهورترین شاعر رمانتیک قرن نوزدهم فرانسه است و در ردیف بزرگ‌ترین گویندگان و ادبای اجتماعی جهان است. وی مردی آزادمنش و

آزادی خواه و طرفدار جدی اصلاحات اجتماعی
به نفع طبقات محروم و رنجبر بود. مهم ترین آثار
او عبارت اند از: «بینوایان»، «گوزپشت نتردام»،
«مردی که می خندد» و...

ی

یوسف (ع): یوسف فرزند یعقوب (ع) است. در
خردسالی چون پدرش به او سخت محبت داشت،
دیگر برادران به او حسد بردند. آنها او را با خود
به صحرا بردند و به چاهی افکندند. گروهی
از کاروانیان او را از چاه درآوردند و در مصر
فروختند. یوسف پس از مدتی که دچار سختی های
فراوان گردید و به زندان افتاد، به مقام عزیزی
(فرمانروایی) مصر رسید.

آثار

۱۱

اخلاق ناصری: کتابی است نوشته نصیرالدین توسی به فارسی که در نهایت زیبایی سخنان افلاطون و ارسطو را در حکمت عملی بررسی کرده و نظریات پیشینیان را مورد شرح قرار داده است.

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید: کتابی است در احوال شیخ ابوسعید ابی‌الخیر که محمد بن منور (یکی از نوادگان وی) آن را نگاشته است.

ب

بوستان: یکی از آثار سعدی شیرازی و مثنوی حکمی و اخلاقی است که در سال ۶۵۵ سروده شده و دارای ده باب است.

بهارستان: کتابی است که عبدالرحمن جامی آن را به پیروی از گلستان سعدی به نظم و نثر نوشته است. این کتاب دارای هشت روضه (باب)، یک مقدمه و یک خاتمه است.

پ

پیام پیامبر: کتاب پیام پیامبر، مجموعه‌هایی از سخنان پیامبر بزرگوار اسلام (ص) و برگرفته از منابع معتبر حدیث است که به کوشش بهاءالدین

خَرَمشاهی و مسعود انصاری در ده فصل تدوین و ترجمه شده است.

ت

تذکرۃ الاولیاء: کتابی است به نثر تألیف شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در شرح حال بزرگان عرفان و تصوف.

توحید مفصل: این کتاب نوشته یکی از شاگردان امام صادق (ع) به نام مفصل بن عمر الکوفی است. مفصل این کتاب را پس از چهار جلسه‌ای که از محضر آن امام بزرگ بهره گرفت، نوشت. علامه محمد باقر مجلسی این کتاب را به فارسی ترجمه کرده است.

ر

روضه خلد: این کتاب همانند کتاب گلستان سعدی، نثری آمیخته به نظم دارد و به تناسب از آیات، احادیث، اخبار، حکمت و... بهره برده است. روضه خلد در هجده باب نگاشته شده است.

ش

شازده کوچولو: آنتوان دوست اگزوپری نویسنده این اثر در سال ۱۹۰۰ در شهر لیون، زاده شد. در چهارده سالگی یتیم شد و مسئولیت تأمین هزینه خانواده به دوش او افتاد. خدمت نظام را در نیروی

هوایی گذراند و فن خلبانی و مکانیک آن را یاد گرفت و به خدمت ارتش درآمد. سنت اگزوپری بعد از تسلیم فرانسه به قوای آلمان، از آن کشور تبعید شد و به امریکا رفت و در آن کشور سه کتاب نوشت که شازده کوچولو یکی از آن سه است. سنت اگزوپری در یکی از پروازهایش گم شد و هرگز بازنگشت.

شازده کوچولو پسری است اهل یک سیاره، که یک روز با گل سرخش قهر می‌کند و با پرواز پرنده‌های مهاجر به زمین می‌آید و دنبال دوست می‌گردد. در زمین با موجودات مختلف برخورد می‌کند و ماجراهایی برایش اتفاق می‌افتد.

ق

قابوس‌نامه: قابوس‌نامه یا نصیحت‌نامه کتابی است به فارسی تألیف عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر. نام قابوس‌نامه از نام نویسنده که در تاریخ به قابوس دوم معروف است، گرفته شده. نویسنده، این کتاب را با موضوع اخلاقی و تربیتی برای تربیت فرزندش نوشته است.

ک

کلیات سعدی: به مجموعه آثار سعدی می‌گویند که شامل گلستان، بوستان، غزلیات، قطعات، قصاید و... است که در یک جلد کتاب گرد آمده است.

کیمیای سعادت: کتابی است اخلاقی و دینی به زبان فارسی تألیف محمد غزالی. نویسنده

عمدهٔ محتویات آن را از کتاب دیگر خود به نام «احیاء العلوم» که به عربی نوشته شده بود، به طور خلاصه به فارسی نقل کرده است.

گ

گلستان سعدی: سعدی، گلستان را در سال ۶۵۶ هـ. ق به رشتهٔ تحریر درآورد. گلستان به یقین یکی از درخشان‌ترین و استادانه‌ترین نمونه‌های نثر پارسی است که پس از گذشت قرون متمادی هنوز اثری که از حیث فن نگارش و محتوا یارای برابری با آن را داشته باشد، خلق نشده است. نثر گلستان مسجع است؛ یعنی نثری که گوشه چشمی نیز به شعر دارد. زیبایی سبک نگارش گلستان آن‌چنان در پهنهٔ ادب سرزمین ما به جلوه‌گری پرداخته که بسیاری را به دام تقلید از آن کشانده است. در میان تقلیدکنندگان معتبر سعدی می‌توان از جامی (صاحب بهارستان)، قاضی (پدیدآورندهٔ پریشان) و همچنین قائم‌مقام (پدیدآورندهٔ منشآت) نام برد. گلستان سعدی علاوه بر دیباجه، دارای هشت باب است که آمیخته به نظم و نثر است.

باب‌های گلستان عبارت‌اند از: ۱. در سیرت پادشاهان ۲. در اخلاق درویشان ۳. در فضیلت و قناعت ۴. در فواید خاموشی ۵. در عشق و جوانی ۶. در ضعف و پیری ۷. در تأثیر تربیت ۸. در آداب صحبت

م

مخزن الاسرار: مثنوی مخزن الاسرار سرودهٔ

نظامی و در حدود ۲۲۶۰ بیت در اخلاق و مواضع و حکم است که در حدود سال ۵۷۰ هـ. ق به اتمام رسید.

مرزبان نامه: کتابی است به شیوهٔ کلیله و دمنه تألیف مرزبان بن رستم یکی از اسپهبدان مازندران. این کتاب مشتمل بر داستان و تمثیل است.

کتابنامه

- پیام پیامبر (مجموعه‌ای از نامه‌ها، خطبه‌ها، وصایا و سخنان حضرت محمد (ص))، ترجمه و تدوین: بهاء‌الدین و انصاری، مسعود، انتشارات جامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶.
- تذکرة الاولیاء، عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، به تصحیح محمد استعلامی، انتشارات زوار، چاپ هفتم، ۱۳۷۲.
- توحید مفصل، ترجمه علامه مجلسی، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- چشمه روشن، یوسفی، غلامحسین، انتشارات علمی، چاپ ششم، ۱۳۷۴.
- چهارمقاله، نظامی عروضی سمرقندی، به اهتمام محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ دهم، ۱۳۶۹.
- حافظ، خرمشاهی، بهاء‌الدین، انتشارات ناهید، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۸۷.
- حرفی از جنس زمان، میر جعفری، سید اکبر، نشر قو، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- خمسة نظامی، حکیم نظامی گنجوی، به کوشش وحید دستگردی، انتشارات علمی، بی‌تا.
- داستان زندگی من، هلن کلر، ترجمه ثمنه پیرنظر (باغچه‌بان)، انتشارات کتاب زمان، ۱۳۸۷.
- داستان‌هایی برای فکر کردن، رابرت فیشر، ترجمه سید جلیل شاهری لنگرودی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- دستور زبان فارسی، وفایی، عباسعلی، انتشارات سمت، تهران، چاپ سوم، ۱۳۹۱.
- دو قدم تا لبخند، آدینه‌زاده، حسن، انتشارات ترانه، چاپ نهم، ۱۳۹۳.

- **دیداری با اهل قلم،** یوسفی، غلامحسین، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۶۱.
- **دیوان امام (مجموعه اشعار امام خمینی (ره))،** ناشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ پنجم، پاییز ۱۳۷۴.
- **دیوان حافظ،** خواجه شمس الدین محمد، به اهتمام محمد قزوینی - قاسم غنی، انتشارات زوار، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- **دیوان سنایی،** ابوالمجد محدود بن آدم سنایی، به کوشش مظاهر مصفا، تهران امیرکبیر، ۱۳۳۶.
- **دیوان ملک الشعرای بهار،** محمدتقی بهار، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
- **دیوان ناصر خسرو قبادیانی،** تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۸.
- **زنان نامدار شیعه،** عیسی فر، احمد، انتشارات رایحه عترة، چاپ سوم، ۱۳۸۷.
- **سه روز برای دیدن،** کله، هلن، ترجمه مرضیه خوبان فرد، انتشارات روان شناسی هنر، تهران، چاپ سوم، ۱۳۹۲.
- **شازده کوچولو،** دو سنت اگزوپری، آنتوان، ترجمه محمد قاضی، انتشارات کتابهای شکوفه، تهران، چاپ یازدهم، ۱۳۶۴.
- **شاهنامه (نامه باستان)،** فردوسی، ابوالقاسم، به کوشش میرجلال الدین کزازی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۶.
- **شهری در آسمان،** آوینی، سید مرتضی، انتشارات روایت فتح، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- **قابوس نامه،** عنصرالمعالی، کیکاووس، به تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۷۳.
- **کلیات سعدی،** مصلح بن عبدالله، تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات ققنوس، چاپ ششم، ۱۳۷۶.
- **کیمیای سعادت،** غزالی، امام محمد، تصحیح حسین خدیوچم، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم، ۱۳۸۰.
- **کودکی از جنس نارنجک،** گودرزی دهریزی، محمد، نشر روزگار، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- **گزیده اشعار قیصر امین پور،** انتشارات مروارید، تهران، چاپ ششم، ۱۳۸۲.
- **گنجینه سخن،** (منتخب آثار فارسی نویسان بزرگ)، صفا، ذبیح الله، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۳.

- **گنج سخن (منتخب آثار شاعران بزرگ پارسی گوی)،** صفا، ذبیح الله، انتشارات ققنوس، چاپ هشتم، ۱۳۶۷.
- **مبانی خواندن در زبان فارسی،** اکبری شلدره، فریدون، حجت کجانی حصارى و رضا خاتمی، انتشارات لوح زرین، چاپ دوم، ۱۳۹۱.
- **مسیح در شب قدر،** روایت حضور مقام معظم رهبری در منازل شهدای ارمنی و آشوری، مؤسسه جهادی، چاپ اول، ۱۳۹۳.
- **مثنوی معنوی،** مولانا جلال الدین بلخی، تصحیح نیکلسون، انتشارات مولی، تهران، چاپ هشتم، ۱۳۷۰.
- **مرزبان نامه،** سعدالدین وراوینی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی علیشاه، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.
- **نیایش نامه (مجموعه شش جلدی، گزیده‌ای از نیایش‌های منظوم و منثور ایران و جهان)،** تحقیق و تدوین سیدرضا باقریان و جمعی از نویسندگان، ناشر مؤسسه فرهنگی دین پژوهی بشری، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۷.

